

اول
کتاب

گویندگی و فن بیان

زبان معیار
در جستجوی

www.ParsBook.Org

تاسیس شده است

مکتب علمی و فرهنگی پارسی





گویندگی و فن بیان

غلامعلی امیرنوری

تحقیق و توسعه رادیو

فروردین ۱۳۶۲

تهران

امیرنوری، ذائقه‌ای، ۲۱۱ د

کوشش‌های زن میان اذیت‌سند، ذائقه‌ای امیرنوری، ویراستاردهی امیر
رشیدی، ایران (اداره کل تحقیق و ترجمه‌سند) -- تهران: طرح ایضا، ۱۳۸۴.
پاژ = ۲۲۲ ص.

ISBN: 964-8828-05-9

نورسنجی‌سند بر اساس اطلاعات امیر

۱. سننوری، ۲. رابو -- کوشش‌های ۳. تارویزین -- کوشش‌های ۴.
نارس. لک‌سند اوسیمای جمهوری اندلس ایران. اداره کل تحقیق و
ترجمه‌سند، طهران.

۱۱۱۱۱

۱۱۱۱۱ ۱۱۱۱۱

۱۱۱۱۱

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب: کوشش‌های زن میان

میرسنجی، اطلاعات امیرنوری

ویراستار: ذائقه‌ای رشیدی

ترجمه‌سند: امیرنوری، امیر

طرح ایضا، تهران

۱۱۱ ص

سننوری، ۲۲۲

۱۱۱۱۱، ۱۱۱۱۱

۱۱۱۱۱، ۱۱۱۱۱

تهران، خیابان ولیعصر، خیابان چاهچاه سند اوسیمای جمهوری اندلس ایران،
ساخته‌سند رابو تلفن: ۱۱۱۱۱ ضمیمه: ۱۱۱۱۱

در کارخانه‌سند: کتابی مربوط به ایران، کتابی از اداره کل تحقیق و ترجمه‌سند است.

مقدمه.....	یک
فصل اول، فن بیان و گویندگی	۱
فصل دوم، زبان مشترک فارسی دری.....	۶
فصل سوم، استقلال، مرز و قانون.....	۲۳
فصل چهارم، زبان و زبان‌شناسی.....	۳۹
فصل پنجم، زبان، گفتار و نوشتار.....	۴۳
فصل ششم، توانایی‌ها و ویژگی‌های گفتار و نوشتار.....	۵۱
فصل هفتم، زبان رادیو و تلویزیون، کسی یا شاهی؟.....	۶۳
فصل هشتم، توانش یا توانایی‌هایی زبان.....	۸۱
فصل نهم، زبان یا بیان رادیو نمودی نازم.....	۹۹
فصل دهم، بیان حرف پیوند، «واو»، «و»، «هه» / «وّه».....	۱۰۷
فصل یازدهم، تکیه در زبان فارسی (۱- تکیه هجا).....	۱۳۷
فصل دوازدهم، تکیه در زبان فارسی (۲- تکیه کلام).....	۱۶۳
فصل سیزدهم، ترکیب‌ها.....	۱۸۱
فصل چهاردهم، مثلث فکری.....	۱۹۵
فصل پانزدهم، دستگاه آوایی زبان.....	۲۱۳
فصل شانزدهم، خط‌های ایران و خط فارسی.....	۲۲۷

«اگر چه عرض هنر پیش یار بیانی است»
کمال سروری و حسن در هنرطلبی است
هزار ناب بلورین به شعر پارسی است
به قول شیخ اهل «آبگینه‌هایی» است
مراد من همه حفظ معانی است و بیان
ترین زمانه که سوزن کارها و جوی است
و دبعدهای است خدایی، عزیز سرشارش
که حرمت سخن ناب از کلام نمی است
در انتهای شب نوره صبح خواهد شد
مضور صبحگاهی در عبور نیم شبی است
جدال با منت ای مدعی زنادانی است
که تیغ من همه پیلاد و آن توطنی است
به یازگانه هنر هرکلام رنگین را
طراوت گل سرخ و جلالت رطبی است
هزاره‌هاست که ما همزمان ابراسیم
سخنوران دری را فرایستی سبی است
سدد ز گفت حافظ گرفته‌ای «نوری»
و گرنه عرض هنر پیش یار بیانی است
اسیر نوری

بدرم عالم و دانشمند نبود، اما با سواد و کارمند دولت بود. شعر و ادبیات را هم دوست داشت و شب‌ها بر ایمان کتاب می‌خواند. از شاهنامه و گلستان و حافظ گرفته تا هزار و یک شب، اسرارسلان، مختاراتنامه و رمان‌های تاریخی، روزنامه و مجله هم می‌خرید و می‌خواند. مادرم تنها سواد قرآنی داشت^۱ و هر دو نفر اصلاً بهرانی بودند.

بزرگ‌تر که شدم از خواندن شعر و رمان لذت می‌بردم. هفته‌ای چند کتاب گزیده‌ای را تمام می‌کردم، شعر از مجله و کتاب‌های شعر. هنوز هم حافظ و فردوسی و سعدی و مولانا و نظامی و... برای من عزیزترین‌اند. پس از گرفتن دیپلم جذب رادیو زاهدان شدم و بیشتر از سالی در آن مرکز همه کار کردم؛ گویندگی، نویسندگی، بازیگری، کارگردانی، تهیه‌کنندگی، گزارشگری، حتی صداپناری. (در مراکز و شهرستان‌ها چنین بود) برای خدمت سربازی به تهران برگشتم و به رادیوی نیروی هوایی آن روزگاران راه یافتند. باز بیشتر از سالی در آن رادیو همه کار کردم. با مرگ پدر از سربازی (پس از ۶ ماه خدمت) معاف شدم. در فروردین ۱۳۴۴ به رادیوی ایران واقع در میدان آرگ رفتم. از من تست صدا (ضبط نمونه صدا) گرفتند و از اول اردیبهشت همان سال گوینده رادیو ایران شدم. کاری که آرزویش را داشتم و عاشقش بودم و هنوز هم هستم! بیشتر از هر کار دیگری.

۱. او لذت می‌برد از حفظ و تلاوت، هر چند آواز سربازان لذت می‌برد. سربازان را دوست داشت.

ماهها فقط اعلام برنامه می‌کردم بعد اجازه گویندگی در برنامه‌های ساده‌تر را به من دادند. مدتی بعد خواندن خبرهای کوتاه (سه دقیقه‌ای) و پس از آن خبرهای مشروح و برنامه‌های ادبی، فرهنگی، عرفانی و اجتماعی، مانند کاروان شعر و موسیقی، برنامه فرهنگ مردم، برنامه خانه و خانواده و غیره (هنوز اخبار از برنامه‌های تولیدی جدا نشده بود) به من واگذار شد.

اینها قسمتی از کارهای من بود. مهم‌تر و با ارزش‌تر از آن، آشنایی با بزرگان و پیشکسوتان رادیو، و کار کردن در کنار ایشان بود. بعضی‌هاشان به سرای باقی رفته‌اند که خداشان قرین رحمت کند.

بسیار مدیون نامدارانی هستم؛ مانند: عزیزالله هاشمی، ابوالقاسم سجوی شیرازی، احمد سروش، مهدی سهیلی، یزدان بختیاری، مهدی اخوان ثالث، دکتر ضیاءالدین سجادی، نعمت‌الله قاضی، محبط طباطبایی و بسیاری دیگر که ذهن و اندیشه مرا با اصول فن بیان و دقایق و رموز گویندگی رادیو، به ویژه شعر و ظرایف آن آشنا کردند و فن بیان و شگردهای درست خواندن شعر را از من دریغ نکردند.

نکته‌ای که باید دانست آنکه، هیچ برنامه‌ای بدون نظارت، کنترل و بازبینی، پخش نمی‌شد. چندین استاد برجسته دانشگاه مسئول کنترل برنامه‌ها قبل از پخش بودند. برنامه‌ها را با دقت می‌شنیدند و برای آن گزارش‌هایی «تقدیسه» می‌نوشتند و کار گویندگان، نویسندگان، بازیگران، تهیه‌کنندگان و حتی کیفیت مصاحبه‌ها، گزارش‌ها، مصداق‌رسانی، کارگردانی و موسیقی برنامه‌ها را هم نقد می‌کردند و نقاط قوت و ضعف و درست و اشتباه هر برنامه‌را می‌نوشتند. اداره نظارت بر اساس این تقدها، موارد را به هر یک از همکاران برنامه گوشزد می‌کرد. مدیریت رادیو هم این تقدها را می‌خواند و تصمیم لازم را می‌گرفت؛ از اصلاح موارد غلط، تا ضبط دوباره برنامه به این ترتیب هر برنامه خود وسیله آموزشی می‌شد و گوینده را آزمون و هدایت می‌کرد.

پس از اتمام رادیو و تلویزیون بنابر سیاست زمان، گویندگان ضرر از گویندگان سایر برنامه‌ها جدا شدند. من هم برای گذر ضرر انتخاب شدم؛ خواندن خبرهای ساعت‌های ۷، ۶، ۵، ۴، ۳ و ۲ با من بود. (خبرهای ساعت ۷ و ۶ ساعت ۸ با صدای مشروح و با همکاری گویندگان دیگر بود.) من که شبته ادبیات بودم یکی دو سال بعد از قسمت ضرر جدا شدم و دوباره به ضبط برنامه‌های ادبی، فرهنگی، عرفانی و اجتماعی پرداختم. در همان سال‌ها هم به تحصیل ادامه می‌دادم. گرچه همیشه در سال آموختن بودم و هر چه را که به فن بیان و گویندگی مربوط می‌شد و به آن مدد می‌رساند، می‌خواندم؛ چه به صورت رسمی و چه آزاداً از تطبیح شعر و صنایع بدیعی گرفته تا زبان‌شناسی، ارتباطات، جامعه‌شناسی و ادبیات. البته در حد بضاعت خود؛ که هنوز هم ادامه دارد. آنچه دریافت‌ام تازه نظریاتی از اقیانوس است.

پس از انقلاب یک سالی در بخش بودم. بعد به تولید رادیو (میدان ارکبا) آمدم و گوینده برنامه‌های ادبی، فرهنگی و عرفانی شدم. مانند برنامه در انتهای شب، برنامه سیمای فرزاتگان، برنامه‌های ویژه شهادت و ولادت معصومین و از این دست...

حدود بیست سال پیش، دانشکده صداوسیما برای آموزش درس فن بیان، گویندگی و مجری‌گری از من دعوت کرد. ابراهیم منگی از استادان دانشکده (کارگردان و سناریست) استاد راهنمای من برای ارائه پایان‌نامه تحصیلی‌ام در دانشکده هنرهای دراماتیک با موضوع فن بیان و گویندگی بود. پایان‌نامه تحصیلی بر اساس جزوه‌ای که سال‌ها قبل از آن، از سوی دفتر فنی انتشارات و رادیو چاپ شده و به گویندگان داده بودند، تهیه شده بود. به اضافه یادداشت‌هایی که در طول سال‌ها جمع‌آوری و تدوین کرده بودم و همایونی اطلاعات و راهنمایی‌های بزرگان و برنامه‌سازان رادیو بود.

آن زمان «دکتر شری» چنین جزوه‌ها و کتاب‌هایی را که از منابع خارجی به‌ویژه، نگاه سخن‌پرانی «بی‌بی‌سی» ترجمه می‌شد و با همکاری کارشناسان رادیو و افزودن اطلاعات زبانشناسی و فن بیان فارسی تکمیل شده بود، چاپ می‌کرد و به همه گویندگان، هنرپیشگان، تهیه‌کنندگان، نویسندگان و برنامه‌سازان برای مطالعه و استفاده می‌داد که بسیار مفید و آموزنده بود. (جزوه گویندگی و فن بیان را چند سال پیش مجدداً یکی از هنرکاران که بیشتر در حرفه دوبله‌گری فعالیت داشته و دارد، بدون هیچ تغییری و به نام خود گردآوری و تألیف کرد)

زبان مهم‌ترین و کامل‌ترین وسیله ارتباط بین انسان‌ها و انتقال دانش، تجربه و فرهنگ میان اقوام و نسل‌های مختلف است. از دو صورت زبان که «مکتوب» و «ملفوظ» باشد، صورت ملفوظ یا گفتاری آن برای ارتباط‌های آوایی در اجتماع، گفتگوها و حتی بحث و جدل‌ها به کار می‌رود، ولی وظیفه انتقال دانش و تجربه، صدور فرمان‌های مکتوبی، عقد قراردادهای مانند آن برعهده صورت مکتوب زبان بوده است. زبان به کمک گونه مکتوب یا نوشتاری، پیوندی مستمر بین گذشته و حال و آینده انسان‌ها برقرار کرده است.

تا قبل از اختراع رادیو و تلویزیون دانشمندان و فرزندان هر زبانی، برای تبیین، ترویج، ماندگاری و انتقال فرهنگ و تمدن خود به دیگران و به نسل‌های آینده به گونه مکتوب زبان روی آورده. از این گونه، برای ایجاد و حفظ این یل ارتباطی بهره می‌گرفته‌اند. لذا به راحتی، می‌توان پذیرفت که همه اصول، ضوابط، قواعد و دستورهای آرایش‌های کلامی بیشتر برای صورت مکتوب زبان وضع شده باشد. زیرا صورت ملفوظ زبان را آزاد گذران و غیرماندگار می‌دانستند.

بعد از اختراع رادیو، به گونهٔ تلفوظ زبان که تنها وسیلهٔ ارتباطی در این راسته است توجه بیشتری شد و هر چه زمان گذشت اهمیت آن بیشتر احساس گردید. چنانکه کم‌کم برای استفاده از گفتار در رادیو و سپس تلفوظیون صاحب‌نظران و استادان زبان، قوانینی وضع کردند و کم‌کم به اصولی رسیدند که اکنون آگاهی از آن‌ها را یک تخصص می‌دانند و می‌گویند این نکات و رعایت آنها در فن گویندگی، در روند کامل شدن ارتباط و انتقال دقیق و درست پیام‌ها، بسیار مهم و لازم است.

گویندگی رادیو در همهٔ جای دنیا صرفاً تلزمی است. ولی در ایران با سابقهٔ درخشان فرهنگی و داشتن گنجینه‌های بی‌شماری ادبی، اعتبار و ارزش ویژه‌ای دارد و باید به این نکته توجه کنیم که از این جهت ایران و زبان فارسی همیشه حرف‌هایی برای گفتن دارد و با کشورهای بدون سابقه درخشان چند هزار ساله فرهنگی و ادبی، قابل مقایسه نیست.

یابه و اساس فن بیان و گویندگی، ارتباط‌های کلامی و گفتار است و زبان و کلام در هر سرزمین، خاص همانجا و تابعی از فرهنگ، تمدن، آداب و رسوم آن است و ایران و زبان فارسی از جهت سخن‌گویان برجسته، نویسندگان بزرگ و شاعران فرهیخته و آثار ارزشمند آنان در جهان ممتاز است.

سخن‌گویان هر زبانی از دستور زبان و شیوهٔ آوایی و تلفظی زبان خود اغلب به صورتی ناخودآگاه استفاده می‌کنند و ذهن و مغز آنها تمام اطلاعات زبان را که در خود ذخیره کرده در زمان حرف زدن و نوشتن، از روی عادت به کار می‌برد. البته کمتر کسی به آن توجه دارد و جواب «بهر اعطای زبان را می‌دانند. (مگر کارشناسان و اهل تحقیق)

دانش‌ها و اطلاعات ذهنی، عادت‌های رفتاری و چگونگی فعالیت‌های مغزی، چون از ناخودآگاه به سطح آگاهی آورده شوند و تنظیم و تدوین گردند، دانش آن‌کار خواهد شد.

در دانشکده صداوسیما با انکابا سالها کار گویندگی و کسب تجربه و صبح آوری اطلاعات لازم از بزرگان و اندیان را دین. به اضافه مطالب علمی جزوهای که دگرش رفت کار آموزش را آغاز کردم. برای درس دادن باید هم دانست. هم توان انتقال این دانسته‌ها را پیدا کرد. باید با شاگردان ضمن ارائه اطلاعات علمی و نظری کار سازنده و عملی هم داشت و به آنچه گفته می‌شود عمل کرد. قبلاً در چند دبیرستان ادبیات درس داده بودم و با کلاس درس آشنایی و انس داشتم.

برای پاسخ دادن به سؤالات و «پرسش‌های فراوانی هر جوان باید مطالعات خود را بیشتر و گسترده‌تر می‌کردم و براساس آن در گفتار و شیوه‌های گویندگی خود دقیق می‌شدم و آنها را به سطح آگاهی می‌آوردم تا بتوانم کمک به دانش بیان معیار و «گویندگی ابدآل» برسم. دانستی که بتواند قاعده و قانون بشود، نقل و مطلق و تجربه آن را بپذیرد و پاسخ بپردازد به درستی بدهد، «دستور بیان» مانند بیان حرف ربط... یا پیوند «واو» یا «و» آوایی «و» و «آه» و درنگ بی‌آوایی «ه» (اورگولیا) که فصلی از کتاب حاضر را در بر می‌گیرد با قانون‌ها، استعارها و اختیاراتی گویند.

در هر جلسه کلاس، در دانشکده و پس از آن در کلاس‌های دیگر موضوع‌ها و پرسش‌ها و نکته‌های تازه‌ای در ذهن خود می‌یافتم. در پی یافتن پاسخ آنها از تمام کتاب‌هایی که می‌شناختم نت برداری می‌کردم و از کنار هم گذاشتن آنها به نتایج جالب توجهی می‌رسیدم و می‌توانستم مرتب از تاضوآگاهم و از آنچه که «توانش زبانی» خوانده می‌شود کمک بگیرم و حاصل آنها را یادداشت می‌کردم. بخش‌هایی از این کتاب نمونه همان پژوهش‌ها و یادداشت‌ها است.

دو سال پیش، پس از گفت‌وگو با آقای دکتر ضحیّه معلوت صدا و آه‌ای دکتر جوانی مدیرکل اداره تحقیق و توسعه صدا، برای نوشتن کتابی در «فن

بیان و گویندگی دست به کار شدم و به تنظیم و تدوین و مرتب کردن یادداشت‌هایم پرداختم.

بعضی یادداشت‌ها، درست و کامل بود، ولی بعضی دیگر که طی آن مواردی به صورت طرح و نظریه تنظیم شده بود، باید دربارشان پژوهش می‌کردم و از دانش زبان‌شناسی و کتاب‌های زبان‌شناسان و ادیبان در جهت اثبات آنها کمک می‌گرفتم که گاه به اصلاح و حتی تغییر آنها منجر می‌شد و چون به برداشت و نتیجه نازم می‌رسیدم، با اصول زبان‌شناسی، ارتباطات و ادبیات مطابقت می‌دادم تا از اشتباه و استنباط غلط و تأویس پرهیز شده باشد که البته باید اعتراف کنم که هنوز هم در آن جای حرف بسیار است!

با دوست عزیزم آقای اکبر رشیدی که به دانش و آگاهی او اطمینان داشتم دربارهٔ ویرایش کتاب صحبت کردم و با صلاحدید او پس از تهیه و تدوین هر فصل، آن را برای ویرایش در اختیارش می‌گذاختم و پس از اصلاح و ویرایش نسخه‌ای را به مرکز تحقیق و توسعه و نسخه‌ای را هم برای تحریر می‌دادم.

گریه بعضی مطالب را می‌توان در کتاب‌هایی که در فهرست منابع آمده یافت، اما نتیجه‌گیری و برداشتی که از آنها شده، تازه است و پیش از این صورت نگرفته است و چون دقیقاً در جهت اهداف کتاب یعنی فن بیان، گویندگی و زبان یا بیان معیار است، می‌توانم بگویم که گویندگان و به طور کلی علاقه‌مندان را از خواندن چندین کتاب دیگر (با مطالب پراکنده) بی‌نیاز می‌کند.

در فصل‌های کتاب گاه مطالبی به مناسبت‌هایی تکرار شده اما چون تأکیدی بر نکته‌های طرح شده قبلی است، فعلاً ترجیح دادیم به همان صورت باقی بماند، تا در چاپ‌های بعدی.

هر کجا که از کتابی یا نویسنده‌ای مطلبی آورده یا نقل قولی شده سعی کرده‌ام که مستند باشد و نام نویسنده و کتاب مستقلاً قید شود.

نکته‌ها و مطالب‌های ناگفته و نانوشته فراوان داریم که اگر بررسی باقی بود، در فرصتی دیگر به آنها خواهیم پرداخت. این اولین گام در این مسیر است (بیان معیار) و قطعاً بعدها، و پس از من هم دیگران، آن را ادامه خواهند داد.

در همین جا از همه صاحب نظران و استادان تشکر می‌کنم از در اهتمامی‌هایی خود درج نورزند و مرا در اهتمامی کنند تا در بساطی‌های بعدی اشتباه‌ها را اصلاح نمایم. هدایت و انتقاد آنان را از جان و دل پذیرا هستم.

در گذشته گویندگی و مجری‌گری، گریه به ظاهر دو کار متفاوت است. ولی اغلب به عهده یک فرد بود. بعضی برنامه‌ها زنده و بعضی تولیدی بودند. در یک بخش خبر می‌خواندید، در برنامه‌ای گویندگی می‌کردیم و در برنامه‌ای دیگر مجری و گرداننده می‌گرد بودیم. حتی در صورت لزوم برای تهیه گزارش هم می‌رفتیم. اکنون به دلایل متعدد این روال به هم شوره شده است. بررسی و پژوهش در این مورد، خود یک فصل کامل خواهد شد. تفاوت کار گوینده، مجری و دایرکتور فیلم‌ها و سریال‌ها نیز، باید به صورتی اصولی و از جنبه‌های هنری، روانی و فیزیکی بررسی و شناخته شود و پندین مورد دیگر، که همه آنها می‌ماند برای بعد. همچنین درباره لهجه معیار در کنار لهجه‌های محلی و اقلیمی (که حتماً باید بر آنها توجه کافی شود) در همه مراکز رادیویی و تلویزیونی برنامه‌هایی به لهجه و بیان آنجا وجود داشته باشد) و نیز بسیاری مطالب دیگر...

زبان در گویندگی همچون رنگ در نقاشی است. هیچ نقاشی بی‌رنگی از بکاربردن رنگ‌ها، شناخت دقیق رنگ‌ها، ترکیب رنگ‌ها و دانش رنگ (رنگ‌شناسی) نیست. هیچ گویندگی هم، نمی‌تواند به هنر گویندگی دست یابد بدون شناختن کامل زبان، آشنایی با لحن و دستگام‌های زبان، بیان درست واژه‌ها و ترکیب‌ها (زبان فارسی چون زبانی ترکیبی است. اهمیت

ترکیب بیشتر استاد سخن مناسب هر پیام، لهجهٔ معیار، رعایت ترتیبها، تکبها (تکیهٔ عجا و تکیهٔ کلام)، تعلیقات، سکاژیم صدا، نفس صحیح و بسیاری نکات دیگر که در تظیم ظاهریم و اطلاع‌رسانی، نقش اساسی دارند. زبان ملی هر سرزمینی برای صاحبان آن همچون کشورشان عزیز و ارجسته است و گوینده از جمله پاسداران و نگهبانان زبان و از حافظان استقلال و حاکمیت ملی است.

گویندهٔ زبان فارسی باید بر همهٔ دقائق و ظرایف بیانی این زبان تسلط داشته باشد و اگر نه همه، حداقل بسیاری از آثار بزرگان ادب و فرهنگ زبان فارسی را یک بار خوانده باشد و به بهانهٔ ناشایسته و بی‌منطق «سجریه» بودن شانه از زیر بار داستان‌ها خالی نکند.

کتاب حاضر اولین گام در ارائهٔ نکته‌های اساسی راجع به زبان و بیان فارسی است. یاد دهندهٔ زبان، یادآور و تکرار کنندهٔ

سکاژیم صدا و شیوه‌های صداسازی و سگوتگی آن و به‌طورکلی گویندگی

در رادیو و تلویزیون را در کتاب دوم تقدیم خواهیم کرد.

کتاب سوم با توجه به کتاب ارزشمند استاد ابوالحسن نجفی (غلط نویسی) نام «غلط نخوانید» را خواهد داشت با تمام توضیح‌های لازم و دلایل انتخاب تلفظ و اژه‌ها در رادیو و تلویزیون برای گویندگان.

رادیو و تلویزیون قدرت تقویت خارق‌العاده‌ای در خود دارد که نمی‌توان از تأثیر آن چشم پوشید. گاه آنچه از زبان گوینده‌های شنیده می‌شود آموزش از چندین مقاله بیشتر است.

از آنجا که گوینده همچون پاسدار و نگهبان زبان و سرزهای آن و از حافظان این سرزمین فرهنگی است، برعهده مدیران و مسؤولان فرهنگی سازمان صدا و سیما است که گویندگان را در انجام این وظیفه سنگین یاری کند و از تربیت و آموزش آنها غفلت ننماید و آنها را از هر جهت (آمادی و معنوی) کمک کند. تا

با بازی هم بتوانیم هر چه بهتر و بیشتر در انجام وظیفه یادداری از زبان و نگهبانی از گنجینه‌های تپس و بی‌هتای زبان فارسی گوشا باشیم.

آخرین و شاید مهم‌ترین نکته:

ما گفتار را در کودکی یاد می‌گیریم و تا پنج شش سالگی نسبتاً در آن مهارت پیدا می‌کنیم. چنانکه ممکن است قبلاً عمر با همان مقدار ماضیه و ازگانی زندگی کنیم.

گویندگی یعنی استفاده از گفتار به صورتی استاندارد و حساب شده. هم در آوا (اصدا لهجد، لحن و...) هم در دستور زبان و قوانین صرف و نحو و هم در انتخاب واژگان و نحوه استفاده از آن. شرط اصلی موفقیت در گویندگی ترکی مطالب این کتاب، انجام تمرین‌های لازم آگاهی از عنوان بیان، داشتن تفکر، تمرکز تفکر، و تضباط فکری و عملی است. در غیراین صورت، موفقیت به دست نخواهد آمد. اضافه بر آنها گوینده موفق باید از تاریخ، از اساطیر و از داستان‌های ملی و مذهبی به‌قدر کافی بداند و همواره به انقضه‌های علمی خود بیفزاید.

این کتاب راه به عنوان نخستین گام در راه داشتن نکته‌های اساسی درباره بیان فارسی و آگاهی‌های لازم برای یوبندگان این راه می‌دهم و آن را قدیم همه همکاران عزیزم می‌کنم. برای گویندگان، نویسندگان، تهیه‌کنندگان، سردبیران، مدیران و مسئولان و همه کسانی که در این مجموعه فرهنگی صدا و سیما کار و خدمت می‌کنند، داشتن نکات مربوط به زبان و بیان فارسی از مهم‌ترین وظایف است و به قول روان‌شاد دکتر غلام‌حسین یوسفی:

مسئله زبان فارسی برای ما ایرانیان مهم‌تر از آن است که برخی از درس خواندگان ما می‌توانند اهمیت زبان مادری به عنوان بنیان اصلی فرهنگ ملی بر کسی پوشیده نیست. به خصوص اگر در نظر بیآوریم که زبان پیش از آن که ابزار گفتار باشد، وسیله اندیشیدن است و نمودار فرهنگ یک قوم یا ایرانیان

آشنایی و برتری زبان، ضعف و برشانی فکر را موجب می‌شود و کسی که درست نیندیشد، درست عمل نمی‌کند. کسانی که حد و رسم معانی کلمات و مرز آنها برای خودشان روشن نیست، چگونه می‌تواند درست بیندیشند و چه چیز را می‌تواند مطرح کنند؟ حاصل برشانی فکری، بی‌گمان برشانی گویبی است. پس وقتی وسایل ارتباطی ضمنی بیش از هر معلم و مجلس درسی می‌تواند در آموزش و گسترش زبان فارسی مؤثر باشند، بجاست که در این باب بیشتر تأمل کنیم.

فن بیان و گویندگی

این فصل را که سال‌ها قبل به عنوان طرح درس به اداره کل باز آموزشی و باشگاه جوان و پست های دیگر داده بودم، بدون شامل مطالبی در مورد توجه دانستم با کم و زیاد کردن و انجام تغییراتی در آن به عنوان اولین فصل کتاب انتخاب کردم.

زبان مهم‌ترین و کامل‌ترین وسیله ارتباط بین انسان‌ها و مطمئن‌ترین ابزار برای انتقال دانش، تجربه و فرهنگ بین اقوام و نسل‌های مختلف است و البته از دو صورت زبان که مکتوب و ملفوظ باشد، شکل مکتوب آن، وظیفه دوم را به‌طور کامل برعهده داشته و پیوندی مستمر بین گذشته، حال و آینده برقرار کرده است. تا قبل از اختراع دو رسانه ارتباطی رادیو و تلویزیون، دانشمندان و فرهیختگان هر زبانی برای تبیین، ترویج، ماندگاری و انتقال فرهنگ و تمدن خود به دیگران و به نسل‌های آینده به صورت مکتوب زبان روی آورده از آن برای ایجاد و حفظ این تل ارتباطی بهره می‌گرفتند و لذا به راحتی می‌توان پذیرفت که همه اصول، ضوابط، قواعد و دستورها (گرامر) حتی زیبایی‌های هنری و کلامی برای همان صورت مکتوب زبان وضع شده یا به‌وجود آمده باشد و صورت ملفوظ زبان را کمتر از ماندگار و درالعطف می‌دانستند.

ولی از زمان اختراع و استفاده از رادیو و سپس تلویزیون، به زبان ملفوظ

که وسیله ارتباطی در این دو رسانه است توجه بیشتری شده و می‌شود البته در ابتدا این کار ساده به نظر می‌آید و هرگز تصویری از پیچیدگی در آن نمی‌رفت. اما هرچه زمان سیری گردید، اهمیت زبان مکتوب بیشتر احساس و شناخته شد. بر اساس نیاز، کم‌کم برای این شکل از زبان هم قواعد و ضوابطی به وجود آمد، تا اکنون که آگاهی از آن را یک تخصص به شمار می‌آورند. تخصصی در حد یک هنر-فنی. و آگاهی از دقائق و ظرایف آن را در روند کامل ارتباط و تفهیم و تفاهم در این دو رسانه بسیار مهم و لازم می‌دانند. در این روند گوینده باید مثل یک مترجم آگاه صورت مکتوب زبان را به صورت مکتوب آن درآورد. یا برای بیان مقاصد و انتقال مفاهیم نویسنده، با استفاده از اندوخته‌های ذهنی خود صورت مکتوب زبان را تحت قاعده و اصولی که لازمه این کار است و آن را فر گرفته، با دقت و تفکر و به نحو مطلوب مورد استفاده قرار دهد.

از سوی دیگر چون فرآیندی توانمند هر دو صورت زبان مکتوب و مکتوب و آموزش اصول گویندگی و قن بیان، و آشنایی با مفاهیم و اصطلاحات زبان شناسی و ویرالتاری، بیشتر یک اکتساب عملی است. در این اکتساب و کسب مهارت باید آشنایی، تمرین، انتخاب، تفکر و رفع اشتباه و باز تمرین مجدد را بهترین خط آموزشی دانست و این کار را باید هر روز و یکباره، مرحله به مرحله پیش برد تا بر نتیجه مطلوب و شایسته دست یافت و به مهارت رسید.

برای آگاهی و آشنایی گویندگان از قواعد، منابع و ظرایف متعدد و گوناگون و گاه پیچیده زبان در شکل مکتوب و در قالب‌های نظم و تر، بهترین نمونه کتاب‌های گلستان و بوستان سعدی، غزل‌های حافظ و سعدی، شاهنامه فردوسی، کلیله و دمنه، تاریخ پهنی، اشعار مولانا، پنج گنج نظامی و مانند آنهاست که باید در کلاس‌های گویندگی از برگزیده این کتاب‌ها برای تمرین

استفاده کرد. در فرآگیری اصول و قوانین صورت سلفوظ و بیان معیار. از کتاب‌های زبان شناسی، دستور زبان و قواعد ویراستاری نیز می‌توان استفاده نمود. ضمناً برای دستیابی به بیان سالم و معیار، لحن مناسب، صدای مطلوب و کامل و سایر ویژگی‌های گویندگی لازم است. اضافه بر کتب دانش‌های زبانی و فن بیان، باید به صدای گویندگان موفق با دقت فراوان گوش کرد و از تجربه‌های آنان استفاده نمود. در کلاس باید صداها، نحوه گویندگی و بیان گویندگان، و حتی صدای هنرمندان، تجزیه و تحلیل شود و «نقد عملی- هنری» به عمل آید.

آموزش گویندگی و فن بیان را از تعریف دو کلمه «گوینده» و «گویندگی» شروع می‌کنیم. همه آنچه را که دانشش لازم است و ما را به نتیجه مورد نظر که تربیت و پرورش گویندگان با سواد و با ارزش است می‌رساند، در این دو تعریف به صورت مشروح و کامل گنجانده شده که برای هنرمندان گفته خواهد شد.

تعریف گوینده:

گوینده فردی است با توانایی‌ها و ویژگی‌های مناسب و سالم در اقدام‌های گفتاری، با ویژگی‌های تربیتی و خانوادگی، و با ویژگی‌های تحصیلی و آموزشی (آکادمی) که ضمن شناخت امکانات رادیو و تلویزیون با توجه به علوم ارتباطی و جامعه‌شناسی، بتواند پیام‌ها را با بیانی مناسب به شنونده یا بیننده منتقل کند.

تعریف گویندگی:

گویندگی هنر- فنی است که در طرز آن، گوینده با شناخت و درک کامل زبان مادری و ادبیات آن، (اعم از نظم و نثر کلاسیک و معاصر) زبان مکتوب را با استفاده بجای از اقدام‌های گفتاری، با لحن مناسب و با بدکارگیری دقیق

بیانی، به منظور ایجاد ارتباط، انتقال مفاهیم، خبررسانی و آگاهی دهی، با حفظ امانت، به زبان مکتوب تبدیل می‌کند.

در درس فن بیان و اصول گویندگی، کاملاً به توضیح و تشریح زیرمجموعه‌های این دو تعریف خواهیم پرداخت. برای آموزش بیشتر و بهتر، از کتاب‌هایی که قبلاً ذکر آن رفت و از کتاب‌های نظم و نثر معاصر و نیز از روزنامه‌ها هم استفاده خواهیم کرد. تا گویندگان با مصادیق و نمونه‌های درست، نویسنده‌گی امروز هم آشنا و مأیوس شوند.

در تعریف گوینده این موضوع‌ها مطرح خواهد شد:

۱- ویژگی‌ها و توانایی‌های مناسب و سالم اندام‌های گفتاری:

الف- ریه‌ها، ساختمان ریه، مکانیزم تنفس، دم و بازدم، بهترین نوع تنفس، تنفس دیافراگمی، پرده دیافراگم، تنفس شکمی- دیافراگمی، بهترین راه دست‌یابی به تنفس دیافراگمی، تمرین و ورزش تنفسی.

ب- صخره و تارهای صوتی، بیگونیگی ایجاد صدا (واک)، ارتعاش، حجم صدا، طنین صدا، صدای خام، تمرین و ورزش.

پ- اندام‌های گفتاری یا بیانی، حلق، کام و ترم کام، دهان، زبان، دندان‌ها و لب‌ها، نقش هر کدام در ایجاد حرف یا واج، مخرج یا واجگاه، تمرین و ورزش.

ت- گوش‌ها، اهمیت گوش‌ها در بیان، بالاترین قدرت درک و دریافت از راه شنیدن، تمرین و ورزش.

ث- صوت و آواز، آهنگ صدا و نوس آهنگی، شدت صدا، ارتعاش یا زیر و بمی صدا، امتداد یا کمیت صدا و طنین صدا، تمرین و ورزش.

ج- حرف و واج، صامت و مصوت، مخرج صوتی یا واجگاه، واک، مصوت‌ها، واژه و تکواژ در زبان فارسی، هجاء، الگوی هجاءهای فارسی، صامت‌های بیانی، تکیه هجا و تکیه کلام- هجاء، تظح شعری و صنایع و ظرایف آن و بیان هنرمند در زبان فارسی.

ج- صدای طبیعی، صدای مطلوب و صدای نا مطلوب، شفاف بودن صدا، ارضایش‌های اصلی و انشایی صدا، تلفظ کامل و تلفظ ناقص، شخصیت صدا و سبب^۱.

۲- ویژگی‌های تربیتی و خانوادگی:

الف- بیگونی یا دگرگونی زبان فارسی در دوران پیشگی، محیط خانواده، محیط تربیتی، لهجه‌های محلی، لهجه استاندارد، تربیت‌گفتاری و شائقی و عادت‌های خانوادگی.

ب- کتاب و کتابخوانی در خانه و در مدرسه، مطالعه و تواج آن، کتاب‌های شعر و کتاب‌های نثر.

ب- ایمان و اعتقاد، تمرکز فکر، مطالعه کتاب‌های اعتقادی، اجتماعی، فرهنگی و عرفانی.

۳- ویژگی‌های تحصیلی و آموزشی:

الف- میزان تحصیل، رشته تحصیلی، آشنایی با ادبیات (شعر و نثر) در دوران تحصیل و پس از آن

ب- آگاهی‌های علمی و هنری، آشنایی با هنرها، چون:

شاعری، نویسندگی، موسیقی، نقاشی، فیلمسازی، بر خورده‌اری از یک یا چند هنر.

در درس فن بیان و گویش‌نگی دربارهٔ زبان و بیان معیار این موضوع‌ها مورد بررسی و آموزش قرار می‌گیرند.

۹) زبان فارسی، زبان مکتوب، ادبیات و نقش آن در زندگی فردی و اجتماعی، ادبیات کلاسیک و ادبیات معاصر.

۱. ... به هم می‌نویسند و از تعداد محدودی سخن در حافظه‌شان آموخته می‌ماند و بعداً آن‌ها را با هم می‌آمیزند و با تغییراتی در تلفظ و ساختار، آن‌ها را به گونه‌ای می‌گویند که برای دیگران قابل فهم است. (موسیقی، فرهنگ، آشنایی با هنرها، فرهنگ و تاریخ).

الف- نویسنده‌گی و سبک‌های آن، جمله و انواع جمله، آشنایی با دستور زبان فرادان و طولی‌یون، ویر استاری فرادان و طولی‌یون.

ب- شعر: تعریف شعر، سبک‌های شعری، شعر کلاسیک و شعر نو، شعر معاصر، محتاج شعری.

پ- شناخت ابزای شعر، هجا، وزن هجایی و وزن عروضی، قافیه و ردیف، قطع شعر، قطع عروضی و قطع علمی و غیره.

ت- قالب‌های شعری، قصیده، غزل، مثنوی، رباعی، دوبیتی، چهارپاره، ترکیب بند، ترجیع بند، مستزاد، تضمین و غیره.

ث- مضامین شعری، شعر حماسی، شعر اخلاقی، شعر مذهبی، سرایه، مفاخره، قطعه، مناظره، داستان پردازی، شعر ناپی، شعر عاشقانه، شعر عارفانه و غیره.

ج- استفاده درست و بیجا از اندام‌های گویایی.

الف- شناخت لحن، انواع لحن، شخصیت هنری و شخصیت گویندگی، تکیه، انعطاف صدا، قدرت انتقال، فهم و تفاهم و ایجاد ارتباط.

ب- شناختن مطلب و درک موضوع، ویر استاری در نوشته و در بیان.

پ- سرعت و ریتم گویندگی، تنفس در موقع گویندگی.

ت- حفظ آهنگ در درک و انتقال مطالب و پیام‌ها.

ث- زبان مکتوب، بیان معیار، بیان فرادان و طولی‌یون.

الف- تلفظ کلمات، کنش کلمات، واج، تکواض، ترکیب‌ها، ترکیب‌های پیوسته و وابسته.

ب- هدف از گویندگی، گویندگی یک کار فکری- رابطه فکر با زبان، مرکز در کار گویندگی، خواندن متن قبل از گویندگی و اجراء استفاده از مطلب (پیش- فکر- دهان) و ایجاد نگاه دوزم.

پ- مجری‌گری، اجرای برنامه‌های زنده، اضطراب میکروفن، تفسیر صدا

در استودیو، داشتن اعتماد به نفس، تسلط بر انضباط، راحتی اختلافات.

ب- میزگردها، کنفرانس‌ها، مصاحبه‌ها، تهیه گزارش.

ث- تناسب صدا (آزن و مرداب) تناسب دو یا چند صدا در برنامه، هماهنگی

صداها در برنامه، گرفتن لحن مناسب و موسیقی صدا.

ج- صدایشکنی، گویندگی، مجری‌گری، گزارشگری، هنرپیشگی،

بازیگری و دوبله‌گری.

چ- بهنگونگی کار گوینده در رادیو و تلویزیون و سفارش‌های لازم در کسب

موقتیت و حفظ آن.

زبان مشترک فارسی دری

در این دنیای پهنانور، گویند اقوام و ملت‌هایی که از دل تاریخ بر خاسته‌اند و قدمتی چندین هزارساله دارند. این ملت‌ها در طول تاریخ دراز خود، بسیار حوادث تلخ و شیرین دیده‌اند. هم اقتدار و عظمت و بهلال داشته‌اند. هم شکست و افرونگی و ناتوانی. اینان به‌یاری شوی و قریحه نویسندگان، شاعران و هنرمندان برجسته و نام‌آور، بر قلعه‌های فرهنگ و تمدن جهان، خوش درخشیدند. ظلم و آزار، گاه از قریب‌ترین نقطه تا اقصای شرق پیش رفته است و شمال و جنوب سرزمین خود را هم‌ای گستره اندیشه و خیالشان وسعت دادند و به پاک‌ترین و سفاترین سرزمین‌های محن‌سوزان و خدائشانی رسیده‌اند.

این پیشوایان تمدن برای بیان تلاش‌ها، بزرگی‌ها، شهوانی‌ها، و حساسه‌های خود و نیز برای کسب و آلامی‌های بیشتر و نگهداری و نگهداری از تمدن و فرهنگ خویش، باید به زبانی برورده و توانا، مجهز و مسلح می‌شدند. زبانی با توان آفرینشی فراتر از زندگی معمول که بتواند هم‌بال و هم‌راه اسطوره‌هایشان به پرواز درآید.

ایران، از زمره این ملت‌های انگشت‌شمار و از شاخص‌ترینشان به‌حساب می‌آید. ایران کنشوری است که در عرصه فرهنگ و ادب، به‌ویژه شعر و هنر،

شاید هیچ ملتی را توان برآوردگی و گیتی با آن نباشد. پسران غریخته و بافرهنگ ما بهرآستی پیشگامان عرصه ادبیتهای ناب انسانی در قالبهای گوناگون و متنوع شعر و سخن بوده‌اند و در این گستره یکصدتایی‌ها گردماند.

ایرانیان زبان فارسی دری را از میان زبان‌های موجود در ایران و از میان شاخه‌های زبان‌های ایرانی برگزیدند و برای این انتخاب خود دلائل متعدد از جمله خوش‌آهنگی، سادگی، روانی و توانایی‌های نامی این زبان داشتند. به‌کمک همین توانایی‌های آشکار و پنهان بود که شاعران هنرمند، نویسندگان بافرهنگ و حکیمان داناتی ما توانستند زبانین و بی‌مانندترین شاهکارهای جاویدان شعر و ادب را خلق کنند و در گنجینه تفکر و ادب جهان، در معرض تماشا و فضیلت بگذارند.

براساس اسناد و مدارک موجود، بعد از اسلام، زبان فارسی دری، که یکی از شاخه‌های زبان‌های ایرانی است، زبان مشترک و متداول در تمام ایران شد. زبان فارسی دری در آن زمان، به‌صورت زبانی متوازن، با خوشنویسی و سادگی و آسانی قابل توجهی درآمده بود که ترک و فهم آن، برای مردم ایران، با آن همه اقوام و عشایر و نبردهای گوناگون، بسیار آسان بود و می‌توانست یکی از وسایل مهم ایجاد اتحاد و یکپارچگی، و از عوامل سلطنت استقلال ملی باشد. زبان فارسی دری طی این قرن‌ها، بهترین وسیله ارتباط ایرانیان و تقسیم و تفاهم آنها به‌شمار آمده است. ایرانیان، جدا از لهجه‌های محلی و زبان‌های مادری و قومی خود، از زبان فارسی دری، برای انتقال مفاهیم ولایتی شعر و ادبیات و نیز دانش و هنر، بهره می‌بردند. بیوندهای روحی و معنوی خود را با یکدیگر برقرار و استوار می‌کردند.

در طول بیش از یکهزارسال، شاعران و نویسندگان بزرگ، رفته‌رفته آثاری دلنشین از نظم و نثر به این زبان پدید آوردند و رشته‌های بیوند ملی را محکم‌تر ساختند. از این روی می‌توان گفت: زبان فارسی دری، از دو جهت

برای سرزمین ایران دارای اهمیت و ارزش فراوان است؛ یکی از این روی که در ایجاد وحدت ملی، استقلال حکومت‌های ایرانی، همبستگی‌های قومی، و دوستی و تقاضم در میانشان، بهترین وسیله بوده و دیگر آنکه آثار درخشان نظم و نثر و خلق شاهکارهای ادبی و فرهنگی به این زبان بوده است. نمونه‌های ارزنده حکمت، دانش، طبع نجوم و نجوم، میراثی بزرگ و افتخارآمیز از فرهنگ و تمدن ایران را به‌وجود آورده و در اختیار ما گذاشته که خود بزرگ‌ترین تکیه‌گاه اصالت ملی ما است و می‌دانیم استوارترین پایه‌های ملت ایرانی و بزرگ‌ترین ستون‌های بنای اعتقادی و دینی کشور ما، بر این دو اصل نهاده شده است.

زبان فارسی از آن هنگام که رشد و گسترش خود را آغاز کرد تا امروز، همه‌جا تأثیر شعر و نثر، فلسفه و عرفان، و دانش و تفکر ایرانی در اطراف و اکناف پنهان بوده و عالی‌ترین عواطف انسانی و ملکات اخلاقی این ملت مسلمان را برای بهائیان گزارش کرده است.

زبان فارسی دری، با شیرینی و فصاحت خاصی خود که با افکار بلند و حکیمانه شاعران و نویسندگان و اندیشمندان بزرگ همراهِ است، همه‌جا محبوب طالبان ادب و مطلوب دوستداران سخن زیبا و دلنست قرار گرفته است. چنانکه هرکس کمترین تشنه و ضری از فرهنگ و ادب شکوهند گویندگان این زبان شنیده و دریافت کرده، بی‌شبهه خواستار فرآگرفتن و آموختن این زبان شده است تا به گنجینه‌هایش به‌طور مستقیم و بدون کمک مترجم دست پیدا کند. به‌عین جهت در زمان‌های پیشین، در ظمرو وسیعی از قاره آسیا و در شبهاره هند، یادگرفتن این زبان در میان همه مردم، سایهٔ مباحثات بوده و مدت چندین سده زبان رسمی و دیوانی قلمداد می‌شده و آثار معتبری، در فرهنگ لغات، تذکره تاریخ، اخلاقی و دیوان‌های شعر، به زبان

فارسی نوشته و تدوین شده است. همچنین در ظرو و حکومت عثمانی، زبان فارسی، قرن‌ها زبان ادب و دانش و کمال به حساب می‌آمده و دانستن آن مایه سرفرازی ریحال سیاست و حتی پادشاهان و امیرانوران عثمانی بوده است.

لطف و جانانه زبان فارسی که از اتمثال آن بر والاترین آثار ادبی و معنوی سرپوشه گرفته است، به‌مدتی در چلب قلوب و تطفیف روحیات انسانی مؤثر بوده که اقوام وحشی و تجاوزگرها، مقول‌ها و مانده‌ها را زیر تأثیر لطافت و جانانیه خود قرار داده، پس از گذشت زمانی محدود آنها را به مبانی فرهنگ و تمدن ایرانی آشنا و دلپسته کرده و از طریق آثار حکیمانه شعر و نثر، حتی به دین اسلام متقابل و معتقد نموده است و از این جهت زبان فارسی دری و آثار نوشته‌شده به این زبان را می‌توان گاتونی فروزان از نبوغ علم و دانش و فرهنگ ایرانیان دانست.

دکتر محمود عنانی در این باره اشاراتی خواندنی دارد:

«در زمان تسلط عرب، ملت ما از پیشوایان تمدن جهان بود و به‌زودی به العرب علم اداره، کشور و مدنیت آموختیم و برای زبان او اول ما صرف و نحو نوشتیم و کم‌کم رکن اعظم تمدن اسلامی شدیم.»

در زمان سلسله مغول دانشگاه‌ها و کتابخانه‌ها و علما و فضایی دانشم که عالم اسلام را روشن ساخته بودند این بود که نیروی تمدن ما به‌زودی فاتحن را درهم شکست و نابود ساخت و از مغول بی‌دین‌وآیین، شاهزادگان شاعر و هنرمند ساخته.

بنابر این جای بی‌وزیرا نیست که اگر بگویم پاسداری و نگهبانی از این میراث عظیم و برها برای همه ایرانیان یک فریضه ملی به‌شمار می‌رود. هر فرد درس‌خوانده ایرانی که به‌زادگاه خود دلپسته، به میراث فرهنگی تیاکان خود علاقه‌مند، به ایرانی بودن خود پایبند و به اعتقادات خود مباهی باشد، باید

از پاسداری زبان شیرین فارسی دری و گوشش در راه اعتلای آن فریخ نورزد و صایت از این زبان دوم عالم اسلام را واجب بداند و خود را نسبت به سرتوشت زبان فارسی و فراز و فرود آن بی‌قدیمی تفاوت نشان ندهد.

هرگونه لطیفی که به زبان فارسی وارد آید، خرابی است شکسته بر پیکر زیبای قوم ایرانی و تمامیت ایران، و بدیهی است هیچ ایرانی نواند، یا کوزه‌نهاد و بالمانی به وارد آمدن لطنه و آسب بر مهن و ملیت خود راضی نخواهد شد. یکی از وظایف عمده زبان، ایجاد ارتباط میان افراد یک جامعه است و منظور از ارتباط، بیان کلیه اندیشه‌ها، اطلاعات، دانش‌ها، احساسات و غیر آن و انتقال آنها به دیگران و به نسل‌های آینده است و طبیعی است که این‌گونه امور در جامعه‌های ابتدایی محدود و بسته، با جامعه‌های گسترده، پیشرفته و تمدن بسیار متفاوت است.

در جامعه‌های ابتدایی و بسته، زبان، بیشتر از یک شکل و گونه ندارد و همان یک گونه، از عهده ایجاد ارتباط میان افراد جامعه برمی‌آید. در آن جامعه‌ها، زبان رسمی و غیررسمی، نوشتاری و گفتاری، حاضر و حکیمانه، و غیر آن وجود ندارد. یک زبان است که بیشتر شفاهی ساده است و جز آن گونه دیگری از زبان نیست. ولی در جامعه‌های گسترده امروزی، در کنار زبان گفتار و گویش‌های محلی و منطقه‌ای، خط و نوشتار هم قرن‌هاست که در خدمت فرهنگ و تمدن رقم خورده، و گونه‌های ادبی، علمی، اجتماعی، تخصصی و هنری هم وجود دارد. در چنین جامعه‌هایی، نیلای زبان مشترک رسمی کاملاً حس می‌شده است. زبان فارسی در صدسال گذشته در روزنامه‌ها، کتاب‌های درسی، نوشته‌های علمی، مطبوعی و غیر آن کاربرد داشته و دارد و اکنون زبان رسانه‌ها و از جمله رادیو و تلویزیون نیز هست. این شکل از زبان همان‌گونه‌ای است که زبان‌شناسان آن را زبان رسمی و زبان معیار می‌گویند.

زبان عیار زبان مشترک یک کشور است که موجب اتحاد و همبستگی افراد (یا یکی از موجودات) آن است و می‌توان آن را به چند شاخه تقسیم کرد. مثل زبان علمی- تخصصی، زبان ادبی- هنری و زبان وسایل ارتباط جمعی. اما همان‌گونه که افراد یک ملت از لحاظ طرز تفکر، میزان دانش، آگاهی و بصیرت به دو دسته عوام و خواص طبقه‌بندی می‌شوند، زبان آن ملت نیز به «زبان ادبی» یعنی زبان خواص و «زبان عامیانه» یعنی زبان عوام تقسیم می‌شود. با این توضیح که این تقسیم‌بندی نسبی است و به تناسب کمیت یا سواد آن و صرف سواد در جوامع مختلف حدود مرز آن متغیر است.

زبان ادبی عبارت است از زبان خواص قوم که برای بیان مطالب ادبی و نقل تفکرات عارفانه و بخردانه، بیان اصناسات لطیف و شاعرانه، و اندیشه‌های هنری اعم از شعر و ترن، شایستگی دارد و به‌وسیله آن می‌توان کلمات و عبارات را به طرز دلچسب و جذابی در ذهن و روح دیگران تأثیرگذار گردانید. مثل آثار شاعران و نویسندگان، امثال و حکم، اصطلاحات ادبی، خطابه‌ها، سخنرانی‌های فاضلان و ادیبان، دیوان‌های شعر، داستان‌ها، تاریخنامه‌ها، تذکره‌ها و مانند آن.

زبان عامیانه زبان عامه مردم است که افراد اجتماع به‌وسیله آن اصناسات ساده و مسائل روزانه و مورد نیاز فردی و اجتماعی خود را بیان می‌کنند. مثل گفتگوهای مردم روستایی و شهری، گارگر و پیشه‌ور، و گفت‌ووشوندهای خانوادگی و کوچه و بازاری (اعم از بانواد و بی‌سواد).

زبانی که مورد نظر و استفاده ماست، (در همه رسانه‌ها و به‌ویژه در رادیو و تلویزیون) زبان فارسی دری است که زبان مشترک و زبان عیار است. اما همین زبان عیار، با زبان مشترک و رسمی، بیشتر زبان نوشتار بوده است که آن را به چند گونه تقسیم کرده‌اند: زبان علمی و تخصصی، زبان ادبی و هنری (اعم از شعر و ترن)، زبان روزنامه‌ها و بالاخره زبان وسایل ارتباط جمعی.

زبان معیار می‌تواند به دو صورت و گونه اصلی باشد:

۱- گونه مکتوب

۲- گونه ملفوظ

گونه مکتوب یا نوشتاری زبان مشترک شیر از زبان ملفوظ یا گفتاری است که تحت عنوان زبان عامیانه قسیمی‌پردی شده است. اما گونه گفتاری هم با گونه نوشتاری مشترک یکسان نیست و شاید در ابتدا هم یکسان نبوده است. اگر این فرض را قبول کنیم که خط و نوشته اختراعی است که در حدود هزارسال پیش بر اساس گونه گفتاری یا ملفوظ زبان و بر روی اصوات و آواهای «حرف‌بازن» بدون گنته، پس چرا این قدر با هم متفاوت شده‌اند؟ گنته شده‌اند، زیرا ممکن است این تفاوت بعدها پیدا شده باشد!

آیا ممکن است گونه مکتوب بر اساس همان آواهای گونه ملفوظ (معاویه یا شکسته) شکل گرفته باشد؟ اما بدون بعدها از این گونه (مکتوب) برای ادبیات و به‌ویژه شعر استفاده شده، تغییر کرده شکل و حالت گنتایی به‌خود گرفته باشد؟

آیا بر اساس فرضیه‌های زبان‌شناسی که می‌گوید قوانین دستور زبان قبلی است و در خود سیستم و دستگاه کامل هر زبانی نهادینه شده است، ممکن نیست که دو گونه مکتوب و ملفوظ (زبان) پس از اختراع خط مدت زمانی که نباید خیلی طولانی باشد، هرکدام طرز و شیوه خاص خود را جستجو کرده، به راه خود رفته، قواعد خود را یافته و سر انجام قانونمند شده باشد؟

از شروط اساسی زبان مشترک یا معیار یکی این است که باید مدت‌ها ثابت و بی‌تغییر بماند و تفاوت‌های اقلیمی، جغرافیایی و لهجه‌های مختلف و گوناگون روی آن اثر نگذارد، یعنی برای زمان‌های طولانی حفظ شود و تغییر نکند تا کاملاً سببیت داشته باشد و در عین حال از نظر ساختمان زبانی قابل اتصاف باشد و در جامعه و با مردم زندگی کند.

اما همین زبان مشترک و معیار پس از اختراع رادیو و تلوویزیون، و شاید از دیدگاهی قبل از آن هم، از قاطبی که از نظر بعضی کارشناسان و اندیشان جهان متمدن، تولیدشیر و قابل تغییر بوده است.

اما چگونه چنین چیزی ممکن است؟ برای توضیح بیشتر نخست اجازه بفرمایید ببینیم در فرهنگ‌های لغت برای واژه خواندن چند معنی آورده شده است.

معانی مختلف خوانده

۱- مطالب نوشته‌شده را خواندن، انتقال علامت‌های نوشتاری به ذهن و درک مطالب بدون آواز و کلام.

۲- بیان نوشته یا صدای بلند، بر زبان آوردن کلمات، ادای واژه‌ها با آواز قرائت، آواز خواندن، ادای واژه‌ها به صورت آهنگین، خوانندگی.

۳- دعوت کردن به جایی، به مهمانی خواندن.

۴- امضای کردن، مثلاً به درگاه خوانده به درگاه خواند، فر خواندن.

۵- کتابی را نزد استادی یادگرفتن، درس خواندن و بعضی معنی با اصطلاح دیگر مانند، فهمیدن، سازگاری دادن دو چیز (همخوانی داشتن)، یا خط کسی را خواندن، (قبول داشتن و اطاعت کردن).

۶- معنی اختصاصی دیگر خواندن، گویندگی کردن است که در هیچ فرهنگ لغتی هنوز وارد نشده است. مثل آنکه به گویندگی بگویند این مطلب را بخوان! این شعر را بخوان! این برنامه را بخوان! یا آن خبر را خواندی؟ این جمله را دوباره بخوان! و...

در خواندن شعر و مطالب ادبی یا ساده، هیچ الزامی نیست که کسی یا کسانی در جایی آنها را با صدای بلند بخوانند یا نخوانند. پس هرگاه کسی گونه مکتوب زبان را با صدای بلند بخواند، گونه نوشتاری تبدیل به گونه گفتاری می‌شود (در فصل دیگری در این باره مفصل صحبت خواهد شد) و چون در

گونه گفتاری لهجه و تلفظ‌های زبان مادری. آهنگ کلام، تکیه‌های کلمات و تکیه‌های جدا تر خواندن و بیان مطالب، اثر می‌کند و این اثرگذاری در هرکسی متفاوت است؛ لذا در این تبدیل گونهٔ مکتوب به گونهٔ سلفوظ، در صورت وجود لهجه‌های محلی و مادری، و بی‌اطلاعی از این تأثیر، و بی‌توجهی و سهل‌انگاری‌های ما نسبت به آن، خیلی چیزها تغییر خواهد کرد. به‌طور نمونه اگر هنگام شنیدن شعر، مطلب یا هر بیانی از موضوع آن اطلاع نداشته باشیم، و صورت مکتوب یا متن شعر و نوشته را تبیین همین گونهٔ مکتوب زبان، از مقصود و هدف اصلی دور خواهد افتاد و نخواهد توانست رسالت خود را به انجام برساند. (رسالت پیام‌گذاری و ارتباط و پیوند اقوام و نبردهای مختلفاً)

فرض کنید حکیم نظامی گنجی‌ای شاعر بزرگ ایران و خالق اثر جاودانی «بیج گنج» که همهٔ شعرهایش را به زبان مشترک فارسی دری سروده و از زیباترین داستان‌های عاشقانه دنیاست، به زمان ما آمده باشد.

به روایت خود حکیم مادرش نژاد بوده و زبان مادری حکیم نژادی یا تُرکی یا مخلوطی از آن دو است که با این زبان بزرگ شده است. البته نژادی یا تُرکی به لهجهٔ آن زمان، حکیم پس از سال‌های طفولیت به مکتب و مدرسه می‌رود و گونهٔ مکتوب زبان، (زبان فارسی دری) را می‌آموزد و در آن به تبحر و استادی می‌رسد و شعرهای ناب خود را به همین زبان می‌نویسد. اگر از حکیم نظامی دعوت کنیم تا در همایشی شعرهایش را برایشان بخواند و حکیم هم قبول کند، فکر می‌کنید چه خواهد شد؟

شعرهای حکیم به زبان فارسی دری نوشته شده است و عملاً استاد به‌همین زبان شعرش را خواهد خواند. اما با لهجهٔ تُرکی یا نژادی آن زمان، بیشتر حاضران و شنوندگان، شعرهای حکیم را نخواهند فهمید، زیرا لهجه و بیان او برایشان غریب است. حتی این مشکل را هنرمندان خود حکیم هم خواهند

داشت. زیرا لهجه و بیان حکیم بر ایشان تأثیرش است. فقط کسانی که افعال او را حفظ باشند، یا صورت مکتوب شعرهایش را پیش‌رو داشته باشند و هم‌زمان با خواندن استاد به صورت مکتوب شعرها نیز نگاه کنند می‌فهمند که حکیم چه می‌گوید و چه می‌خواند.

این فرض در مورد همه با بسیاری از شاعران و نویسندگان بزرگ ایران صادق است. بزرگانی که از روزگار ما پستین قرن فاصله زمانی دارند و در ایران بزرگ بر اندامند رودکی، ناصر خسرو، فردوسی، فرخی، سنویه‌پوری، بیخی، عراقی، شمس، بیرونی، ابوعلی سینا، سعدی، حافظ و دیگر و دیگران. آنان هر کدام به لهجه و به زبان مادری و از ادکاهشان سخن می‌گویند که با فرض امکان مقایسه با زبان مکتوب امروزی، برای ما غریب و نامأنوس خواهد بود.

مسئله مهم این‌جاست که در روزگار خود ما نیز، این مشکلی دوگانگی در بیان و لهجه و تفاوت در خواندن گونه مکتوب زبان مشترک و معیار وجود دارد. در دبستان، در دبیرستان و حتی در دانشگاه، اغلب معلمان، دبیران و استادان ادبیات فارسی، شهرستانی هستند اگر دبیران و استادان، در رشته‌های دیگر، مثلاً ریاضی، شیمی، و غیره لهجه خاصی داشته باشند، برای شاگردان، ترکی مطالب درسی خیلی مشکل خواهد بود و پس از چند جلسه با تلفظ خاصی واژه‌ها و اصطلاحات فنی و علمی کنار می‌آیند و رابطه برقرار می‌کنند اما در رشته ادبیات فارسی و همین‌طور زبان‌های بیگانه، چنین نیست. در این رشته‌ها، مسئله فقط ترکی مطالب نیست، بلکه تلفظ درست و دقیق واژه‌ها و رعایت بیان معیار هم از نکات اساسی است. استادان و دبیران لهجه‌دار ادبیات فارسی، مسلماً بر همه نکات درسی اعطای دارند و دستور زبان، معنی واژه‌ها، صنایع بدیعی، سبک‌های نظم و نثر، تطبیح شعر و خلاصه همه نکات مربوط به درس فارسی را خوانده‌اند و می‌دانند (با می‌توانند بخوانند و بدانند) اما بیان و لهجه معیار چند آن را چه‌کار می‌کنند؟ مشکل نقل ذهن می‌گویم آینه، تو نگو

اقتباس است. که می‌گویند، در مکتب‌خانه‌های معلمی که کسی زبانش می‌گرفت و لکنت زبان داشت، با بچه‌ها در تلفظ مشکل پیدا کرده بود، چون معلم لقب را لقب می‌گفت و بچه‌ها مطابق معمول و قاعده شنیدن و تقلید، صرف او را تکرار می‌کردند. معلم ناراحت می‌شد و می‌گفت: من می‌گویم لقب، شما بگویید لقب، شما بگویید لقب و دوباره بچه‌ها همان لقب را می‌گفتند، چون گونه و تلفظ دیگری نمی‌شنیدند و این مشکل ادامه پیدا می‌کرد.

اما در کلاس درس ادبیات فارسی دبیرستان و دانشگاه، مشکل فقط منحصر به تلفظ واژه‌ها نیست. در ترکیب‌ها، در تکیه‌های هجا و تکیه‌های کلام، در قطع و وصل‌ها، در آهنگ کلام و خلاصه در تمام دقائق فراوان بیان معیار، این مشکل وجود دارد و گرفتاری بیشتر وقتی است که علاوه بر استاد، دانشجویان هم شهرستانی و دارای لهجه یا لهجه‌هایی دیگر باشند. ولی چون اکثر استادان و شاگردان، هردو، گوته مکتوب مطالب، یعنی کتاب درس را در مقابل رو دارند و در آن واحد از هر دو گوته زبان (گوته محفوظ و گوته مکتوب) استفاده می‌کنند، مشکل زیاده بی‌لوه نمی‌کند. اما اثرات بعدی آن که تأثیر گوته محفوظ در مکتوب، یا برعکس باشد و گاه نیز تا اندازه‌ای مخرب است، از بیان نخواهد رفت. برگردیم به موضوع اصلی، زبان مشترک و...

در زبان فارسی، آثاری وجود دارد که چون در سطح عالی سخن حاضر قرار نگرفته است، جزو آثار فارسی ادبی محسوب نمی‌شود اما با زبان عامیانه بی‌سوادان هم فرق می‌کند. این را می‌توان «فارسی عامیانه» نامید که البته مراد از عامیانه در اینجا گفتار مردم بی‌سواد شهری و روستایی نیست، بلکه اصطلاح عوام در مقابل خواص و ادیبان است و بدستانی اطلاق می‌شود که از لحاظ علم و اطلاع، احاطه بر ادب و فرهنگ، سخنرانی و شاعری، جزو خواص به‌شمار نمی‌آیند ولی بی‌سواد هم نیستند. با این توضیح و تقسیم‌بندی، «فارسی

عاشقانه معنی وسیع‌تری پیدا می‌کند و شامل زبان مردم درس‌خوانده و مدرسه‌دیده‌ای که در معرفت ادبی و سواد فارسی ضعیف و کم اطلاق هستند نیز می‌شود. این زبان را اغلبی از مردم بی سواد، اما باهوش هم می‌دانند و به‌کار می‌برند. این زبان به زبان مطبوعه و فارسی تحریری و روزنامه‌ای هم نزدیک است.

اما زیباترین گونهٔ زبان، همان فارسی ادبی یا گونهٔ ادبی فارسی است که گنجینه‌های ادبی زبان فارسی در پی اس از اسلام را دربر می‌گیرد و مشتمل بر آثار نظم و نثر شاعران و نویسندگان بزرگ است و فصاحت و درخشندگی زبان فارسی در پی به آن بستگی دارد.

بدیهی است هرکجا سخن از اصالت زبان فارسی و ارجح و اهمیت آن به میان می‌آید، مقصود «زبان فارسی ادبی» است. نه فارسی عاشقانه یا گونه‌های دیگر زبان فارسی.

کلیهٔ واژه‌های اصیل، اصطلاحات درست، قاعده‌های دستوری و شیوه‌ها و سبک‌های نگارش صحیح در زبان ما زایندهٔ «فارسی ادبی» است. و این همه، مأخوذ از گفته‌ها و نوشته‌های استادان شعر و نثر در زبان‌های گذشته و حال است. و رمز پایداری، قوت و والایی زبان فارسی، همین اصالت، کمال و دست‌نخورندگی زبان ادب است.

زبان ادبی فارسی در برنو رسایی و شوایی خود، سالیان مستماری نافل افکار و اندیشه‌های بلند عارفانه و حکیمانه، تشبیهات عاطفی و مکارم اخلاقی در میان جوانب فارسی‌زبان بوده، و سعی و کوشش ادیبان شریف‌سخن در حفظ اصالت زبان فارسی همواره موجب رواج و رونق و پیشرفت آن شده است.

عبار و میزان ارزشی برای اهمیت زبان فارسی، کتاب‌های نظم و نثر سخنوران بزرگ و بلند پایه است که در آنها زیباترین واژه‌ها، قوش‌آهنگ‌ترین

ترکیب‌ها، فصیح‌ترین عبارتها و بهترین اصطلاح‌های زبان فارسی به وضع دلید و مطلوبی گنجانده و نگهداری شده و زبان ما را ساده و شیرین و گراقدر جلوه‌گر نموده است.

خاصیت شعرها و نوشته‌های فصیح و شیوا آن بوده که زبان پارسی را به زیورهای کلام و آرایه‌های نیکو آراسته و از همه زوایا بی‌جا بیرون است و سخنوران بزرگ با خلق ترکیب‌های خوب و بدکاریرمن و آیه‌های نغز و اصطلاحات دلید و صنایع بی‌تکلف که در زبان محاوره کمتر بدکار می‌رود (با هرگز بدکار نمی‌رفته‌اند آن را غنا و شکوه بخشیده‌اند با هست آنگاه زبان فارسی، فاخر و شیرین و دانش‌آز باقی مانده است.

راز عظمت و افتخاری که زبان فارسی را دربر گرفته و قرن‌ها مورد توجه عالمان قرار داده زیب‌بودن زبان، و سالم و مستعظیم‌ماندن قاصدها و درست‌بودن اسلوب‌های آن است و تردید نیست که اگر نظم و نثر خوب بدان معنی که هم شامل اسجاس، شیوایی و شکوه هنری، و هم دربرگیرنده افکار بلند و مضمون‌های دلید باشند، در این زبان وجود نداشته، زبان فارسی قادر نبود اصالت خود را حفظ کند و فرهنگ و تمدن ما را طی قرن‌ها و در زمان‌های طولانی نگهانی نماید و زبان مشترک همه اقوام ایرانی باشد.

استقلال، مرز و قانون

در این فصل، از متن سخنرانی استاد سید محمد علی امام شوشتری دربارهٔ استقلال زبان^۱، استفاده شده است.

چند سال پیش از این نیز استاد مظاهر مصفا، در جمعی، نظیر همین سخنران را بیان کرد. لا بیاری استادان زبان و ادبیات فارسی، زبان‌شناسان و صاحب نظران هم، شیوه همین مطالب را بارها شنیده یا خوانده‌ایم^۲ و می‌توان گفت: «قولی است که چسبگی بر آمده»

تمام این نوشته‌ها و اظهار نظرها که با انگیزهٔ پاسداری از اصول زبان فارسی و از سر دلسوزی ایراد شده، بی‌گمان نشان از آن دارد که صاحبانش به قول حضرت حافظ «مرد سخن» داشته‌اند و نگران سرنوشت و آیندهٔ این میراث برپای نیاکان فرزانه و حکیم خود بوده‌اند و به‌عین دلیل قواعد و قوانینی را یادآور شده‌اند که همه از اصول مسلم و از ویژگی‌های ساختاری زبان فارسی دری است و گذشت زمان و دگرگونی‌های محیط و دوره از ارزش و اعتبار آن نخواهد کاست.

۱. مجریهٔ سخنرانی و بحث در بیان زبان فارسی از دانشکدهٔ ادبیات و لغت ارتشک و سبز، ۱۳۳۸

۲. از بحث آنگاه کهیم سخنرانی در خانهٔ امیرکبیر در پاریس،

الطلب این سخنان و اظهارنظرها، برای گونه مکتوب زبان و به قصد حفظ اصول نوشتاری ایراز شده که در اینجا و همه فصل‌های کتاب سعی می‌شود آنها را بر گونه گفتاری و محفوظ منطبق کنیم البته بسیاری از استادان زبان و ادبیات درباره زبان صدا و سیما یا بیان سمیار را می‌بینیم به‌طور مستقیم و غیرمستقیم مخصوصاً در چند سمیار زبان در سازمان صدا و سیما ضمن سخنرانی‌ها اشاراتی بجای و منطقی داشته‌اند که از آنها هم استفاده خواهد شد. قبل از ورود به بحث بیستم در فرهنگ‌ها و کتاب‌های لغت فارسی درباره سه واژه استقلال، مرز و قانون چه نوشته‌اند.

در فرهنگ‌های لغت چنان که می‌دانید و مرسوم است برای هر واژه و مدخلی معانی متعددی ثبت شده که در اینجا نقل همان یک یا دو جمله‌ای که در معنی مستقیم مورد نظر آمده برای ما کافی است و از بقیه چشم می‌پوشیم.

ارنگ دهم

استقلال: ضابط امر خویش بودن.

مرز: سرحد، حد فاصل میان دو کشور.

قانون: حکم اجباری که از دستگاه حکومت مقتدر سلطنتی صدور باید و سببی و منگی بر طبیعت عالم متصدقین و متناسب با طبیعت انسان باشد و بدون استثنا شامل همه افراد آن سلطنت گردد و اغراض مستبدانه را در آن دخالتی نباشد.

ارنگ یازدهم

استقلال: صاحب اختیاری و آزادی کامل یک کشور (دولت و ملت) در امور سیاسی و اقتصادی، بدون اعمال نفوذ خارجیان (ظالم‌ها و باطل‌ها).

مرز: سرحد، سرزمین و نقطه.

قانون: قاعده‌ای است که مقدمات صلاحیت‌دار (قوة مقتد) وضع و ابلاغ

کند و آن مبتنی بر طبیعت عالم تمدن و متناسب با مصلحت مردم است و همه افراد سلطنت باید از آن تبعیت کنند.

ارمنگ هوم

استقلال آزادی داشتن، بدون مداخله کسی کار خود را کردن.

سرز سرحد، زمین.

قانون: دستورات و مقررات و احکامی که از طرف دولت و مجلس شورای ملی برای حفظ انتظامات و اداره کردن امور جامعه وضع شود.

ارمنگ ران لایسن، علم دکترا مشهوری

استقلال، عدم وابستگی، زیر قوت چیزی یا جایی بودن، اختیار و آزادی عمل داشتن برای اداره کامل یک کشور در امور سیاسی و اقتصادی بدون اعمال قوت باطنی و ظاهری، خود مختاری.

سرز، زمین، خطه، کشور، سرحد.

قانون: کلیه قواعد اجرایی که توسط قانونگذار یا مقام صاحب اختیار یا بر حسب رسم و عادت برای یک اجتماع وضع شده باشد.

از فرهنگ‌های لغت درباره سه واژه استقلال، سرز و قانون، علاوه بر تفاوت‌هایی در جمله‌ها و کلمه‌ها، تقریباً یک معنی و مفهوم کلی دریافت می‌شود.

استقلال، به معنی اختیار و آزادی عمل داشتن است برای اداره یک کشور در مسائل سیاسی، اقتصادی، قضایی و... و اجرایی قوانین مربوطه، بدون دخالت و اعمال قوت ظاهری و باطنی دیگران.

سرز، حدود معین شده برای یک سرزمین و حد فاصل بین دو کشور است. قانون، به کلیه مقررات و قواعد اجرایی گفته می‌شود که از طرف مجلس قانون‌گذاری و یا از طریق مقام صاحب اختیار وضع شده باشد. اطاعت از

قوانین برای همه افراد یک منطقت الزامی و اجباری است و سرچشمی از آن یک جرم به حساب می‌آید و مجازات در پی دارد.

می‌دانیم که این سه واژه و معنی و مفهوم آنها، در اینجا از یک دیدگاه بررسی شده ولی می‌توان آنها را در همه شئون زندگی به کار برد یعنی این سه واژه کاربردی وسیع‌تر دارند.

در طول تاریخ زندگی بشر، اقوامی که به قدرت و توان نظامی رسیده‌اند، در پناه فداکاری‌ها و از جان‌گذشتگی‌های خود، سرزمینی را محل زندگی قرار داده‌اند و به یاری یکدیگر، آن را از ناخست و تاز مجاوزان حفظ و حراست کرده‌کشوری مستقل را بنیان نهاده‌اند و به‌طور طبیعی حدّ و مرزی را برای قلمرو زندگی خود تعیین نموده، بر آن مرزها، نگهبانان یا سرزدارانی را به پاسداری و مراقبت گذاشته‌اند.

وجود مرزها و پاسداری از آن، نشانه اقتدار حکومت و نمودار استقلال هر کشوری است. در چنین سرزمینی، برای انبساط بهتر و کامل‌تر امور و حفظ دستاوردهای ملی، قانون‌هایی وضع خواهد شد.

بنابراین هر کشوری تا زمانی که دارای اقتدار و استقلال است، سرزمین‌های شناخته شده‌ای دارد که مرزبانی را بر آن به پاسداری و مراقبت گذارده، آن را هر چه استوارتر کرده، و برای حفظ استقلال و اقتدار حکومت سرزمین خود قوانینی به‌وجود آورده‌اند که قوانین مرزی از جمله آنها است، تا هیچ کس نتواند سرخود و بدون گرفتن اجازه ورود از مرز داران، وارد آن کشور شود و اگر بیگانه‌ای یا گرفتن اجازه ورود و گذرنامه خواست به این سرزمین وارد شود مرزداران آگاه باشند و از راه‌های و بومی این کار صورت پذیرد.

علاوه بر این، از همان نخست هم باید روشن باشد که این بیگانه یا بیگانه‌گان برای چه کار و به چه منظوری آمده‌اند و تا چه زمانی در سرزمین می‌مان خواهند ماند؟

اگر بیگانگانی که به کشورشان آمده، بر آن شد که در آنجا بمانند، یعنی تابعیت آنجا را بپذیرد و در آنجا زندگی کند. پذیرفتن چنین کسی دارای شرط‌هایی سختی است. از یک سو باید روشن شود که پذیرفتن او چه سود یا سودهایی برای کشور خواهد داشت؟ از دیگر سو، چنین کسی باید به قانون‌ها و آیین‌های کشور میزبان گردن نه‌د و در همه کوشش‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با مردم هنگام شود. باید زبان کشور میزبان را فرا گیرد. گذشته‌های تاریخی آنها را بداند و نسبت به آرزوها و آرمان‌های مشترک مردم آن سرزمین دلبستگی نشان دهد.

اینها از جمله شرط‌هایی است که در قوانین همه کشورهای مستقل بشریتی شده است و آنها را دربارهٔ بیگانگان به کار می‌گیرند. البته این قوانین قابل تغییر است. برخی کشورها را می‌شناسیم که به دنبال تجربه‌های تلخ و ناگوار، به هیچ بیگانگانی حق مالکیت ندادند. در مقابل، کشورهای مهاجرپذیری هستند که به هرکسی و از هر جایی و البته تحت شرایطی، اجازه می‌دهند که در آنجا مالک زمین و باغ و خانه (استخانات) و شرکت‌های اقتصادی متعدد باشد. در نهایت امر، رفتار با بیگانگان، ورود و خروج، پذیرفتن و نپذیرفتن آنان، همه و همه باید بر اساس قانون باشد.

زبان ملی هر قوم و ملتی نیز درست همانند کشور و سرزمین آنهاست و آنها را از هر تبار و طایفه‌ای که باشند، به هم مرتبط می‌سازد و با یکدیگر متحد می‌نماید. منطوره و تاریخی مشترک به آنها می‌دهد و آرزوها و آرمان‌های ملی و مشترک در وجودشان ایجاد می‌کند. اگرچه زبان‌های سادری مختلف و جداگانه‌ای داشته باشند.

زبان ملی پیوند دهندهٔ ملای و معنوی آنها است و می‌توان گفت: «یکی از ارکان اصلی اتحاد و پیوستگی افراد و اقوام یک سرزمین، زبان ملی آنها است»

زبان ملی هم، مانند یک سرزمین تا زمانی دارای اقتدار و استقلال است و حیات اقتدار آسز دارد که دارای قانون باشد و از سرزهای آن سرزدارتی آگاه و پنا و دانا یاسداری کند و هر بیگانه با روشتر بگویم هر ولایه بیگانه با هر نصیر و ترکیب زبانی بیگانه، نتواند بدون قید و شرط و بی‌اطلاخ سرزبانان، به فرامشای آن گام بگذارد و در یک گوشه آن، جا خوش کند و میدان عمل را بر ولایه‌ها و ترکیب‌های خودی و اسیل تنگ سازد.

زبان ملی و رسمی ما زبان فارسی دری، از جمله بزرگترین و ارج‌دارترین پایه‌های اقتدار و استقلال ملی و هویت تاریخی و فرهنگی ما است که باید همچون مین عزیزمان ایران به آن نگاه کنیم و مقدسش بشماریم و بدانیم که داشتن سرزهای مطمئن و مراقبت و یاسبانی همیشگی از آنها، از پایه‌ترین شرط‌های زندگی سرفرزانه امروز است؛ زمانی که اسطوره و تاریخ این سرزمین را تا شش هزار سال و بیشتر بیان می‌کند و مؤسین زبان اسلام مصوب می‌شود و گنجیت‌های بزرگ و نادری از گوهرهای نابناک ادب و فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی، همه به همین زبان سروده شده است.

ادیبان، زبان شناسان، شاعران، نویسندگان و به‌طور کلی، دانایان ایران در هر زمانی، در حقیقت یاسدازان و سرزداران زبان فارسی دری هستند و متخی از آنان در فرهنگستان زبان فارسی اختصاصاً این کار سرزبانی را انجام می‌دهند و در آن موضع مراقبت می‌کنند و اجازه نمی‌دهند هر ولایه یا مذهبوی به هر دلیلی، خودسرانه و بدون اجازسوارد نظرو زبان شود و اگر گاهی با سلاصدید فرهنگستان زبان، پذیرفتن ولایه‌ای از هر کجا ولایه هر زبان دیگری مجاز دانسته شد، باید آن را بی‌گمان برابر آهنگ و موسیقی بیان زبان فارسی، به کاربرد و به رنگ این زبان ملی در آورند. یعنی اساسی‌ترین شرط پذیرفتن ولایه‌ها از زبان‌های بیگانه، بیروی کردن آنها از قاعده‌های زبان فارسی است. این شرط مانند آن است که چون بیگانه‌ای به کشور وارد شد، بدون تردید باید به قانون‌ها

و آیین‌های آن سرزمین گردن نهد و از آنها پیروی و اطاعت کند.

شما هیچ‌گاه به یک نفر بیگانه اجازه نخواهید داد به کشورتان بیاید، در آنجا زندگی کند و از نعمت‌ها و مزایایش بر خوردار باشد. ولی سرکشی و طغیان کند و به قانون‌های جامعه ارج نگذارد و اقتدارت را بخواند قانون کشور خود را در سرزمین شما جاری و روان سازد. چنین رفتاری جز بیگانه‌دواری و «کایتولاسیون» جز دیگری نام ندارد.

همان‌گونه که یک کشور مستقل اجازه برقرارکردن و رواج‌دهدن قانون (یا بی‌قانونی) کایتولاسیون را به هیچ بیگانه‌ای نمی‌دهد و آن را مقایر با اقتدار و استقلال ملی و موجب عار و ننگ می‌داند. به ویژه‌های بیگانه نیز نباید چنین اجازه‌ای داد این: «کایتولاسیون امی» است که استقلال زبان را ست می‌کند. به اساس و ارکان زبان صدمه می‌زند و موجب ضقت و خساری گویندگان آن زبان است.

کایتولاسیون امی، اصطلاحی است بجا که استادان امام شوشتری و مصفا و دیگران در این مورد به‌کار بردند. آقای کریم کشاورز نیز در مقدمه «هزار سال تر یاری» از اصطلاح «کایتولاسیون گونه امی» استفاده کرده است. باین مضمون:

«در دوره ساسانیان- تر فارسی و زبان تألیفات متنوع- به زبان عامه نزدیک و با وجود سادگی شیرین و شیوا و بی تکلف بود و به تدریج چون سر و کار نویسندگان و شاعران با سلاطین و درباریان- مانند غزویان و سلجوقیان- که فارسی زبان مادریشان نبود، و روح زبان افشاری دری‌آوا درک نمی‌کردند افتاد اندک اندک صیغره‌های نامأنوس و تکلف‌های بی‌مزه و خشک وارد نوشته‌های خویش کردند. دیگر عمرانی وجود نداشت که بگوید: «بسی که من اندر نیام چرا باید گفت؟»

«در این عصر بود که «کایتولاسیون گونه امی» پدید آمد امرن‌ها پیش از

کایتولاسیون قضایی، به این معنی که لغت‌های تازه نه تنها گروه گروه وارد زبان ما شدند، ورود لغت خارجی در صورت ضرورت و به شرط تابعیت از دستور زبان فارسی ممانعی ندارد؛ بلکه تابع قوانین خویش بودند و نویسندگان فارسی زبان اعتراضی نکردند بلکه خود مروج این کایتولاسیون بودند. برخی مورخان و نویسندگان بی‌ذوق نیز، به قول عنصر المصطفی شایوس و شنگیر صاحب قابولنامه «تازی‌های سرد و غریب» آوردند و این را وسیله فضل فروشی خویش شمردند.

استاد معتمد بیروین کتابی در جهانی گفته است:

«داخل شدن واژه‌های بیگانه در زبان، نه تنها بدان زبانی نمی‌رساند، بلکه مایه وسعت و توانگری آن هم می‌شود. آنچه به استقلال و موجودیت یک زبان، زبان‌های پیران تأثیر می‌رساند، رخته کردن خصوصیات‌های صرف و نحوی یا دستوری بیگانگان است. هر قومی که کلمه بیگانه‌ای را می‌پذیرد، تخت آن را موافق آنچه خود تغییر می‌دهد و آنگاه قاعده‌های صرف و نحوی زبان مادری خویش را درباره آن اجرا می‌کند؛ چنانکه تا زبان کلمه «استاده» را که از زبان پارسی گرفته‌اند، هرگز مانند ما با «ان» جمع نمی‌شدند، بلکه آن را به شیوه جمع زبان خود «استایده» بدکار می‌رود و بسیار نارواست که پارسی زبانان، به‌جای واژه «استادان» «استایده» را برگزینند و در نوشته‌ها خود به کار ببرند»

هر زبانی دارای رنگ و آهنگ و موسیقی بیانی ویژه‌ای است که خاص همان زبان است و آن را از سایر زبان‌ها متمایز می‌سازد. این ویژگی‌های آوایی در زبان فارسی بسیار آشکار است و همان خاصیتی است که زبان فارسی در پی رسمی را هر چه زیباتر و دلپذیرتر کرده است.

ماجرای ورود لغت‌ها و واژه‌های بیگانه (مخصوصاً و عمدتاً عربی) به زبان

فارسی و بحث موافقان و مخالفان آن. ماجرایی تازمائی نیست و قدمتی طولانی دارد. به سراغ کتاب زبان شناسی و زبان فارسی استاد پرویز نائیل خضائری برویم و نخست به قسمتهایی از مقاله زبان و جامعه و بخشی از اعظم دلالت الفاظ در این کتاب نگاهی بیندازیم:

«هیچ یک از زبان‌های اقوام تمدن از لغات فراوان بیگانه ضالی نیست و علت این امر آن است که تمدن از ارتباط و برخورد ملت‌ها با یکدیگر توسعه و ترقی می‌یابد، و غالباً آنچه ملتی از ملت دیگر اقتباس می‌کند با نام اصلی آن همراه است. شاید تنها چند قبیله وحشی بتوان یافت که در زبانشان لفظ بیگانه نباشد، یا کم باشد، زیرا که با دیگران آشنایی و آمیزش نداشته و از ایشان چیزی نیاموخته‌اند. اما در روزگار ما با این همه وسایل جدید ارتباطی، اینگونه قبایلی هم ناگزیر از اخذ و اقتباس الفاظ بیگانه شده‌اند.»

استاد پس از ارائه نسبت لغات بیگانه در بعضی زبان‌ها و ذکر تعداد لغات اقتباسی در برابر لغت‌های اصلی که غالباً عدد بزرگی است، می‌گوید:

«هر یک از زبان‌های رایج جهان را که از این نظر بررسی کنیم، به نتایجی نظر همین‌ها که ذکر شد، خواهیم رسید. آمیختگی لغات عربی با زبان فارسی آشکار است و همه می‌دانند، اما عکس این معنی هم درست است. یعنی لغات فراوان نیز از فارسی به عربی رفته و مورد استعمال یافته است و دانشمندان عرب از مجموعه این لغات که دخیل و مغرب شمرده می‌شود، کتاب‌ها برداشته‌اند.»

در مقاله «مفاج از زبان فارسی» در همین کتاب چنین می‌خوانیم:

«من نمی‌دانم آمیختگی لغاتی از زبانی در زبان دیگر، برای این یک، چه تنگ و عازی است؟ زبان ضاللی مانند نواد پاکه افسانه‌ای است که ضواب می‌آورد. کدام زبان ضاللی است؟ مگر زبان فرانسه، زبان بازمادگان اقوام گل

و سلت و فراتک. شعبه‌ای از زبان لاتین به شمار نمی‌رود؟ آیا در زبان انگلیسی که نژاد ساکسن به آن سخن می‌گوید، لغاتی که از ریشه لاتینی است، کم است؟ روسی، زبان اقوام اسلاو، مگر سطر از لغات خارجی نیست که

همه زبان شناسان می، همین نظر استاد خانقاری را دارند و کمتر کسی را دیده یا از او شنیده‌ایم که گرفتن واژه یا ورود آن از زبان‌های بیگانه را به یک زبان، عیب و عار بداند و سماجی در طرد آنها داشته باشد.

همه واژه‌هایی که از زبان‌های دیگر و خصوصاً عربی، وارد زبان ما شده، موجب شای زبان فارسی گردیده است. مردم فارسی زبان در بیان مطالب خود، یا در نوشتن آن، چنین واژه‌هایی را به‌کار می‌برند و در استعمال آن برای تفهیم و تعاقب، نه تنها مشکلی ندارند، که راست‌تر هم هستند. پس، دور انداختن و بهره نگرستن از آن واژه‌ها، اشتباه و حتی نادانی است. این کار، داشته لغت‌های ما را کم می‌کند و ما را در بیان مطالب و در ارتباط‌هایمان گرفتار تنگنا می‌سازد. به‌ظوری که برای فرار از این تنگنا و رفع این مشکل، ناچار می‌شویم واژه‌های جدیدی از فارسی سره یا پهلوی یا ساخته‌های ترکیبی دیگر فراهم آوریم که اغلب آنها به‌طور و برای مردم ما، ناآشناست و بیشتر، ما را گرفتار خواهد کرد. نژاد از کجا معلوم است که مردم این تغییر و تبدیل را بپذیرند و حاضر به قبول چنین کار شاقی بشوند.

زبان‌شناسی، زبان را مجموعه‌ای از دالالت‌ها و نشانه‌های آوایی می‌داند که بر اساس فرآیندهایی، برای ایجاد ارتباط میان همه افراد جامعه وضع شده و چون این آواها می‌توانند در هر جامعه‌ای متفاوت باشند، پس ویژگی‌های هر زبانی نیز متفاوت است.

ساختار تمام‌های صوتی مردمی که به یک زبان خاص صرف می‌زنند، دارای ویژگی‌هایی می‌شود که متناسب با آن زبان است، یا شاید بهتر باشد

بگویم مردم به آن ویژگی‌ها عادت می‌کنند و با آنها سازگاری می‌نمایند. مثلا به هنگام سخن گفتن، حرف‌های بی‌صدا و یا صدای آن زبان، یا به اصطلاح زبان‌شناسان، «ویژگی‌ها و دیگرگویی‌های آوایی در سطح واکنش‌ها و همخوان‌هایی آن را، به‌صورت رعایت می‌کنند.

برای نمونه، حرف‌هایی را که ما فارسی‌زبانان در کلمات اخذ شده از زبان عربی، تلفظ می‌کنیم، اگر چه به سبب وحدت خط، صورت مکتوب آنها حفظ شده اما هرگز آنها را مانند عرب‌زبانان ادا نمی‌کنیم و اگر گاهی کسی در زبان فارسی بتواند چنین حروفی را مانند اعراب تلفظ و بیان کند، به علت آنکه از آهنگ و موسیقی زبان فارسی ضارح شده است، بلافاصله همه متوجه می‌شوند. زیرا ما فارسی‌زبانان آن حروف را همانند و یکسان ادا می‌کنیم؛ مانند حرف‌های «ذ» و «ژ» و «ض» و «ظ» که همه را مانند «ز» می‌گوییم و هر واژه و کلمه‌ای را که یکی یا بیشتر از این حرف‌ها در آن باشد، به رنگ و آهنگ زبان فارسی بیان می‌کنیم.

همین‌گونه است حرف‌های «ش» و «س» و «ص» و «ت» و «ط» و «ج» و «د» و «خ» و «ع» و «غ» که در بیان همه این موارد ساده‌ترین و راست‌ترین و با روشن‌ترین و واضح‌ترین مخرج‌ها را انتخاب کرده‌ایم و از تمام فضای دهان بدون فشار به حلق و صخره برای بیان آنها استفاده می‌کنیم. دربارهٔ واژه‌های انگلیسی، فرانسوی، ترکی، مغولی یا هر واژه بیگانه دیگری هر که به زبان ما وارد شده باشد، همین رفتار را داریم؛ در حقیقت همه زبان‌های دنیا، همین روال را در تلفظ حرف‌ها و واژه‌های فرضی بیگانه اعمال می‌کنند. حتی عرب زبان‌ها چون چند حرف فارسی «گ» و «ز» و «ج» و «پ» را در دستگاه زبان خود ندارند و با تلفظ آن آشنا نیستند، حرف‌های دیگر به‌جای آن قرار می‌دهند. این کار در حقیقت نشانهٔ استقلال هر زبانی است و قاعده و قانون

با «دستور زبان» آن را تجویز می‌کند و زیاتنسانان و اهل زبان عدول از آن را روا نمی‌دارند.

بر اساس قانون و دستور زبان فارسی که مورد تأیید همه استادان زبان و ادبیات و همه صاحب نظران است نباید اجزاء داد و از بهای بیگانه که وارد زبان فارسی شده و اکنون مورد استفاده مردم است، به شکلی که با رنگ و آهنگ زبان ما سازگاری ندارد استفاده شود و رواج یابد هر چند تلفظ و نوع گفتن ما با آنچه در خاستگاه یا مبین نخستین آن واژه گفته می‌شود یا بکار می‌رود تفاوت داشته باشد این کار همان «کاپیتولاسیون ادبی» و عملی زشت و ناپسندیده است که به اساس زبان لغت‌های بیرون ناپذیر وارد می‌آورد و ایجاد هرج و مرج می‌کند و استقلال زبان ما را سست می‌نماید.

در مقاله یاد شده امام شوشتری پس از اشاره به چنین نکاتی آمده است: «... نه اینکه کسی از نادانی یا خودنمایی یا برای فضیلت‌فروشی کودکانه تا قلم به دست گرفت که چیزی بنویسد بی‌دریغ و لایه‌های بیگانه را از هر زبان که باشد بردارد و به نوشته خود درآمزد. آن یکی چون در آمریکا درس خوانده از انگلیسی به گویش آمریکایی، آن دیگر آلمانی، آن دیگر روسی و آن دیگر فرانسوی».

بسیار آشکار است که این گونه خودنمایی‌های کودکانه بیشه به ریشه استقلال زبان زمین است و بازی کردن با سرمایه‌های سرفروزی مآلی که چند هزار سال در این جهان درفتندار فرهنگ و دانش بشری بوده است».

«کار این گونه رفتارهای ناجایه آنجا کشیده است که اگر برای جلوگیری از آنها، هر چه زودتر یک چهار اندیشی خردمندانه نشود، دیری نخواهد پاید که کجای زبان فارسی از گزندهایی که پیش از این از کج همی عربزدگان دیدم از خودنمایی عربزدگان پاک فرو ریزد».

آیت‌الله خاتمی- رهبر معظم انقلاب- در دیداری که با اعضای شورای

فرهنگستان زبان فارسی در تاریخ ۱۳۷۰/۱۱/۲۷ داشته‌اند ضمن رهنمودهایی چنین فرموده‌اند:

«امروز واقعاً ضابطه و مرجعی لازم است که مشکلات به‌وجود آمده برای زبان فارسی را رفع کند و نگذارد از سرها و جریان‌های غلط، آب‌های راه اسم زبان وارد دریاچه زبان فارسی کند و زبان را آلوده سازد. واقعاً باالایش صحیحی لازم است. می‌گویند «غلط مشهور بهتر از صحیح منجور است». البته این در جاهایی درست به نظر می‌رسد اما ترکیب‌هایی را که یکی از عوام آن را ایجاد کرده و یکی دیگر از عوام از او تقلید کرده است و بعد هم دیگران بر روی آن را گفته‌اند و نوشته‌اند، نمی‌شود واقعاً ملاک قرار داد و نمی‌توان گفت بدون این ترکیب معروف شده است، ما باید آن را قبول کنیم این گونه ترکیب‌ها را باید حذف کرد و الا زبان به‌کلی ضایع خواهد شد»

نمونه‌هایی که در این دیدار، از زبان رهبر انقلاب از بی‌توجهی برخی‌ها می‌شنویم، از مشکلات بزرگ امروز زبان فارسی است و همه صاحب‌نظران و دانشوران زبان بر آن اتفاق نظر دارند. رهنمودهای ایشان، ضرورت حمایت و پاسداری بیشتر و کامل‌تر از زبان سرگ پاری و حفظ استقلال و پاسداری از مرزهای آن را به‌خوبی نشان می‌دهد:

«امروز همه ترکیب درست می‌کنند و بعضی از عوام طبعان، ترکیب خوب را خیلی دیرتر و سخت‌تر می‌پذیرند. این همه ما به رادیو و تلویزیون تأکید کردیم که مرتباً تکیه «لازم به ذکر است» تأثیر نکند تا اینکه رسماً سطح کاربرد آن ابلاغ گردید. در سخنرانی هم گفتیم این ترکیب «لازم به ذکر است» را نگویید. اما بالا هم می‌گویند و تکرار می‌کنند یک‌روز در جلسه‌ای در صداوسیما که شاید بعضی از آقایان هم بودند، من صحبتی کردم و گفتم این قدر نگویید «داریم» مثلاً «عکس غلاتی را داریم»، «این حرف را با هم داریم»، «این مذاکره را داریم». این گزافه‌پردازی غلط از زبان بیگانه است. در فارسی

چنین چیزی نداریم. این که گفته می‌شود «باید یک گفتگو با شما داشته باشیم» «یک صحبتی با شما داشته باشیم» «یک عکس با شما داشته باشیم» «یک عکس از فلان کس داشته باشیم» و از این قبیل که فعل «داشتن» مرتباً به صورت کنجی‌های وارد در زبان فارسی تکرار می‌شود غیر اصیل و فلفله است. اما مرتب می‌گویند و این همان بله بزرگ زبان فارسی است»

ملاحظه می‌فرمایید که تخریب زبان فارسی به دست عددهای نادان و بدون صلاحیت، بیگونه صاحب نظران، استادان و دلسوزان را نگران آینده زبان فارسی کرده و آنان را به چاره‌جویی واداشته است. البته باید توجه داشت که ایراد و اظهار این نکته‌ها و ذکر نمونه‌ها و دقائق زبانی به روال همیشگی و طبیعی، متوجه شیوه نگارش و گونه مکتوب است که می‌تواند به گونه محفوظ و بیان رسمی و معیار رادیو و تلویزیون هم تعمیم داده شود. این نکته‌ای است که بارها بدان اشاره شده است و فصلی را به طور مستقل باید بدان اختصاص داد. رهبر انقلاب در ادامه سخنان خویش فرموده‌اند:

«این ترکیب‌های فلفله و بیگانه از زبان فارسی را همچنان در این زبان وارد کرده‌اند و افراد مراتب بالا و کسانی با اسم و رسم این ترکیب‌ها را به کار می‌برند. آن وقت مردم عوام خیال می‌کنند باید این گونه حرف زدند تا عالم باشند. شافل از اینکه این علم نیست، بلکه جهل است»

«وایسازای برای زبان و پیش بردن و ترقی دادن آن بسیار مهم است. به نظر من هر بزرگ‌کسانی مثل فردوسی، سعدی و حافظ این است که هفتصد سال یا هزار سال پیش به گونه‌ای حرف زدند که ما امروز وقتی آن سخنان را باز می‌گوییم اصلاً احساس غربت نمی‌کنیم. حقیقتاً می‌شود گفت آنان هزار سال جلوتر از زمان خودشان رفتند. یقیناً مردم زمان سعدی به‌عربی و شویای بوستان حرف نمی‌زدند. هر آن دوره‌ها در اختیار ماست و ما آنها را مشاهده می‌کنیم. امروز وقتی ما آن شعرها را می‌خوانیم، مثل این است که در

نفر دارند زبان شیرین فارسی را به زبان امروز صرف می‌زنند. حافظ هم همین‌طور است. بعضی از شعرائی برجسته و خوب سبک هندی هم این جور حرف می‌زنند. باید زبان را پیش برد. همچنان که آنها جلوتر از زمان خودشان حرکت کردند. ما هم باید جلوتر از زمان خودمان حرکت کنیم. امروزه باید شعرائی ما با زبان فارسی مأنوس باشند. بعضی از شعرا فارسی‌گو هستند و برخی هم چندان با زبان فارسی انس ندارند. قریحه شعری همیشه ملازم با تسلط بر زبان نیست. اگر بتوانید این جهت را هم غنی کنید بهتر است.

هر زبان مشکل و پیشرفته‌ای برای رسانیدن معنی‌ها دارای قالب‌ها و اسلوب ویژه‌ای است که بر پایه رنگی اندیشه و موسیقی گفتاری زبان و ضرب‌آهنگی آواهای آن شکل گرفته است و این کاری است که در طین هزاران سال ساخته و پرداخته شده است. علاوه بر این، بر اساس پیچیدگی‌های تکاملی که نویسندگان، شاعران، دانشمندان و متفکران آن زبان نسبت به جهان سازی و معنوی دارند، برای رساندن معنی‌ها، رنگ و قالب ویژه‌ای بدان می‌بخشند.

همین حال و کیفیت زبان فارسی است که پایه زیبایی و رنگینی و دلپذیری ادبیات ما شده است و چنان لقب و زیبایی و موسیقی‌یی به آن بخشیده که ماندنش در کسرت زبان زنده‌ای دیده می‌شود.

توجه به این نکته هم لازم است که استادان و صاحب‌نظران، بهترین توجه خود را به گونه مکتوب و حفظ قواین نوشتاری معطوف داشته‌اند. در گویندگی و بیان رانید. علاوه بر گونه نوشتاری زبان، باید به گونه گفتاری آن هم احتی بیشتر از آن توجه کرد و همیشه دو «دستور زبان» را در نظر داشت:

۱- دستور زبان نوشتاری یا به روال معمول همان دستور زبان فارسی

۲- دستور زبان گفتاری یا دستور بیان

زبان و زبان‌شناسی

علم زبان‌شناسی در یکی دو قرن اخیر و به وسیله دانشمندان اروپایی و پس از آن آمریکایی پایه‌گذاری شده است.

دکتر خاتلری در کتاب زبان شناسی و زبان فارسی در مقالهای همنام با کتاب می‌گوید:

«تاچه امروز زبان شناسی خوانده می‌شود و در شمار علوم می‌آید، بحث تلازمی است و از آغاز پیدایش آن بیش از صد و پنجاه سال نمی‌گذرد. اما بحث درباره زبان و قواعد آن تلازمی ندارد. دانشمندان یونان به قواعد زبان توجه داشتند.»

دکتر خاتلری سپس به بررسی این توجه نسبت به قواعد زبان می‌پردازد و از زمان ارسطو و دانشمندان و فیلسوفان دیگر یونان و از حوزه علمی و ادبی اسکندریه می‌گوید تا دوران اسلامی که بحث درباره لغت و قواعد زبان

۱. دکتر خاتلری این نکته را حدود پنجاه سال پیش آورده، اما مراد از زمان شناسی را علم لغت است.

عربی مورد توجه تازه مسلمانان که از ملتهای گوناگون بودند، قرار گرفت و اشاره می‌کند:

«چنان که می‌دانیم بسیاری از استادان بزرگ لغت و صرف و نحو عربی از ایرانیان بودند اما ایرانیان پس از اسلام به بحث در زبان فارسی کمتر پرداختند و شاید سبب این بی‌میلانی جز آن نبود که زبان خود را می‌دانستند و حاجتی به آموختن آن نمی‌دیدند. هنگامی که زبان فارسی در هندوستان رواج یافت و تقریباً به مقام زبان رسمی و ادبی آن کشور رسید، دانشمندان هند در تألیف فرهنگهای فارسی و بحث در قواعد این زبان کوشیدند و کتابهای خوب و سودمند تألیف کردند»

در این اظهارنظر استاد، به همان تیزی اشاره می‌شود که مآلت‌های دیگر نسبت به زبان عربی احساس می‌نمودند و از میان آنها ایرانیان به این تیز توجه کرده با استفاده از علاقه، هوش و استعدادشان به تدوین قواعد زبان عربی پرداختند.

بیشتر این تلاش‌ها و بررسی قواعد صرف و نحو و لغت زبان، اگرچه منطبق بر اصول علمی نبود و نمی‌توان آن را تحت نام علم زبان‌شناسی محسوب داشت، اما شاید اولین گام بوده است.

علم زبان‌شناسی دانش تلازمی است و آنچه به زبان فارسی نوشته شده و در دسترس فارسی زبانان قرار دارد، بیشتر ترجمه از کتابهای زبان‌شناسان اروپایی و آمریکایی است.

مترجمان هم که خود از زبان‌شناسان و استادان این علم بوده و هستند، دانش زبان‌شناسی را با به‌طور مستقیم در دانشگاههای اروپا و آمریکا از زبان همان استادان، یا در دانشکدههای تهران و از طریق کتابهای زبان‌شناسی (به زبان‌های اصلی یا ترجمه آنها) آموخته‌اند. به این ترتیب نخست زبان نویسنده

و استاد زبان‌شناس خارجی مطرح می‌شد و پس از آن به زبان فارسی می‌رسیدند و سعی کرده و می‌کنند که قاعده‌های آن زبان را با زبان فارسی مطابقت دهند. در این کار میزان موفقیت استادان و دانشجویان به یک اندازه نیست.

بعضی از استادان که مطالب زبان شناسی را از یک کتاب مثلا انگلیسی به فارسی برگردانده‌اند، نخوانده‌اند در برابر مثال‌هایی که در کتاب از زبان انگلیسی آورده شده، نمونه و معادل فارسی بیابارند، و ناگزیر همان مثال انگلیسی کتاب را در ترجمه فارسی کتاب تکرار کرده‌اند حتی بعضی مواقع از قاعده‌هایی سخن گفته‌اند که مربوط به زبان اصلی است و بعضی از آنها را در زبان فارسی هم جاری دانسته‌اند.

می‌دانیم که هر زبانی ساختمان و دستگاه‌های خاص خود را دارد و یا به مرور زمان پیدا کرده است. حتی زبان‌هایی که از یک اصل واحد مشتعب شده‌اند، پس از گذشت چند هزار سال، آنچنان متفاوت می‌نمایند که فقط با استفاده از دانش زبان شناسی، شناختن اصل و ریشه واحد آنها میسر خواهد بود. زیرا دستگاه‌های تشکیل دهنده آنها دیگرگون و متفاوت شده است؛ دستگاه آوایی، دستگاه گرامر یا دستور زبان و دستگاه واژگان و معنی آنها به کلی با زبان‌های دیگر فرق کرده و خاص همان زبان شده است.

در این صورت در اجزای آنها هم نمی‌توان مشابهت و نزدیکی دید. آهنگ، ریتم، وزن کلام و موسیقی بیان آنها کاملا این تفاوت را نشان می‌دهد. مترجم همخوان‌ها و کتشی بیانی واژه‌ها، همه خاص همان زبان است.

زبان‌های دنیا از نظر ساختمان، چگونگی آن، اجزای تشکیل دهنده‌ای که با هماهنگی‌ها بیان، کل آن زبان ساخته می‌شود آنچه مربوط به اندام‌های گفتاری است و بسیاری امور دیگر ممکن است بهم شبیه باشند و از یک اصل پیروی کنند، اما در همین حال در واژگان و صرف و نحو و آواها، هر زبانی

خاص خود است و با دیگر زبان‌ها تفاوت دارد. چنانکه برای صرف زمان و نوشتن به زبانی دیگر، باید آن زبان را با همه ابزارش آموخت و در آن به مهارت رسید.

زبان، گفتار و نوشتار

۱- نمود آوایی یا گفتار که شکل اصلی زبان است، قدمت میلیون ساله دارد و در کودکی با به نظر بعضی زبان شناسان از بدو تولد، همراه با توانایی‌های تفکر و ژن‌های یادگیری زبان که در خانواده و در معرض زبان فعال می‌شوند، کار خود را آغاز می‌کند و آرام آرام دستگاه عصبی و مغزی کودک را هم برای پذیرش و قبول داده‌های زبان آماده می‌سازد و پس از مدت زمانی کودک شروع به حرف زدن می‌کند. همین نمود گفتاری زبان است که کودک را برای زنگی اجتماعی مهیا می‌سازد.

به‌طور کلی همه مردم دنیا برای ارتباط میان خود و برای انتقال دانش و تجربه به دیگران و بیان آرزوها و خواسته‌های گوناگون خود از این شکل زبان (گفتار) استفاده می‌کنند.

بررسی بیشتر در این باره به عهده زبان‌شناسان است که خوشبختانه پژوهش‌ها و مطالعات آنان بسیاری از نکات پنهان زبان را روشن کرده است و همچنان در حال پیشروی و یافتن و آشکار کردن نقاط مبهم و تاریک گذشته‌های زبان و عملکرد آن هستند و آنچه در این کتاب فراهم آمده از همین پژوهش‌ها و از کتاب‌های زبان‌شناسی آنان برگرفته شده است.

یادآوری این نکته ضروری است که توانایی‌های ذهنی هر زبانی را نباید با

شکل گفتاری آن زبان اشتباه گرفت. زبان‌شناسی روشن کرده است که توانایی‌های زبان که آن را توانش نامیده‌اند، در حقیقت یک نظام و دستگاه بسیار پیچیده و کامل است که از آغاز کودکی انسان در ذهن او جای می‌گیرد و یکی از نودهای اولیه آن همین حرف زدن و استفاده از آواهای کلامی است که اندکی پس از توانش و تفکر به وجود می‌آید.

سه توانایی توانش، تفکر و گفتار، بیون تقریباً با هم ساخته می‌شوند. این اشتباه پیش می‌آید که فکر می‌کنیم گفتار راه راحتی و با سهولت یادگرفتنیم و هرگز متوجه نمی‌شویم که همزمان، چند توانایی در ما به وجود آمده است؛ توانایی تفکر، پیدایش و درک توانش زبانی، و تقلید صداها و آواها که منجر به یادگیری گفتار شده است. علم زبان‌شناسی توانسته از این راز برده بردارد و ما را به چگونگی مراحل آن واقف کند.

هر ارتباطی دو سویه است، یعنی دو طرف دارد، گرفته و فرستنده. برای ایجاد ارتباط زبانی باید سوی شنیداری آن هم فعال شود، زیرا در برابر گفتار شنیدار است. گفتن و شنیدن، دو سوی ارتباط زبانی است و وقتی این رابطه برقرار شد، خود یک توج انتخابی برای ارتباط‌های بعدی است هر که پیام می‌دهد منتظر است تا پیامش دریافت شود و در برابر، پیامی را هم دریافت کند.^۱

زبان‌شناسان اساس یادگیری توانش و گفتار را در همین شنیدن می‌دانند اگر کودک تاکنون با کسی در اجتماع انسانی قرار نگرفته و به اصطلاح زبان‌شناسان در معرض زبان نباشد، زبان را یاد نخواهد گرفت. در اجتماع و در معرض زبان

۱. مثل تلفظ «زبان‌شناس» و «معاد» بر جدولی آنکه اولش «م» بود یا «ز» بود و از نقطه شروع ارتباط زبانی بر جدولی بر اساس «ش» شد. نتیجه یادگیری، شنیدن را -رابطه این ارتباط را داریم.

بودن حتی شنیدن گفتار دیگران، از طریق گوش‌دانه و شنیدن آواهای گفتاری مادر، پدر و اطرافیان و پس از شنیدن‌های مکرر و مرتب است که کودک در صدد تقلید این آواها برمی‌آید.

زبان‌شناسان می‌گویند: بدون حرکات لب‌ها موقع صرف زدن و سپس عکس‌العمل دیگران، حتی اگر کودک ناشنوا باشد تا میزان زیادی انگیزه بطلب توجه او خواهد شد و گفتار او را موجب خواهد گردید و همین مقدار هم می‌تواند هسته اولیه ایجاد نوشتار در کودک بشود تا بعدها بتواند از رشته‌ها و توده‌های دیگر نوشتار و زبان بیرون ببرد.

۲- نمود ضغنی یا نوشتاری: پس از صدها هزار سال که از پیدایش بشر سخنگو بر روی کره زمین گذشته بود، زندگی اجتماعی و پیچیدگی‌های آن کم‌کم از صورت ابتدایی جدا می‌شد و رفته رفته رنگی دیگر به خود می‌گرفت و جوامع بزرگتر ایجاد می‌شدند. اقوام و طوایف، حکومت‌های کوچک و بزرگ، برای اندازه‌گیری امور خود و ثبت ارقام تقویمات و هدایایی که مردم که به معابد می‌آوردند، برای ارسال فرمان‌های حکومتی و بسیاری مسائل دیگر، به سمت اختراع نوعی خط به صورتی ابتدایی هدایت شدند. احتمالاً خطوط اولیه، بیشتر اعداد و ارقام، و نام اشیاء و حیوانات اهلی شده بوده است. این اختراع که با هدایت دو تیروی نوشتار و گفتار صورت گرفته بود^۱، به تدریج تکامل یافت تا سرانجام به اختراع خط الفبایی منجر شد و چون نیازتد وسیله و ابزار بود، گفتار انسان‌ها در این مورد هم کارساز شد و لول بر روی لوح‌های سنگی و سفالی و سپس بر روی پوست درختان و پوست صاف و دی‌آبی شده

۱. البته به هیچ وجه نباید و نرتداد نظر کرد زیرا در اینجا نباید گرفت. اینکه تبدیل از چند مرحله تکمیل پذیر است و در انجام به تدریج که تدریجاً پس از آن پس یعنی واضح سر آمد. برتداد گذار و دوره برای سلامت اجرای خط پس از آوردن ابتدا

صوانات. یادداشت کردند بعد روی الواح فلزی، و بر روی نوعی کاغذ ساخته شده از ایاف گیاهی مانند بایروس، تا سرانجام کاغذ به صورت امروزی آن اختراع شد. سپس این صنعت را دیگران هم آموختند. در این شکل زبان نیز مانند شکل گفتار، یک رابطه دوسویه وجود دارد. سوی نوشتن و سوی خواندن (خواندن به معنی درک آن نوشته) اختراع خط، به انسان و اختصاصات انسانی پیش و حرکت فوق‌العاده‌ای بخشید و تفکر و تعقل و عقل آنها را بسیار بیشتر از گذشته رشد داد و موجب شد که به اختراعات بیشتر و اندیشه‌های معنایی برسند. بعضی اقوام متناً زبان را به قدرت‌های مابورائی طبیعت و آسمانی نسبت داده‌اند و خود را به‌وسیله خط و کتابت با خدا یا خدایان و با الهه‌ها مرتبط کرده‌اند. سپس ادیان و مذاهب آسمانی همراه با کتاب‌های تعالی بخش آمدند و بشر را تحت هدایت خداوند یکتا به آرامش و سعادت نوید دادند.

به کمک خط و قدرت نوشتن که در حقیقت بر خاسته از توانش و تفکر است، انسان سختگو، انسان نویسنده شد و توانست شعر بگوید. شعر، زیباترین اندیشه‌ها، نابترین مضامین‌ها و شاعرانه‌ترین تخیلات را در همافکنی کلماتی که به موسیقی می‌مانست برایش به ارمغان آورد. وزن شعر، حتی در ابتدایی‌ترین صورت آن، از نوعی موسیقی بهره دارد که شورانگیز است. به کمک خط و نوشته انسان توانست تجربه‌های خود را از همه مسائل زندگی ثبت کند و به دیگران و به آیندگان برساند. چیزی که در غیر آن صورت و پیش از آن، تصورش هم ممکن نبود. دیگر انسان به بلای این قدرت و همین توانایی، می‌توانست در زمان باقی بماند و خاتمانه شود. این شکل زبان، انسان را نویسنده، شاعر و هنرمند می‌کرد. هم آثار فکری و تعقلی دیگرانی را که ندیده بود می‌خواند و یاد می‌گرفت و هم خود به دیگران و به آیندگان یاد می‌داد.

کودکان پس از طی سال‌های اولیه زندگی و تسلط بر گفتار زبان مادری، به کودکان با آمادگی و سپس در دبستان به خدمت آموزگار می‌روند و شکل دیگر زبان را که خط و نوشتار باشد می‌آموزند. کودک پس از آنکه آواها و حرف‌ها را شناخت، یاد می‌کند تا از ترکیب حرف‌های صامت و مصوت کلمه و واژه بسازد و بنویسد. پیشرفت در یادگیری خط و نوشتار و استفاده از این توانایی با توجه به میزان هوش و دقت کودکان و استعداد ذالیشان، متفاوت است. بعضی بچه‌ها خیلی زودتر و بیشتر به توانایی‌های لازم می‌رسند و اضافه بر کتاب‌های درسی، روزنامه، مجله و کتاب‌های داستان و شعر هم می‌خوانند. در گذشته هم همین طور بوده است؛ اگر روزنامه و مجله نداشتند در عوض کتاب‌های دیگری نظیر هزار و یک شب، مختارات، موش و گربه، علی والدین و مانند آنها را می‌خواندند تا به گلستان و بوستان سعدی، غزل‌های حافظ، مثنوی مولانا، شاهنامه فردوسی و حدیث و روایات و قرأت قرآن می‌رسیدند. در گذشته اگر چه روزنامه و مجله و امکانات فراوان امروز نبوده و آنچه هم که بوده در دسترس همگان قرار نمی‌گرفته، اما به هر حال تعدادی در مکتب خانه‌ها به توانایی خواندن و نوشتن دست می‌یافتند و کم‌کم به توانایی‌های بالاتری هم می‌رسیدند. در این مرحله، کاملاً بر نوشتن و خواندن (آواها) تسلط پیدا می‌کردند. بعضی‌ها که استعداد بیشتری داشتند، در مراکز قدرت و در دیوان‌های رسایل به کارهای دیوانی، نوشتن و نسخه‌برداری از دیوان‌های اشعار یا کتاب‌های نویسندگان مشهور می‌پرداختند. بعضی‌ها خود نویسنده می‌شدند و کتاب‌های علمی، اخلاقی، تذکرها، بیستگها، سفرنامه‌ها و کتاب‌های تاریخی مذهبی، فلسفی و دینی، می‌نوشتند. بعضی‌ها هم شاعر می‌شدند، قصیده و غزل می‌گفتند و صله و اتمام دریافت می‌کردند. به این ترتیب شعر و ادبیات و سنت و هنر نویسنده‌گی یا برجا و استوار باقی ماند. تا آنجا که در کتاب‌ها و در تحقیقات استادان زبان و ادب فارسی دیدیم

نوشتن دستور زبان از حدود هجرت سال پیش آغاز شده است. به نظر آنان شاید دلیل عمده این سهل‌انگاری بزرگان ادب فارسی در بی‌توجهی به این مهم و نوشتن دستور زبان فارسی، این بوده که زبان فارسی را زبان مشترک و زبان مادری همه ایرانیان می‌دانستند و تصور می‌کردند که گویندگان این زبان به دقایق و قواعد آن آشنا هستند وگرنه، مثلا برای زبان عربی، ایرانیان صرف و نحو می‌نوشتند.

این فکر که نویسندگان و شاعران قرن‌های سال پیش، این قواعد را می‌دانستند و به دستور زبان فارسی مسلط بودند، بر بی‌راه هم تکیه و از اینجا ناشی می‌شود که در آثارشان نتایج آن را می‌بینیم و کمتر نوشته یا شاعری را می‌شناسیم که دستور زبان را نمی‌دانستند و شروع به نوشتن و سرودن شعر کرده باشد. بعدها هم، نویسندگان اولین دستورهای زبان، با مطالعه و بررسی آثار گذشتگان (نظم و نثر) قواعد و قوانین زبان فارسی دری، راه اصطلاح استخراج کردند و نکته‌نکته آن را (شاید با مقایسه با دستور زبان‌های خارجی چون «فرانسوی و انگلیسی») نوشتند، مثلا اشعار رودکی، شاهنامه فردوسی، کلیله و دمنه، آثار ناصر خسرو، تاریخ بیهقی، گلستان، بوستان و دیوان سعدی، غزلیات حافظ، مثنوی و دیوان غزلیات مولانا و بسیاری کتاب‌های نظم و نثر دیگر را واژه‌به‌واژه بررسی نمودند و نکات دستوری و صرف و نحو فارسی را از آنها استخراج کردند و نوشتند.

اما به راستی، رودکی و فردوسی و نظامی و عطار و سعدی و حافظ و دیگران، آثار خود را که هر کدام شاهکاری به حساب می‌آید، چگونه نوشتند؟ دستور زبان را از کجا آموخته بودند؟ آیا بدون آنکه، قاعده یا قانونی را بدانند، این همه نظم و نثر زیبا و نمونه‌های اعلاهی فصاحت و بلاغت را خلق کردند؟ یا نه دستور زبانی بوده است و ما از آن بی‌خبریم؟ یا در هجوم‌ها و جنگ‌ها از بین رفته است؟

بعضی استادان^۱ می‌گویند که قواعد زبان بعضی است نه قبلی. یعنی قواعد را از روی اتصال اهل زبان استنباط کرده‌اند. نه آنکه زبان را از روی قواعدی که پیشتر وجود داشته ساخته باشند. تفسیر از این حرف درست است. قواعد را از روی اتصال اهل زبان استنباط کرده و نوشته‌اند. یا استخراج کرده‌اند تا اینجای کلام درست است. برای نوشتن دستور زبان جز این هم راهی نیست ولی همان گروه «اهل زبان» این قواعد را از کجا آورده و آنها را چگونه اتصال کرده‌اند؟ ممکن است در جواب گفته شود. آنها از استنباطی که از اهل زبان قبل از خود کرده بودند. می‌رسیم به جایی که از آن پیشتر نمی‌توانیم برویم و به معنای معروف تخم‌مرغ و مرغ می‌رسیم. که کدام اول بوده است؟

مثلاً رودکی که در سرودن شعر و به کار بردن زبان فارسی در پی آن همه استادی و بجزر داشته و لقب «بزر شعر فارسی» به او داده‌اند و اولین شاعر بزرگ پس از اسلام است. قوانین زبان را از کجا آورده است؟

دانش زبان‌شناسی می‌گوید توانایی یادگیری زبان آن چیزی است که کودکان به‌طور ارثی از پدر و مادر خود می‌گیرند. یعنی به صورت ژن‌هایی در نسل انسان‌ها برپا دارند. این همان چیزی است که تامل‌خسرو حکیم و دانشمند ایرانی در هزار سال پیش هم به آن اشاره کرده است: «چنانکه چو ما کودک شُرد بنیم شیر خواریه. گویم که مر او را تعلق است بی‌آنکه ازو قوی شونده باشیم»^۲

به دلیل وجود این توانایی است که کودک، چون در خانواده و در معرض زبان قرار بگیرد به قوانین زبان که بعدها دانش زبانی او را تشکیل خواهد داد.

۱. از جمله دکتر علیزاده تهرانی و کتاب زبان‌شناسی و زبان فارسی ص ۱۳۳. منابع از زبان فارسی
 ۲. در کتاب جامع حکیمان، در اصل ترجمه و در داخل ترجمه نقل شده است.

بی می‌برد و این قوانین به صورت ناخود آگاه کبکیم در ذهن او ذخیره می‌شود. تا سرانجام مجموعه‌ای از قوانین زبان در ذهنش به وجود می‌آید. این مجموعه قوانین زبان را «توانش» می‌گویند. توانش مجزود و ذهنی است و گفتار که نمودی عینی دارد، از توانش گرفته و ساخته می‌شود. توصیف مجموعه قواعد زبان یا توانش را دستور زبان می‌نامیم. زبان‌شناسی در جستجوی این مجموعه یا توانش است و چون نمی‌تواند مستقیماً به این پدیده مجزود ذهنی برسد، جستجوی خود را از طریق گفتار که نمودی قابل مشاهده و درک و دریافتی صبی است، انجام می‌دهد. با این استدلال، زبان‌شناسی، دستور زبان و مجموعه قوانین هر زبانی را در ذات آن یا زبان می‌داند و از اینجاست که می‌گوید دستور زبان قبلی است و نه بعدی چیزی که باید به وسیله کارشناسان و صاحب‌نظران کشف استخراج و تدوین می‌شود.

توانایی‌ها و ویژگی‌های گفتار و نوشتار

کم‌کم سرزمین‌هایی با حکومت‌های جداگانه در جهان به وجود آمد و زبان‌های مختلفی ظهور کرد. بعضی زبان‌ها در طول هزاران سال، گریه از یک زبان واحد یا زبان مادر مشتعب شده بودند. پیمان دستخوش تغییر و دگرگونی شدند که به زحمت گویندگانش زبان یکدیگر را می‌فهمیدند. بعضی زبان‌های دیگر نیز به دلیل کوچ کردن‌های تنوالی و مکرر انسان‌ها در سی یا فتن سرزمین مطلوب، در کنار هم قرار گرفتند که در اصل و ریشه، متفاوت بودند. مردمی که به این ترتیب در کنار هم گرد آمده و همسایه هم شده بودند به داد و ستد و تجارت می‌پرداختند و زبان‌هایشان بر هم تأثیر می‌گذاشت. ساده‌ترین و وسیع‌ترین شکل اوگذاری، دادن و گرفتن واژه‌ها از زبان‌های یکدیگر بود، که نه بر ریشه و اساس زبان لطمه‌ای وارد می‌کرد و نه سلطنت و اساس ملی آنها را مخدوش می‌نمود. در حالیکه موجب شتای هر دو زبان، با زبان‌ها می‌شد. عددهای هم سعی می‌کردند، زبان یکدیگر را بیابوزند تا جایی که در دستگاه فرمانروایی حکومت‌ها گسائی که زبان حکومت‌های همسایه را می‌دانستند به عنوان ترجمه زندگی می‌کردند.

زبان‌شناسان و از جمله دکتر باطنی^۱ می‌گویند، زمانی که ما روزانه به کار می‌رویم چون دستگاه بزرگی است که کار آن نتیجه همکاری دستگاه‌هایی است که در آن قرار گرفته‌اند. زبان را می‌توان متشکل از سه دستگاه دانست: دستگاه صوتی یا آفوتولوژی، دستگاه دستوری یا گرامری و دستگاه واژگان (vocabulary). دستگاه صوتی عبارت است از نظامی که بین عناصر آوایی زبان وجود دارد. دستور یا گرامر، عبارت است از نظامی که بین عناصر معنی‌دار زبان وجود دارد. و واژگان عبارت است از مجموعه لغاتی که اصل زبان در دست دارند و روابطی که بین آنها برقرار است. (اولزه را نباید با کتاب لغت Dictionary اشتباه کرد). زبان و در نتیجه دستگاه سازنده آن، همه در معرض تغییرند. ولی از دستگاه‌های زبان آنکه بیشتر دستخوش تحولات احتمالی می‌گردد، دستگاه واژگان است.

دکتر باطنی سپس دلایل آن را برمی‌شمارد:

علت اصلی آن است که دستگاه صوتی و دستگاه دستوری دستگاه‌هایی سخت به هم بافته‌اند و در نتیجه، رفته رفته در آنها مشکل‌تر و تغییرات آنها کندتر است و بر عکس واژگان زبان دستگاهی به هم بافته نیست و در نتیجه، تقوُّد در شبکه ارتباطی آن آسان است. تغییرات در دستگاه واژگان سریع است و کم با زیاد شدن آن، روابط بین عناصر دیگر دستگاه‌ها را تغییر نمی‌دهد.

البته در دو دستگاه صوتی و گرامری زبان هم تغییراتی صورت می‌گیرد. لذا بسیار کند و در طول هزاران سال، و بیشتر در جهت ساده‌تر شدن و روان شدن آنهاست. مثلاً فارسی باستان که زبان فارسی امروز از آن منشق شده است، دارای تلمیذ سه‌گانه بوده (مفرد و تنبیه و جمع) و به تدریج تنبیه یا دوتهایی خود را از دست داده و اکنون فقط مفرد و جمع دارد.

۱. از کتاب: اسباب زبانشناسی، ص ۱۰۱

ولاگان زبان آینده فرهنگ و زندگی مردمی است که به آن زبان صرف می‌زنند و به عبارت دیگر، ولاگان زبان نهرستی است از نام‌هایی که مردم یک جامعه به اشیا، وقایع، پدیده‌ها، افکار و تجربه‌های خود از جهان مادی و معنوی داده‌اند. از آنجایی که این عناصر، پیوسته در تغییرند، طبیعی است که ولاها نیز تغییر کنند.

وقتی می‌گویند، زبان در اجتماع خلق می‌شود و همراه با تعویضات اجتماعی دگرگون می‌گردد، یعنی زنده می‌شود، زندگی می‌کند و پس از مدتی اکم یا زیاد می‌میرد. بیشتر نظریه دستگاه ولاگان زبان دارند، بدین ترتیب که ولایات در اجتماع به دنیا می‌آید، و پس از سال‌ها زندگی در کنار مردم، و هماهنگی با تغییرات مادی و معنوی جامعه سرانجام می‌میرد و به جای آن ولایات دیگر به دنیا می‌آید و زندگی می‌کند.

اما همچنان که اشاره شد، در روابط میان جوامع انسانی دادوستد ولاگان امری است اجتناب ناپذیر. وقتی جامعه‌ای در نتیجه تماس با جوامع دیگر، عناصری را از فرهنگ آنها به قرض می‌گیرد، طبیعی است که از اول برای تأمین آن عناصر، در زبان خود ولایات ندارد و به همین دلیل ولایات همراه آن عناصر، به آن جامعه وارد می‌شود.

اگر آن پدیده در خود جامعه به وجود بیاید، بطور طبیعی، برای تأمین آن، ولایات پیدا می‌کند، ولی بیون از خارج از آن اجتماع وارد شود، بیون برای تأمین آن پدیده (چه مادی و چه معنوی) ولایات پیش‌بینی نشده و ندارد، تاگزیر ولایات هم همراه آن خواهد آمد. در این صورت با مستقیماً ولایات که تأمینده و نام آن پدیده است وارد زبان می‌شود، یا از روی آن، آنگویازی می‌کنند و واژه می‌سازند.

کلمه ضمیرانی که از این طریق در دستگاه ولاگان یک زبان صورت می‌گیرد، «پدیده‌های قرضی» نام دارد. پدیده‌های قرضی، می‌تواند به صورت

واژه‌های فرضی، ترجمه فرضی، تعیر فرضی و امثال آن باشد که در زبان فارسی نمونه‌های فراوانی از همه آنها داریم.

این پدیده‌های فرضی، به ویژه واژه‌های فرضی، بخودی خود، نه خوبند و نه بدند، نه زیاده و نه زیاده بلکه استفاده اهل زبان است که آن واژه را می‌سوزد یا رد می‌کند، اگر پذیرفته جزو واژگان دستگاه آن زبان می‌شود و مردم با آن همچون واژه‌های خودی رفتار می‌کنند. ولی اگر اهل زبان آن را نپذیرفتند و از قبول آن سر باز زدند، آن واژه مردود خواهد شد. اما واژه‌ها اسم از اینکه فرضی باشند یا اصل- یا به هر شکل دیگری- باید تابع دستگاه صوتی و آوایی زبان شوند. اگرچه در جملات فرضی دهته صورت صوتی و آوایی دیگری داشته‌اند، اما چون در دستگاه دستوری و آوایی زبان فرضی گیرنده، قرار می‌گیرند، تابع قوانین آن می‌شوند. پس هیچ پدیده فرضی نمی‌تواند و نباید بر روی دو دستگاه صوتی و دستوری زبان فرضی گیرنده تأثیر بگذارد و آن را کوچک‌ترین تغییری بدهد، بلکه باید به طور کامل- و مثل همه واژه‌های اصل و غیر فرضی- از قوانین دستگاه صوتی و دستگاه دستوری تبعیت کند. هم آن واژه را همچون واژه‌های دیگر زبان تلفظ کند و هم در تغییرات صرفی و نحوی زبان همچون واژه‌های خودی با آن رفتار بشود.

این مسئله‌ای است فوق العاده مهم که باید همیشه مورد توجه و مد نظر گویندگان، که در حقیقت در زمره پاسداران زبان هستند، قرار داشته باشد. عدول از آن، تجاوز به حاکمیت و استقلال زبان است و همانطور که قبلاً در فصلی به طور کامل به آن پرداختیم، قبول «کاپیولاسیون ادبی» در زبان است و می‌تواند نخوت و ندانسته شخصیت فرهنگی و ادبی گوینده و نهاد حرفه‌ای او را زیر سؤال ببرد. کم‌ترین اشتباه گوینده مسکن است دیگران را هم به اشتباه بکشاند که البته گناهش را باید پذیرد.

از این اشارتها بگذریم و به زبان در جوامع چندین هزار سال قبل که مورد بحثمان بود، برگردیم.

بازی زبان به صورت اصلی آن، که گفتار باشد قدمتی چند صد هزار ساله تا یک میلیون ساله دارد. در حالی که پیدایش و اختراع خط، پدیده‌ای بسیار جدید است و حتی ابتدایی‌ترین صورت آن، از ده هزار سال فراتر نمی‌رود. پس باید بخاطر داشته باشیم که در زبان، بیان و گفتار اصل است و خط و نوشته فرج. چنانکه در هر خاتونهای، کودک ازل گفتار و حرف زدن را یاد می‌گیرد و چند سال بعد، به مدرسه می‌رود و خط را می‌آموزد. چنانکه در بسیاری جوامع، همه مردم به مدرسه نمی‌روند و خواندن و نوشتن نمی‌آموزند. در حالیکه همه بدون استثنا حرف می‌زنند و گفتار را می‌دانند و برای رفع نیازمندی‌های خود، پیوسته از آن استفاده می‌کنند.

گفتیم که پس از صدها هزار سال که از پیدایش زبان بر روی کره زمین می‌گذشت و در جوامع انسانی و در ارتباط میان آنها، مورد استفاده بود، برای نشان دادن و ثبت اصوات زبان به عنوان یک وسیله ثابتی، خط به وجود آمد. با بهتر بگوییم اختراع شد.

زبان شناسی، اختراع خط را در چندین مرحله می‌شناسد که سرانجام، بر اثر تجزیه کلمات که به حروف منتهی می‌شود، خط به صورت امروزی آن (خط الفبایی) اختراع شد. خط الفبایی که نماینده اصوات مجزا و مستقل زبان باشد، در حدود سی تا چهل علامت دارد و شما می‌توانید کلمات هر زبانی را به وسیله ترکیب این ابزار که به حداقل ممکن تقلیل داده شده است، بنویسید.

همین‌که خط بر اثر تکامل به «حروف» منتهی شد، قسمت اساسی این اختراع صورت گرفته بود و پس از آن می‌توانست ظریفتر و عملی‌تر بشود. اختراع خط، استعمال زبان را آسان‌تر کرد و خود به خود تحولی در اجتماعات بشری مخصوصاً در شهرهای بزرگ و متخل جمع مردم به وجود آورد.

زبان به اتکای خط به عالی‌ترین درجه کمال رسیده و اندیشه انسان هر چه بیشتر از آن استفاده کرده و بهره‌مند شده است.

به قول و نوشته دکتر خاخری در زبان‌شناسی و زبان‌طراحی، نوشتن در ابتدا نوعی از جادوگری محسوب بود. از نخستین روزگاری که خط اختراع شد، اقوام و ملت‌های مختلف آن را با عوالم فوق بشری مربوط می‌دانستند. عبریان معتقد بودند تهبوه خط را به موسی الهام کرده است. مصریان به فراری که املاطون در «موس» نوشته است، خط را آفریده ضدای «نوبت» می‌دانستند. یونانیان اختراع خط را در ردیف اکتشاف آتش می‌شمرند و «کادموس» مخترع خط را در شمار خدایان یا نیمه خدایان می‌آورند. اینکه در شاهنامه نیز موجودات فوق بشری، یعنی دیوان را مخترع خط شمرده و گفته‌اند که ایشان

«نوشتن همه خسرو بیاموختند»

دلش را همه دانش بسر آفریخته»

شاید از همین اعتقاد باشد.

علت پیدا شدن اینگونه عقاید، شاید این باشد که نوشتن را کاری عجیب و رموز می‌دیدند و به این سبب آن را با علوم غیبی، مانند سحر و جادو مربوط می‌شمرند و از آن بیم داشتند.

نخستین آثار نوشته که در آن نام اشخاص آمده است از توح طلسم و تعویذ است. پادشاهان و فرمانروایان نام خود را روی سکه‌های طلا و نقره حک می‌کردند. تا قدرشان حفظ شود. هنوز هم این تصور وجود دارد و روی سکه‌ها و حتی اسکناس‌ها نام و عکس سلاطین و رؤسای جمهوری دیده می‌شود.

اعتقاد به ارزش و اہمیت «نوشته» امری طبیعی است. زیرا از تفاوت‌های دو گونه زبان (گفتار و نوشتار) این استنباط حاصل می‌شود. زیرا که گفتار تنها

به وسیله خط ممکن بود ثبت شود و باقی بماند. «گفته» تا پایدار و بی اعتبار بود اما «نوشته» سند شمرده می‌شد. چیزی که هنوز به قوت خود باقی است، هنوز هم خط «سند» است.

هنوز هم در بسیاری از فرهنگ‌های جوامع، اگر بخواهند از کسی به نیکی و بزرگی و جوانمردی یاد کنند می‌گویند «صرفش سند است» یعنی ارزش و اعتبار گفتارش را به حد نوشته و «سند» می‌دانند.

الکون لازم است که به‌طور کلی بینم این دو شکل زمان (گفتار و نوشتار) چه تفاوت‌هایی دارند و ویژگی‌های هر کدام را بشناسیم.

تخصیص ویژگی‌های گفتار:

۱- زمان گفتار را در کودکی و در خانواده و در معرض زبان می‌آموزیم و در فرایندی خاص، قوانین و قواعد آن با همه پیچیدگی‌هایش به طور ناآگاه وارد مغز و دستگاه عصبی ما می‌شود و مغز ما در همان دوران با فعالیت‌های بی‌مانند خود افکار و دیگر فعالیت‌های ذهنی، رشد عصبی، شناسایی‌های حسی ما از دنیای بیرونی و توانایی‌های زبانی، بر همهٔ اجزای آن آگاهی پیدا می‌کند. کمی پس از آن به تقلید آواهای گفتار می‌پردازیم تا حرف زدن را یاد بگیریم و هنگام حرف زدن به طور خودکار از آن اطلاعات استفاده می‌کنیم.

۲- برای استفاده از شکل گفتار، نیازی به تهیه ابزار و لوازم کلام نیست و بهره‌گیری از آن هزینه‌ای ندارد.

۳- برای حرف زدن، اندام و عضوی که مخصوص گفتار باشد نداریم و از اندام‌ها و اعضای دیگر استفاده می‌کنیم.

۴- روز و شب، روشنایی و تاریکی و بالاتر از زمان و مکان و زمانی برای حرف زدن اختصاصی نیافته است. هر لحظه که تصمیم بگیریم، و در هر کجا که نیاز باشد، می‌توانیم از شکل گفتار استفاده کنیم.

۵- شکل گفتار با محفوظ، محدودیت فاصله و بُرد مفید دارد، مثلاً صد خبر با

بیشتر. در حالت فریاد زدن، و به فاصله‌های دور نمی‌رسد و طول مسافت با فشار و شدت آوا ارتباط دارد.

۵- کلام ملغوظ را اصطلاحاً باد هوا می‌گویند. زیرا پس از انتشار، بلافاصله مستهلک می‌شود و از بین می‌رود و هیچ اثری از آن باقی نمی‌ماند (جز در باد و خاطره و در حافظه دیگران) مثل «حرف باد هواست» نشان دهنده این خاصیت گفتار است.

۶- از گفتار و از حالت آوا می‌توان به صورت آواز و نغمه و ترانه هم استفاده کرد. در این صورت به نوعی موسیقی نزدیک می‌شویم و با در حقیقت به هنر موسیقی دسترسی پیدا می‌کنیم.

۷- گونه و شکل ملغوظ، می‌تواند همه احساسات، عواطف، افکار، تجارب و دانش ما را به دیگران منتقل نماید. تغییر لحن و آوای گفتار در این انتقال نقش دارد.

۸- گونه یا شکل گفتار اثر گذار است و دیگران را به هیجان می‌آورد و می‌تواند در یک لحظه، آنها را به اوج تحریک عصبی برساند مانند نفرت، خشم، عشق و ایثار و یا برعکس آنها از اوج تحریک عصبی و احساسی، پایین بیاورد و آرام سازد.

۹- شکل ملغوظ، یک رابطه دو سویه است. یک سوی آن گفتن و سوی دیگر شنیدن. مثل هر رابطه‌ای و مثل هر پیامی «گرفته و فرستنده دارد».

۱۰- گفتن و شنیدن همزمان صورت نمی‌پذیرد و باید برای شنیدن سکوت کرد و پس از آن به گفتن پرداخت.

۱۱- گفتار می‌تواند برای یک نفر یا برای یک جمع باشد. ولی حرف چند نفر را نمی‌توان در یک زمان شنید. متعدد پیام و آوا در آن واحد، موجب اشتتاش در درک پیام می‌شود.

۱۲- هر زبانی دستگاه آوایی ویژه‌ای دارد با دستور زبان ویژه. برای شنیدن

و گفتن (ارتباط) باید به قوانین و قراردادهای آن آگاهی داشت.

۱۴- گفتار و آوایی انسانی نشان دهنده سن و سال و طبقه فرهنگی و اجتماعی است. با شنیدن صدا و گفتار هر کس می‌توان به میزان سواد فرهنگی، آرزو، عقیده، دانش و تخصص گوینده آن پی برد و سن او را حدوداً تخمین زد.

۱۵- گفتار هر زبانی در تغییرات جغرافیایی عوض می‌شود. آن چنانکه دیگر به راحتی درک و فهم نشود در این صورت به آن لهجه می‌گویند.

۱۶- گفتار می‌تواند دچار سهو و اشتباه شود که اصلاح شدنی است یعنی می‌توان بلافاصله صورت اصلاح شده و درست آن را بیان کرد.

اینها که برشمرديم برضی از خصوصیات و توانایی‌های شکل گفتاری زبان بود. اضافه بر اینها گفتار در گونه‌های مختلف طبقاتی نیز قابل بررسی است.

و اندوه ویژگی های شکل نوشتاری یاد.

۱- شکل مکتوب پس از شکل مفلوظ آموخته می‌شود. ما همزمان توانایی‌هایی زبان (آواش) را تفکر و گفتار را در خاتمه می‌آموزیم و بعد از آن و پس از طی چند سال حفظ و نوشتار را یاد می‌گیریم. علاقه‌های قراردادی حفظ و شکل نوشتاری، اختراعی است که پس از صدها هزار سال که با شکل گفتاری زندگی کرده بودیم صورت گرفته است.

۲- برخلاف گفتار، از شکل نوشتار بدون وسایل و ابزار نمی‌توان استفاده کرد برای تهیه وسایل نوشتن، باید ابزار لازم را تهیه کرد و متحمل پرداخت مخارجی شد.

۳- برای نوشتن دو نوع وسیله لازم است؛ یکی قلم یا وسیله حک و نوشتن معروف و کلمات و دیگر سطح مناسب و صاف برای تکر و کشش از جنس گل و سنگ و الواح فلزی و چوب گرفته تا پوست حیوانات و کاغذ.

۴- این شکل زبان، پس از نوشتن و ثبت باقی می‌ماند و می‌توان آن را به نقاط دور و نزدیک، به هر کجا که امکان فرستادن باشد ارسال داشت. چون

بیت می‌شود و باقی می‌ماند می‌توان آن را سال‌ها حفظ کرد. تا تسل‌های آینده از آن با خبر شوند. انتقال فرهنگ، دانش و ادبیات به دیگران و به آیندگان از این طریق صورت گرفته است. به این دلیل مردم برای نوشتار ارزش فوق‌العاده‌ای قائل هستند.

کلمه خط و نوشته در آغاز و پس از اختراع، حالت رمز را داشت و فقط عده کمی از آن استفاده می‌کردند. پس از گذشت سال‌ها که بیشتر مردم از آن سر در آوردند، خط و نوشته همگانی شد. به همین دلیل خواندن خط‌های باستانی و نوشته‌های زبان‌های هزاران سال پیش به کشف رمز می‌ماند. علم زبان‌شناسی، تقریباً همه خطوط باستانی را کشف کرده و خوانده است.

حالا این شکل زبان نیز دو سویه است. آگتن و شنیدن-نوشتن و خواندن. برای ایجاد ارتباط، باید هر دو طرف پیام (گیرنده و فرستنده) از توانایی آن با خبر باشند.

۷- شکل مکتوب زبان، پس از فعال شدن سلول‌های مغز و تثبیت توانایی زبان در ذهن (آواشن) و پس از نمود آوایی گفتار، به وجود می‌آید و در هنگامی که توانایی‌های ذهنی و مغزی تقریباً کامل شده است. پس این شکل زبان (نوشتار) در دوران شکفتگی فکری آموخته می‌شود.

۸- چون برای نوشتن، مجال و فرصت فکری، بیشتر از زمان گفتار هست، در نتیجه انتخاب واژه‌ها و ترکیب‌ها، فرم و حالت جمله بندی‌ها و به‌طور کلی استفاده از دستور زبان، بهتر صورت می‌گیرد و نویسنده با کمک توانایی‌های زبانی و فعالیت‌های مغزی، در زوایای ذهن و اندیشه، جستجو و کشف‌ها و کشف‌های بیشتری برای بهتر نوشتن می‌کند، و می‌تواند به هنرهای کلامی نظیر نویسندگی و شعر دست یابد.

۹- در این مرحله، چون نوشتار ثبت می‌شود، نویسنده می‌تواند سطرهای قبل را بازخوانی کند و در صورتی که لازم دانست آنها را تغییر دهد یا به کلی

عوض کند. در نوشته هم مانند گفته ممکن است دچار سهو و اشتباه شود. که با استفاده از توانایی‌های ذهنی زبان، اصلاح یا تغییر و صورت پذیرفته نوآوری و ابداع ممکن می‌شود.

۱۰- برای نوشتار هم مانند گفتار، اقدام‌های ویژه‌ای نداریم. و از اعضای که کار اصلی آن اعمال دیگر است استفاده می‌کنیم. بیشتر با دست راست و کمتر با دست چپ می‌نویسیم. در صورت فقدان دست‌ها از پاهای یا دهان هم استفاده شده است.

۱۱- بر خلاف گفتار، برای نوشتن، هر لحظه نمی‌توان اقدام کرد. باید شرط داشتن سواد آشنایی ذهنی و روانی داشت. وسایل کار را فراهم نمود. قلم و کاغذها و از تور هم به اندازه کافی بر خوردار بود. انسانی بر آنها در حال حرکت و بر روی سطوح نامناسب و متحرک هم نمی‌توان نوشت. نوشتن تابع شرایط زمان و مکان است.

۱۲- در شکل نوشتاری، حروف و کلمات به ترتیب و یکی یکی در ذهن ساخته می‌شوند و سپس بر روی کاغذ قش می‌پذیرد. زبان‌شناسان واژه‌های نوشته را مثل حلقه‌های زنجیر پیوسته و به دنبال هم می‌دانند و رشته یا زنجیر کلام را در یک سیر فرضی و در خط زمان و مکان می‌بیند. در نمود گفتاری هم همین گونه است. ولی فقط در خط زمان، در ششمن و در خواندن هم، از همین سیر و خط باید عبور کرد و پیام را دریافت نمود. وجود ترتیب زمانی و مکانی در زنجیر کلام، برای درک و فهم پیام هستی و لازم است. وگرنه پیام با منظور گوینده و نویسنده را درست نخواهیم فهمید.

۱۳- تا آنجا که آثار تاریخی و سنگ نوشته‌ها، حتی اسطوره‌ها می‌گویند و نشان می‌دهند، پس از ایجاد سرزمین‌ها و کشورهای مستقل و حکومت‌های مرکزی، نیاز به یک زبان مشترک که بتواند فراسین، قواین و افکار حکومت‌گران را به تمام نقاط کشور برساند، احساس می‌شد و بدون خط و

نوشته هم اختراع شده بود. یک یا دو زبان در گونه و نمود خطی و نوشتاری علاوه بر امور دیگر این وظیفه را نیز به عهده گرفت و نمود نوشتاری عمومیت بیشتری یافت و زبان مشترک مردم با سواد شد.

قبل از اسلام چنین زبانی برای برقراری و استمرار حکومت همیشه در ایران وجود داشته است. حتی در کنار آن، زبان دینی اوستا هم دیده می‌شود که البته هر دو زبان به مرحله مشترک بودن رسیده بودند.

پس از اسلام هم این وظیفه زبان فارسی دری بوده. که در هر کجای سرزمین بزرگ ایران، زبان مشترک ایرانیان باشد.

این اشتراک در درک و فهم و دریاقت، بیشتر یا تنها در گونه نوشتاری این زبان است و گونه گفتاری همین زبان مشترک چون با لهجه‌های گوناگون محلی آمیخته و بیان می‌شود. نمی‌توانست زبان مشترک میان همه اقوام و قایل درک برای همه ایرانیان باشد. مگر اینکه به قول معروف «کتابی» صرف زده می‌شد که تازه آن هم متصایل به گونه نوشتاری و برگرفته از آن است.

اینجا که برشمریم، بخشی از ویژگی‌ها، توانایی‌ها و تفاوت‌های دوشکل زبان بوده نمود گفتاری و نمود نوشتاری.

زبان رادیو و تلویزیون، کتبی یا شفاهی؟

به راستی زبان رادیو و تلویزیون، شفاهی است، یا کتبی؟

البته از این روی که از رادیو، زبان رایج صورت شفاهی می‌شود، ممکن است فکر کنیم با این طور به نظر برسد که زبان رادیو شفاهی است. اما وقتی خبرهای رادیو را گویند می‌خواند و می‌نویسد که از روی نوشته‌های این کار را می‌کند آن وقت به فکر می‌انفکیم که این زبان فقط شفاهی نیست. همین طور وقتی گوینده شعری می‌خواند، یا مطالبی را از کتابهای قدیم و جدید نقل می‌کند، باز فکر می‌کنیم که زبان رادیو شفاهی نیست و آن وقت میان شفاهی و کتبی بودن این زبان، تردید می‌مانیم.

این تردید و سرگردانی میان شفاهی و کتبی، یا گفتار و نوشتار همیشه وجود داشته است. حتی برای گویندگان و نویسندگان رادیو. در تلویزیون هم همین‌طور است. اگرچه در تلویزیون تصویر، رنگ، نور و خیلی چیزهای دیگر هم هست ولی به هر صورت، زبان نقش اصلی انتقال پیام و مفهوم را بر عهده دارد.

حتی در نمایش‌های رادیویی و تلویزیونی، با همه تلاش و هنری که بازیگران و هنرپیشگان در بیان در لاینگ و کاملاً طبیعی ضود دارند، باز می‌دانیم که متن نمایش به صورت نوشته در اختیارشان بوده و بارها آن متن را

خواننده و تمرین کرده‌اند. تا به خوبی نقش خود را بازی کنند و چنان بیان طبیعی و روانی داشته باشند که تصور اینکه از روی نوشته می‌خوانند در شنونده به‌وجود نیاید. (با وجود آن‌که نام نویسنده نماینده هم رسماً اعلام می‌شود)

در خواندن اخبار اتا، اصل پیام در متن خبر و در نوشته است و گوینده خبر باید نشان دهد خبری که می‌خواند مستند و از روی نوشته است و به این ترتیب اعتبار و سندیت دارد (سیاست اخبار خبرخوانی در تلویزیون، که گوینده با استفاده از یک دستگاه نوشتن نزدیک و در جلوی دوربین به نام «تایکوت» این اصل را متکوس و معکوس نشان می‌دهد. نمی‌دانیم ستنکی بر چه شکری است!) و چه سیاستی را دنبال می‌کند؟! باید در این مورد بیشتر صحبت کرد! از سوی دیگر مجری یک مسابقه رادیویی یا تلویزیونی، قسمت‌هایی از برنامه را که سؤال‌های مسابقه است، از روی نوشته می‌خواند و جواب‌ها را نیز، ولی خیلی وقت‌ها هم با شرکت کنندگان، حتی شنندگان و بینندگان، از خود و بدون نوشته صرف می‌زند یا در گزارش‌های ورزشی، گزارشگران و مفسرین، بدون وقفه صحبت می‌کنند. در خیلی برنامه‌های دیگر هم همین دوگانگی وجود دارد. در بعضی برنامه‌ها، از گزارشگران سؤال‌هایی می‌شود و آنها بدون استفاده از نوشته پاسخ می‌دهند. البته گاهی هم به نوشته‌ها و یادداشت‌های خود مراجعه یا نگاه می‌کنند.

در این فصل، به بررسی این مسأله می‌پردازیم و سعی می‌کنیم جوی‌های برای این سؤال پیدا کنیم که زبان رادیو (و تلویزیون) شفاهی است؟ یا کتبی؟ کمتر خواننده یا شننده‌ام که یکی از صاحب نظران و استادان زبان یا ادبیات فارسی، در سخنرانی‌ها و مقاله‌های متعددی که درباره اشتباه‌ها و شلط خوانی‌های رادیو و تلویزیون داشته، یا گفته و نوشته‌اند و در اینمبای‌هایی سودمندی هم کرده‌اند، به طور مستقیم به این سؤال پرداخته باشند یا اگر توجه کرده‌اند، پاسخی قطعی برای آن یافته باشند.

در چند سینار زبان فارسی در خداوسیما، استادان و صاحب‌نظران، سخنرانی‌های ارزنده‌ای در جهت شناخت زبان در این دو رساله و مسائل مربوط به آن ایراد کردند و انتشارات سروش آنها را چاپ و منتشر کرد. در نخستین سینار زبان فارسی در صدا و سیما از جمله سخنرانان، دکتر نصرالله یور جوانی استاد دانشگاه و سرپرست نشر دانشگاهی بود که در سخنرانی خود با عنوان «زبان رادیو و تلویزیون، شفاهی یا کتبی؟» این سؤال را مورد بررسی و پرسش قرار داد و چنانکه ملاحظه خواهید فرمود به جواب اصلی و اساسی هم نزدیک شده است. متن سخنرانی را انتشارات سروش چاپ کرده است. اجازه بفرمایید قسمتهایی از این سخنرانی را مرور کنیم. قبل از این کار، بگویم که ایشان برای طرح مسئله زبان در رادیو و تلویزیون و نشان دادن ارزش و اهمیت این دو رسانه صوتی و تصویری، و جایگاه زبان در آنها، و امر پیام و پیامرسانی، و انتقال مفاهیم و بسیاری مطالب دیگر، به نکته‌هایی توجه و اشاره کرده‌اند که از بسیاری جهات مورد علاقه هر جستجوگری است که بخواهد به زبان معیار و بیان معیار، آنچه که در رادیو و تلویزیون مورد استفاده است، دست یابد.

بخش‌هایی از این سخنرانی که با موضوع بحث ما مربوط است، نقل می‌شود و علاقتان را به متن کامل سخنرانی ارجاع می‌دهیم. درباره بخش‌هایی هم که مربوط به فرهنگ گفتاری و نوشتاری در ایران قبل از اسلام است، و موافق نظر سایر پژوهشگران نیست، در فصلی جداگانه توضیح خواهیم داد.

دکتر یور جوانی،

امروز در تاریخ رادیو و تلویزیون، حتی به جرأت می‌توان گفت در تاریخ

زبان فارسی روز بهتری است^۱ و اهمیت آن در تشکیل و برگرایی همین بسیاری است که دربارهٔ زبان فارسی تدارک دیده شده است.

این ساده خود یکی از مهم‌ترین وقایع فرهنگی است که در نیمهٔ قرن اخیر در صحنهٔ فعالیت‌های فرهنگی کشور پدید آمده است.

اهمیت این سیما به ماهیت صدا و سیما و ارتباط آن با زبان بستگی دارد. صدا و سیما امروز یکی از مهم‌ترین وسایل ارتباطی در جامعهٔ ماست و سرنوشت زبان فارسی بیش از هر رسانهٔ دیگری در دست اوست. صدا و سیما وسیله‌ای است که می‌تواند زبان فارسی را زنده نگاهدارد و می‌تواند آن را منح و کند. این استعداد و این قدرت در اختیار هیچ رسانهٔ دیگری نیست.

هزار سال این رسانه در کشور ما مدت زیادی نمی‌گذرد، و پیش از این نیز کوشش‌هایی برای حل مسئلهٔ زبان در این دستگاه به عمل آمده است. ولی آن کوشش‌ها پراکنده بوده و مبتنی بر برنامه‌ریزی حساب شده‌ای نبوده و به هر حال ادامه نیافته است. به جرأت می‌توان گفت که در رادیو و تلویزیون کشور ما تا کنون اقدام مؤثری در راه حفظ و بهبود زبان فارسی صورت نگرفته است و این بیشتر بدین علت است که دانش فعالیت و نفوذ رادیو و تلویزیون هیچ‌گاه به پایهٔ امروز نرسیده و مسئلهٔ زبان نیز تا این حد جدی نبوده است.

رادیو و تلویزیون که تنها برای حل مسئلهٔ زبان اقدام مؤثری به عمل نیاورده بلکه در حقیقت خود مسئلهٔ زبان به طور کلی، و مسئلهٔ زبان فارسی به‌خصوص، در همهٔ ابعاد آن مطرح نشده است. قبل از اینکه برای حل مسئلهٔ کوشش به عمل بیاید، باید خود مسئله روشن گردد.

شاید ما در این دو روز نتوانیم نتایج عملی فروانی از سخنرانی‌ها و کمیسیون‌ها به دست آوریم، ولی این به‌هیچ‌وجه از اهمیت کار نمی‌کاهد. طرح

۱. همین سیما زبان فارسی را صدا و سیما ترمیم کرده است.

مسئله و توجه دادن مسئولان به آن، به خودی خود مهم است و همین‌که فرد فرد همکاران، گویندگان، نویسندگان و مجریان صدا و سیما مسئله را به جد بگیرند و آن را در جامعه فرهنگی مطرح سازند و راه را برای اقدامات عملی باز نمایند، درخور تقدیر است.

هی‌شک هر رسانه‌ای که برای انتقال اندیشه از زبان استفاده می‌کند با مسائلی مواجه است. کتاب و مجله و روزنامه نیز به عنوان وسیله ارتباطی مانند رادیو و تلویزیون از زبان استفاده می‌کند. ولی همان‌طور که اشاره کردم مسئله زبان در رادیو و تلویزیون هشدار تر است. به‌رآنکه

دکتر یور هوادی در پاسخ به این سؤال می‌گوید:

«باید مسئله را از دیدگاهی وسیع‌تر مطرح کنیم و نقش زبان را به‌طور کلی به‌عنوان وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط و انتقال فکر و اندیشه در نظر بگیریم. زبان وسیله‌ای است برای ایجاد ارتباط و انتقال فکر و عواطف میان افراد انسان. ارتباطی که افراد انسان با یکدیگر برقرار می‌کنند، منحصر به زبان نیست. استفاده از تصویر و نقش و رمز نیز از وسایل ارتباطی است. امروزه تلویزیون در کنار زبان از آنها هم استفاده می‌کند. اما از میان همه این وسایل، زبان امتیاز دیگر و اهمیت بیشتری دارد. این امتیاز و اهمیت به دلیل نسبی است که زبان با پیام دارد. زبان وسیله انتقال معانی (پیام) به دیگران است. اما خصوصیت آن در این است که زبان محملی از همان معانی است.»

«زبان یا سخن، صورتی دارد که معانی را در نهاد خود حفظ می‌کند. این صورت، ظاهر سخن است و ظاهر خود وجهی است از معنی. نسبت لفظ و معنی نسبی است. شگفت انگیز و عجیب‌که کمتر متفکری آن را نادیده می‌گیرد. این نکته بخصوص از نظر کسانی که از خوان کلام اله قوت می‌خورند و به اعمال قرآن عملیات دارند، پوشیده نیست.»

همین رابطه تنگاتنگ میان لفظ و معنی یا زبان و اندیشه است که زبان را

به عنوان یک وسیله ارتباطی، از وسایل دیگر متمایز می‌سازد. زبان به عنوان یک وسیله ارتباطی، ناقل فکر و اندیشه است. ناقل حکمت و علوم و معرفتی که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و تمدن و فرهنگ را پدید می‌آورد. حیات هر تمدن در گرو حکمت و علوم و معارفی است که نسل‌های سازنده آن به مرور زمان پدید آورده‌اند. اگر این حکمت و علوم و معارف فراموش شود، آن تمدن نیز از بین خواهد رفت. از آنجا که زبان جنبه‌ای از تفکر است، پاسداری از تفکر، پاسداری از زبان است. زبان جلوه‌گاه تفکر است و اگر زبان یک تمدن تغییر کند، تفکری که در دل آن زبان است و در الفاظ و عبارات آن تجلی کرده است فراموش خواهد شد.

«اینجا منظور ما زبان فارسی است. این زبان جلوه‌گاه تفکر ایرانی است در دوره اسلامی. فارسی کلید گنجینه عظیمی است از حکمت و علوم و معارف اسلامی- ایرانی. این حکمت و معارف بخشی از هویت فرهنگی ماست و اگر ما کلید این گنجینه را از دست بدهیم، بیوند ما با دین ما و تفکر ما و حکمت ما و فرهنگ ما گسیخته خواهد شد و ما ملتی خواهیم شد بی ریشه و بی هویت.»
«این معنی از نظر نیاکان ما که سازندگان و ناقلان حکمت و معارف ایران بودند، پوشیده نبوده است. هوازده قرن از عمر این زبان فارسی می‌گذرد و در این مدت حکما و متفکران ما قطره قطره به خزانه علوم و معارف این زبان افزوده‌اند و دریای ژرفی را به دست ما سیرده‌اند. عظمت این گنجینه و سزای عدم گسترش آن در گرو یک چیز بوده است و آن حفظ صورت و قالبی است که این اندیشه‌ها و علوم و معارف و حکمت در آن ریخته شده است. یعنی زبان فارسی.»

«تاریخ زبان فارسی اصحاب آور است. فرزندان ما امروز در مدارس، اشعار شعری قدیم ما چون رودکی و فردوسی را به سهولت می‌خوانند و می‌بهند. اشعاری که بیش از هزار سال از عمر آنها می‌گذرد، همین تاووم است

که موجب شده است میراث فکری و فرهنگی ایران از دست نطاول ایام مضمون بسازد و ما امروز مآلی باقیم با هویت تاریخی و فرهنگی. نه یک ملت بی‌ریشه و بی‌سابقه»

«بطور شد که زبان فارسی در طول این مدت دراز، بجهت اسبیل خود را حفظ کرد؟ این معنی به راستی شگفت آور است، و چه بسا بعضی گمان کنند که این امر تصادفی است، ولی چنین نیست. ایرانیان سردمی بودند با سابقه فرهنگی، با تمدنی درخشان، و چون به اسلام مشرف شدند از روی همان سابقه فرهنگی در صدد ساختن هویت جدید خود برآمدند و با تفکری اسلامی به تأسیس حکمت و معارف زبان خود مبادرت ورزیدند. همان گونه که ایرانیان به مرور زمان سعی در تأسیس این حکمت و معارف و بسط آن نمودند، زبان خویش را نیز حفظ کردند. متفکران و بزرگان ما می‌دانستند که حفظ هویت ایرانی فقط از راه تداوم بحثیدن به زبان فارسی میسر است. فردوسی وقتی می‌خواست از حیات ایرانی و هویت ایرانی سخن بگوید، موضوع زبان را پیش کشید و گفت: «عجم زنده کردم بدین پارسی». خطری که هویت ایرانی را در دوره اسلامی تهدید می‌کرد تو اندیستی عرب بود. این تو اندیستان می‌خواستند زبان خود را به مآلت‌های مسلمان تحمیل کنند و در مواردی هم موفق شدند. فرقی میان عرب و عجم در یک چیز بود و آن زبان بود. تو اندیستان عرب فرد اسلام نداشتند. ایران مآلی بود مسلمان. چیزی که این تو اندیستان می‌خواستند تقی هویت قومی ایرانیان بود، و این کار از یک راه میسر بود از بین بردن زبان فارسی. ایرانیان مسلمان با علم به این مطلب سعی کردند زبان فارسی را زنده نگه دارند تا از این راه تسلیم هویت عرب نشوند. این ضود بزرگترین قدرتی بود که ایرانیان به بهیاتی شدن دین مسین اسلام نمودند. ایرانیان می‌خواستند که هویت خود را و حکمت و معارف اسلامی- ایرانی خود را حفظ کنند و می‌دانستند که این کار در گروهی زنده نگه داشتن زبان فارسی است.

می‌دانستند که این زبان جلوه‌گاه تفکر ایشان است و می‌دانستند که فارسی کلید گنجینه حکمت و معارفی است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و می‌دانستند که اگر این کلید را از دست بدهند، ارتباط آنها با نسل‌های پیشین گسخته خواهد شد و تفکر، تجلی‌گاه خود را از دست خواهد داد.

«چگونه این کلید را حفظ کردند؟ نیاکان ما از روی علم و آگاهی کوشیدند تا زبان فارسی را که سز هویت ایشان بود حفظ کنند. انا چگونه؟»
 «در پاسخ به این سوال ما باید به مسئله حفظ و تداوم زبان در دو جامعه اشاره کنیم:

یکی جامعه قدیم که استفاده از زبان در انتقال حکمت و مآثر فرهنگی، به صورت شفاهی یا گفتاری انجام گرفته است و دیگر جامعه جدید که وسیله انتقال، مکتوبات است، یعنی کتاب و مجله و روزنامه. در جامعه قدیم از زبان عمدتاً به صورت گفتاری استفاده می‌شده.

با ادب و فروتنی بسیار و با عرض یوزش از استاد یور هوادی، باید گفت تقسیم به دو جامعه قدیم و جدید و شیوه انتقال فرهنگ در این دو جامعه که ایشان به طور روشن و صریح از فرهنگ شفاهی یا گفتاری در جامعه قدیم و فرهنگ کتابی یا نوشتاری در جامعه جدید نام می‌برد، به‌خصوص در آنجا که «کتاب و مجله و روزنامه» را در کنار هم و مربوط به جامعه جدید می‌داند ابهام‌هایی را برمی‌انگیزد.

به نظر ایشان «مجموع فرهنگ گفتاری و سینه به سینه به فرهنگ نوشتاری تحولی بود که پس از اختراع گوتنبرگ و بدووزه از قرن هجدهم به بعد، ابتدا در اروپا و آمریکا و سپس در کشورهای دیگر، به‌درج پدید آمده و اضافه می‌نماید: «جامعه جدید جهانی است که از کتابت به‌عنوان وسیله‌ای برای انتقال معانی و تفکر و اندیشه و عواطف استفاده می‌کند.

التماس علم و اخلاق ما از گذشته‌های فرهنگی و وجود اندیشه‌های

متعالی انسان از زمانی است که خط و کتابت اختراع شده و آثار آن را باقی‌مانده از تمدن، فرهنگ، حکمت، معرفت، و از این قبیل فعالیت‌های فرهنگی انسان‌ها قبل از اختراع خط، هیچ ضری و اثری در دست نیست و بنابراین هرچه بگویم از روی حدسی و گمان است.

ب- درباره خط و کتابت، دکتر خاتری در «زبان شناسی و زبان فارسی» می‌نویسد: «اختراع خط ظاهراً یکباره کسی پیش از هزار و پانصد سال قبل از میلاد مسیح (پیش از سه هزار و پانصد سال قبل) در خاور میانه انجام گرفته.» استاد خاتری در همان کتاب، آثار همه مطالعات علمی، فکری و فرهنگی را از زمانی که خط به وجود آمد یا اندکی پس از آن می‌داند، زیرا ما از روی آثار است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم. دکتر باطنی هم در «زبان و تفکر» می‌نویسد: «وقتی درباره زبان سخن به میان می‌آید، اکثر مردم به طور ناخودآگاه به خط و نوشته فکر می‌کنند»

ج- از سه هزار و پانصد سال قبل که خط اختراع شد و در حقیقت تحولی عظیم و بنیادی در زندگی و تمدن انسان صورت گرفت، کتاب و کتابت نقش اصلی و اساسی انتقال حکمت، اندیشه، علم و فرهنگ را برعهده داشته، وگرنه بدون کتاب و نوشته، گذشته‌های فکری انسان در تاریکی و بی‌اختلاصی است. فرهنگ شفاهی هم در کنار و متأثر از فرهنگ نوشتاری می‌تواند وجود یابد. علاقه به خط و کتابت، ثبت وقایع مهم تاریخی و اجتماعی، ضرب سکه، کتیبه‌نویسی، و انتقال دانش، تفکر، حکمت و معرفت، نگارش اوستا و متون مذهبی و نسخه‌برداری از آنها توسط کاتبان در ایران باستان امری است غیر قابل انکار. اصولاً فرهنگ سترگ و والایی ایرانیان چه قبل از اسلام و چه بعد از آن، به گونه و مقیاسی بوده که در حافظه گفتاری نمی‌مانده و نیاز به ثبت و نگهداری آنها، نیازان ما را به طرف اختراع خط و فرهنگ نوشتاری هدایت می‌کرده است چنانکه رودکی گفته است:

تا جهان بود از سر آدم طراز کس نبود از راه دانش بی‌نیاز
 سرزمان بخرد اندر هر زمان راز دانش را به هر گونه زمان
 گسرد کسرتد و گرامی دانستند تا به سنگ اندر همی بستگانشند
 دانش اندر دل چراغ روشن است وز همه بد برین شویوشن است

چدا از ایجا در ایران همیشه یک زبان مشترک وجود داشته است. زبان مشترکی که میان اقوام و عشایر گوناگون اتحاد و ارتباط برقرار کند و آنها را تحت یک حکومت مرکزی در آورد و فرمان‌های حکومت را به همه شهرهای ایران برساند. در گونه نوشتاری بوده است. اگر به گذشته‌های دور هم کاری نداشته باشیم. از قبل از زمان ساسانیان این زبان مشترک وجود داشته و وجود کتاب‌های متعدد نشان آن است. فقط بعد از اسلام یکی از این زبان‌ها که ساده‌تر، روان‌تر، و خوش‌آهنگ‌تر بود، رونق بیشتری گرفت (زبان فارسی دری) و ماندگار شد. نتیجه آنکه دو جامعه قدیم و جدید غیر از دو جامعه گفتاری و نوشتاری باید بررسی شود. جامعه قدیم گفتاری مربوط به قبل از اختراع خط و کتابت می‌شود که از آن بی‌شیر هستیم و گرنه دو جامعه گفتاری و نوشتاری همیشه در کنار هم و متأثر از هم وجود داشته است. چنانکه امروز هم هست. درباره وجود خط و کتابت در ایران باستان و پیچیدگی و مقدار آن گریه به ظاهر ارتباط چندانی با مباحث این کتاب ندارد. اما چون نشان دهنده گذشته تابناک فرهنگی و تمدن درخشان ایران قبل از اسلام است و خود استاد یور جوادی هم به آن مباحثی هستند. نمی‌توان از آن چشم پوشید و گویندگان جوان را که در حقیقت از دایره مرزداران و نگاهبانان زبان و ادبی فارسی دری ضایع شده از «آن همه» بی‌شیر گذاشت. با این انگیزه در بخشی دیگر به «خط و کتابت» در ایران می‌پردازیم.

استاد یور جوادی، پس از آن، درباره شعر و سخن منظوم و ارزش و اهمیت آن سخن می‌گوید و اینکه در سخن منظوم ضامنیت بیان حکمت وجود دارد و

بسی حدیثی از قول حضرت پیامبر(ص) نقل می‌کند، که عطار آن سخن را بدین صورت به نظم در آورده است:

آنکه بود او سرور پیکامبران، گفت: در زیر زبان شاعران،
 هست حق را گنج‌های بی‌شمار، سو آن، یک می‌داند از هزار

و می‌گوید، شعر سخنی است که خداوند در آن حکمت نهاده است.
 دکتر یور هوادی اضافه می‌کند:

«بنابراین، شعر نه تنها بیان کننده حکمت است، حکمتی دربارهٔ عالم آفرینش، بلکه خود حافظ و نگهبان این حکمت نیز هست. این خاصیت به طور کلی در هر شعری وجود دارد، حتی اشعار جاهلی. این یکی از دلایلی است که شعرا «دیوان عرب» نامیده‌اند. این خاصیت نگهداری و نگهداری در شعر، نتیجه نظم یا وزن و قافیه است، و لذا در کلمات هزار و مثال سوره نیز که در آنها نظم رعایت شده است، تا حدی وجود دارد. بنابراین بهترین وسیله‌ای که در جامعه قدیم، در فرهنگ شفاهی برای حفظ آثار و حکمت معنوی و آئیندوستی قومی وجود داشته است نظمی بوده است که به سخن داده می‌شده است.»

«علاوه بر نظم و وزن در سخن، بزرگان ما در دوره اسلامی از وسیله مؤثری برای حفظ آثار فرهنگی استفاده کرده و آن کتابت است. ایرانیان تا پیش از اسلام از این وسیله استفاده چندانی نمی‌کردند. بعضی گمان می‌کنند که کتاب‌های ایرانی در نتیجه جنگ‌ها و سوادنی که در قرن‌های اولیه اتفاق افتاده از بین رفته است. این نکته اگر هم مسخت داشته باشد، باید این آثار نمی‌بایست زیاد بوده باشد. ایرانیان به‌طور کلی استفاده چندانی از کتابت نمی‌کردند. اسلام بود که این شیوه نگهداری از حکمت و علوم و معارف را به ایرانیان آموخت. اسلام دینی بود مبتنی بر قرآن و قرآن کلام خدا بود که به صورت مکتوب در آمده بود و حفظ می‌شد. همین امر به دانشمندان ایرانی

اجازه داد تا برای حفظ معارف خود از کتابت استفاده کنند و صرفاً متنی به تعلیم شفاهی و سینه به سینه نباشند... دکتر یور جوادی می‌گوید:

«تحول فرهنگ گفتاری و سینه به سینه به فرهنگ نوشتاری تحولی بود که پس از اختراع گوتنبرگ و به خصوص از قرن هجدهم به بعد ابتدا در اروپا و آمریکا و سپس در کشورهای دیگر، به تدریج پدید آمد. جامعه جدید جامعاتی است که از کتابت به‌عنوان وسیله‌ای برای انتقال معانی و تفکر و اندیشه و عواطف استفاده می‌کند... بنابراین در فرهنگ کتبی امروز، کتاب و نشریات نه تنها وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط و انتقال افکار و عواطف است، بلکه خود حافظ میراث فرهنگی در زبان نیز هست.»

استاد یور جوادی تا اینجای کلام خود را مقدمه و مدخلی برای ورود به بحث اصلی می‌داند و می‌گوید: «پس از این مقدمه برگردیم به زبان رادیو و تلویزیون؛ در اینجا دو سؤال مطرح است؛ یکی اینکه رادیو و تلویزیون از جنبه گفتاری زبان استفاده می‌کند یا نوشتاری آن؟ به عبارت دیگر، زبان رادیو و تلویزیون دارای وجود لفظی است یا کتبی؟ سؤال دوم این است که رادیو و تلویزیون باید از چه شیوه‌هایی برای حفظ زبان و میراث فرهنگی، دینی و ادبی ما استفاده کند؟»

سخنان دکتر یور جوادی در پاسخ این سؤال خود به طور خلاصه چنین است که رادیو و سپس تلویزیون در جامعه پس از صنعت چاپ و انتشار روزنامه و مجله و اتیوه نشریات دیگر به وجود آمده است و به تعبیر ایشان «در جامعاتی که فرهنگ نوشتاری در آن جایگزین فرهنگ گفتاری شده بود، حتی وجود کتبی بر وجود شفاهی حاکم شده بوده، سپس از قش جدید و گسترده کتاب و در کنار آن مجلات، نشریات آموزشی و روزنامه‌ها سخن می‌گوید که چگونه همه جوامع را در اختیار گرفتند و اینکه «در چنین اوضاع و احوالی رادیو و سپس تلویزیون متولد شدند و جزو وسایل ارتباط جمعی در آمدند و در

نتیجه هم نقش حفاظت از علوم و معارف را بر عهده گرفتند. هم وسیله انتقال فکر و اندیشه و عواطف شدند. دیگر سخن ستور اهمیت بیشتری پیدا کرد زیرا وظیفه حفظ و حرست از زبان را هم بر عهده داشت. به این دلایل روز به روز زبان به طرف سادگی و بی‌پیرایگی حرکت کرد و ساده نویسی رایج شد. این تحول را در ایران هم می‌توان مشاهده و بررسی کرد. تحولی که نیاز جامعه ما بوده است.

دکتر یورجواد می‌گوید: «کشور ما وقتی وارد جامعه نوشتاری شد و با نقش جدید کتاب، نشریات، روزنامه‌ها و حتی مکاتبات اداری آشنا گردید. مجبور شد که تحولی در زبان خود پدید آورد. شعر و شاعری را که تا آن همه در آن مهارت پیدا کرده بود، و به حق برای آن اهمیت قایل می‌شد، تا حدی کنار بگذارد و به نثر روی آورد. آن هم نثری غیر مستخرج و ساده و به اصطلاح نثر مرسل».

نظر دکتر یورجواد این است که: «رادیو و تلویزیون از بستن زبانی استفاده کرد. البته این زبان، زبان مردم کوچه و بازار، و زبان شفاهی مردم بود. بلکه زبانی بود ساده، ولی این سادگی بر اثر مقتضیات جامعه نوشتاری پدید آمده بود. اکنون هم زبان رادیو و تلویزیون زبانی است متعلق به جامعه نوشتاری و دارای نثری ساده و مرسل. ولی گاهی این موضوع مورد غفلت قرار می‌گیرد. بعضی گمان می‌کنند که زبان رادیو و تلویزیون چون از صورت ملفوظ استفاده می‌کنند، باید تابع زبان شفاهی باشد و این زبان شفاهی را هم باید از مردم کوچه و بازار گرفت. یا اگر بخواهند زبانی خاص و سنجیده داشته باشند، باید به زبان ادبی جامعه گفتاری رجوع کنند. ولی باید گفت این دو زبان با وظیفه‌ای که رادیو و تلویزیون بر عهده دارند سازگار نیست».

دکتر یورجواد یک بار دیگر بر دو وظیفه اصلی این رسانه (یکی انتقال افکار و عواطف و دیگر حفظ و حرست از زبان) تأکید می‌کند و سپس

می‌گوید: «رادیو و تلویزیون در انتقال عواطف و افکار نمی‌توانند به طور کلی خود را تسلیم زبان شفاهی گوینده و بازار کنند، زیرا این زبان، محدود و نسبتاً ناخوان و گاهی مبهم است... در انتها دکتر پورجوادی نظرات سازنده و مفیدی عرضه می‌کند:

وسایلی که میلیون‌ها نفر را مخاطب قرار می‌دهد و نقش آموزشی و فرهنگی گسترده‌ای را ایفا می‌کند، باید از زبان فصیح و بلیغ و خالی از ابهام استفاده کند. در واقع قشر رادیو و تلویزیون از این حیث مانند کتاب و نشریات است زبانی که در نوشتن کتاب یا حتی مقالات روزنامه و مجله مورد استفاده قرار می‌گیرد. زبان مردم عادی گوینده و بازار نیست، بلکه زبانی است ورزیده و توانا. و هر قدر این توانایی بیشتر باشد، و زبان روشن‌تر و رساتر انتقال افکار و عواطف بهتر صورت می‌گیرد از همین مطلب می‌توان یک نتیجه مهم گرفت. همان‌گونه که نویسندگی آئینی دارد و نویسنده باید از قواعد پیروی کند، تر رادیو و تلویزیون نیز باید بر طبق قواعد و اصولی نوشته شود.

«لذا همان‌گونه که در مدارس و دانشگاه‌ها آئین نویسندگی کتاب و مقالات تدریس می‌شود، نوشتن مطالب رادیو هم باید تعلیم داده شود و بازار، همان‌گونه که تاشران قواعد و آئینی را برای ویرایش و چاپ کتاب و نشریات خود دارند، صدا و سیما نیز باید شیوه نامه‌ای داشته باشد که مسائل خاصی نویسندگان و مجریان حل بشود» و سرانجام می‌گوید:

«در مورد ضرورت آئین نویسندگی و تعلیم آن و رعایت ضوابط یک دستگاه انتشاراتی، امروزه کمتر نویسندگانی تردید به خود راه می‌دهد. لذا در مورد رادیو و تلویزیون هنوز این مطلب مورد پذیرش همگان قرار نگرفته است. علتش این است که رادیو و تلویزیون با کتاب و نشریات یک سری اساسی دارد. و آن اینکه زبان مکتوبات زبانی است که وجود آن صرفاً کسی است. و حال آنکه رادیو و تلویزیون مفاهیم را از راه شفاهی و از طریق وجود

لفظی منتقل می‌شازد این نکته‌ای است بدیهی. ولی بدین معنی نیست که زبان رانید و تلویزیون مطابق زبان شفاهی مردم کوچه و بازار باشد یا از بدیده‌گویی استفاده کند.

اینجا قسمت‌هایی از سخنرانی دکتر پورجوادی بود. می‌توانید تمام آن را در مجموعه اولین سمینار زبان فارسی در صدا و سیما بخوانید.

وقتی از زبان در رانید و تلویزیون نام می‌بریم، منظور زبان رسمی این رسانه است که با بیان گوینده شنیده می‌شود. سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، درد دها، پیام‌ها و آنچه مردم می‌گویند. جدا از این مقوله است و با آن کاری نداریم. زبان مجریان و گزارشگران هم که بدون نوشته صرف می‌زنند در فضایی دیگر بررسی خواهد شد. پس می‌ماند زبان گوینده که مطالب و پیام‌هایی را از روی نوشته می‌خواند و همین زبان رسمی و عبار محسوب می‌شود. ارزش و اعتبار این زبان در هر کشوری متفاوت است و با فرهنگ و ادبیات آنجا پیوند دارد.

زبان رسمی در برنامه‌های مختلف، جلوه‌های مختلف دارد؛ در خبرها و مسائل سیاسی، در شعر و ادبیات، در داستان و رمان، در هنر و فرهنگ در هنر و اندیشه، در علوم و فنون و در دیگر رشته‌ها. اما همان گونه که گفته شد در هر برنامه و با هر سبک و سبکی که باشد، وقتی با بیان و صدای گویندگان شنیده شود رسمیت پیدا می‌کند. شنوندگان میلیون‌ها آنها، توقع و انتظار خاصی خواهد داشت و تابع قوانین و مقررات ویژه‌ای خواهد شد.

مثلاً شعری یا متنی از گلستان سعدی را کارشناس ادبی یا استادی می‌خواند. اگر متنی با لهجه شلیط محلی خوانده شود، یا بیق بزند و شلط هم بخواند، برای شنونده ناگوار نیست و آن اندازه معترض نخواهد بود که بکندهم آن اشکال را از زبان گوینده‌ای بشنود. پس بیان گوینده را میزان و معیار زبان می‌دانند.

من همیشه کار گویندگان را با کار مترجمان توانا و متعهد مقایسه می‌کنم. مترجم کسی است که پیام یا مطلبی را از یک زبان به زبانی دیگر ترجمه می‌کند. مترجم در انجام این کار باید به هر دو زبان و بر دستگاه‌های آن مسلط باشد. حتی بتواند با هر دو زبان فکر کند. در چنین صورتی است که مترجم به مهم‌ترین اصل کار ترجمه که «حفظ اصالت» است، دست می‌یابد. پس، «مترجم کسی است که با تسلط و تبحر، پیام یا مطلبی را از یک زبان به زبانی دیگر، با حفظ اصالت برمی‌گرداند» یا چنین نموداری:



در سازمان‌های جهانی، مترجمان ورزیده به قدرت و توانایی بیشتری می‌رسند و از مکتوب به ملفوظ یا برعکس را هم در کم‌ترین زمان انجام می‌دهند:



گوینده این برگردان را در یک زبان انجام می‌دهد. از خط و نوشتار به بیان و گفتار.

گوینده باید صورت نوشتاری و صورت گفتاری را بطور کامل بشناسد و بر دستگاه‌های متشکله زبان (دستگاه آوایی، دستگاه گرمایی و دستگاه واژگانی و معنی آنها) احاطه داشته باشد. پداسی که سرعت انتقال، تمرکز فکر، تعهد و

حفظ امانت در همه در صدای از ارزش و اهمیت است؛ هم برای مترجم و هم برای گوینده.

هرگاه کسی مطلبی را با صدای بلند بخواند، اگر چه تبدیل مکتوب به مسموع است، اما هرگز نه او گوینده است و نه این عمل گویندگی. درست به آن می‌ماند که کسی با کمی اطلاع از زبانی دیگر، خود را مترجم بنامد. هر دو این کارها ویژگی‌ها و توانایی‌هایی را لازم دارد که آنان به دست نمی‌آید.



توانش یا توانایی‌های زبان

مجموعه توانایی‌هایی که به کمک آن می‌توانیم با افراد دیگر رابطه برقرار کنیم، به تبادل افکار بپردازیم، فکر و اندیشه خود را بازگویم، از افکار دیگران مطلع شویم، دانش خود را به دیگران منتقل نمایم و از آنها دانش و تجربه بیابانیم، دانستن بگویم، شعر بسراییم و به هنرهای کلامی برسیم، زبان است. زبان عبارت از نظامی فوق العاده «پیچیده»، «مجرد» و «زاینده» است که میان آوا و معنی رابطه برقرار می‌کند.

نظام فوق العاده پیچیده‌ای است، زیرا که قواعد و قوانین (دستور زبان) ویژه و فراوانی دارد که بر کل آن حاکم است و دستگاه زبان تماماً از همان قوانین گسترده تشکیل شده است.

مجرد است، بدان معنی که ذهنی است و با حواس پنجگانه قابل درکی نیست، چون در ذهن جای دارد، دارای جنبه نظری است؛ پس عینی و ملموس نیست.

زاینده است، چونکه بر اساس هر یک از قواعد حاکم بر آن (دستور زبان)، می‌توان ساخت‌های بی‌شماری را تولید کرد و بر اساس نحو (ترتیب کلمات در زبان) می‌توان بی‌شمار جمله ساخت.

و بالاتر از زبان و نظام زبان، میان آوا و معنی رابطه ایجاد می‌کند. ما با استفاده از واژه‌ها جمله می‌سازیم و به کمک جمله‌ها با دیگران ارتباط برقرار می‌کنیم. دیگران را مخالف یا موافق خود می‌نماییم، به شرکت و اندازشان می‌کنیم یا در آنها عواطف گوناگون بر می‌انگیزیم.

پدیدهٔ پیچیده و نظام‌مند زبان، مادر همهٔ دانش‌ها محسوب می‌شود. زیرا که زبان و تفکر رابطهٔ مستقیم دارند و هر کدام موجب استحکام و پیشرفت آن دیگری است. تفکر و زبان بدون هم وجود ندارند. تصور زبان بدون تفکر و تفکر بدون زبان غیر ممکن است. همهٔ علوم و دانش‌ها با تفکر، پدید می‌آیند و با زبان به دیگران و به آیندگان منتقل می‌شوند.

زبان بر پایهٔ دانشی است که از ساخت آوایی، واژگانی، نحوی و معنایی نظام یافته است و از مجموعهٔ قوانینی که این دانش را تشکیل می‌دهد، می‌توانیم الگوهای زبانی نامحدوده و بی‌شماری تولید کنیم.

مجموعهٔ قوانین زبان به صورت نا خود آگاه در ذهن گویندگان آن زبان اثبات شده و دست‌پنجه‌بندی شده است. مردم با استفاده از این قوانین، می‌توانند با یکدیگر سخن بگویند. ولی قادر نیستند آن قوانین را توضیح بدهند یا توصیف کنند. دستور صرف‌مردمان را مغز، به طور خودکار و بر اساس دانسته‌ها و اطلاعات خود و به میزان بهاری که کسب کرده انجام می‌دهد. مثل استفاده از دو علامت جمع «ها» و «ان» در جمع بستن اسامی، که مغز ما می‌داند آنها را چگونه به کار برد اما هیچ کس (بدون اطلاعات و کسب معلومات) نمی‌تواند قانون استفاده از این علامت‌ها را توضیح دهد و یا وصف کند.

انسان از دانش زبانی به صورت عادی و اغلب ناخودآگاه، یعنی بدون علم و اطلاع و توجه استفاده می‌کند. مثل خیلی از اعمال و رفتارهای دیگر.

آنچه انسان بر اساس این دانش زبانی، انجام می‌دهد گفتار نامیده می‌شود. پس زبان و گفتار دو مقوله در امتداد هم و در عین حال جدا از هم‌اند.

زبان علم و دانش است و گفتار حاصل و نتیجه آن.

زبان مانند علم کشاورزی و زراعت است و گفتار با صرف زدن مانند عمل کشاورزی و کشت و زرع است.

زبان مانند دانش و فن آئیزی است و گفتار و بیان مانند عمل یختن شفا و شاید بتوان گفت: زبان مانند کتاب آئیزی است و گفتار مانند غذای یخته و آماده خوردن و بالاخره زبان مجموعه قوانین ارتباط با دستور زبان است و گفتار وسیله‌ای است برای ارتباط بر اساس آن قوانین.

دانش زبانی هر کسی وسیع تر از گفتار اوست و انسان همیشه از خط قواعد زبان که در ذهنش وجود دارد، برای گفتار استفاده نمی‌کند مثلاً جمله‌هایی را می‌فهمد که خود از بیان آنها عاجز است.

گفتار بر اثر عواملی چون: ترس، شافل‌گیری، تب، مواد مخدر و الکحل دستخوش تغییر و نا بسامتی می‌شود، اما توانایی‌های زبانی، بر اثر این گونه عوامل بدون تغییر باقی می‌ماند.

مجموعه قوانین زبان را که در ذهن ما اتیار شده زبان شناسان «توانش» نام نهاده‌اند. از توانش، توان صرف زدن، شنیدن و درک مطالب را آموخته‌ایم. دستور زبان را توصیف توانش می‌گویند زیرا در توصیف قوانین زبان، ذهن را یاری می‌دهد و ذهن با این توصیف آثار عینی زبان (اولین نمود عینی) را که گفتار باشد درک می‌کند و به کار می‌گیرد. دستور توصیفی به ما می‌گوید که گویندگان یک زبان چه قواعدی را در ذهن دارند و چگونه و به چه ترتیبی آن را برای صرف زدن در زندگی روزمره به کار می‌گیرند.

برای شروع این فصل، از کتاب «درآمدی بر زبان‌شناسی همگانی» ترجمه و تألیف دکتر سیدمحمد شباه حسینی بهره گرفته‌ام. بعضی قسمت‌ها هم عیناً تکرار شده است.

از زبان و علم بزرگان ادب و اندیشه‌مان شنیده یا خوانده‌ایم که شریبان

(اروپا و آمریکا) ریشه و پایه دانش پیشرفته امروز، حتی افکار خود را از شرق بویژه از دانشمندان ایرانی و از کتاب‌های آنان گرفته‌اند، در همین چند قرن اخیر و درست در زمانی که ما در پی شهری ساخته بودیم، آنگاه لباس اندیشه‌های امروز را بر آن علوم و معارف پوشانند و در جهان به نام خود اشاعه دهند (شاید این نظر بر بی‌راه هم نباشد، حداقل در پارهای موارد).

در کتاب «در آمدی بر بیگونگی شیوة خط فارسی» نوشته دکتر میر شمس الدین ادیب سلطانی، مطلب و نموداری توجه را به خود جلب نمود که آن را عیناً می‌خوانید و مشاهده می‌کنید، (با همان رسم خط کتاب)

«در سراسر تاریخ فرهنگ بشری تا همین یکی دو سده پیش، خط در انحصار معدودی بوده است، و طبیعتاً در بیشتر زبان‌ها به خط اهمیتی بیشتر داده می‌شده است تا به گفتار. ولی اکنون تصور بصری در زبانتیک (زبان‌شناسی) خط را کم‌اهمیت تر می‌شمارد. با این همه در دانش زبانتیک از دیرباز همواره، با چنین نموداری روبرو بوده‌ایم:



برای توضیح نمودار بالا لازم نیست به زبان‌شناسان ایرانی (غیر ایرانی) روی آوریم. فیلسوف ایرانی ابو معین خاسر خسرو علوی قبادیانی مروزی یحسانی در سده پنجم هجری، تصور بالا را در اثرهای خود پرورانده و بر نهاده است، از کتاب جامع الحکمتین»

دکتر ادیب سلطانی پس قسمت‌هایی از کتاب جامع الحکمتین را نقل

می‌کند که ملاحظه خواهید کرد. اما من در مراجعه به کتاب نامی خسرو بر آنچه ایشان برگزیده بودند قسمت‌های دیگری را هم به منظور کمک به انتقال بهتر مطالب افزودم.

• اندر نطق و کلام و قول^۱

بیان نطق و بیان کلام و قول چه فرق

که یارسی یکی و معنی اندرو بسیار؟

(۱۸۵) نطق مر نفس تاکنه را معنی سوهری است. و آن مفهوم است و معقول. نه محسوس است و نه مشار. و قول از نطق اثر است و برو دلیل است. چنانکه بوما کودک خُرد بینم شیر خواره گویم که مرورا نطق است بی آنکه ازو قولی شونده باشم البته. و بیون گوساله بینم گویم که مرین را نطق نیست. هر چند که هر دو حیوانند و نه این سخن گفته باشد و نه آن. و عاقل مر آنکس را راست گوی دارد که گوید مرین کودک خُرد را نطق است. و کسی را که گوید گوساله را نطق است دروغ زین شمارد. و اگر کسی مر کودکی خُرد را گوید «این را قول است» یا «کلام است» خطا گفته باشد. و شرح قول و کلام خود بگویم.

(۱۸۶) پس نطق نه تلازی است و نه یارسی و نه هندی و نه هیچ لغتی. بل قوتی است از قوت‌های نفس انسانی که مردم بدان قوت معنی را که اندر ضمیر او باشد بدآواز و هروف و قول بددیگری بتواند رسانیدن. پس مر آن قوت را کاین فعل از او آید - نطق گفتند حکماء دین و فلسفه.

(۱۸۷) و اما قول سخنی باشد کوتاه و معنی دار. بل مر قول را بر چند روی

عبارت گفتند...

۱. اولاد لاریک: سزوی تارین و محمد، امین، اندر لاریک و لاریک، توران ۱۹۵۲ | ۳۳۹
 XVI > اندر نطق و کلام، اولاد > ص ۱۸۷، ۱۸۸. نقل عینال دهره کتاب است.

(۱۸۸) و اما کلام مجسوم قول‌ها باشد که معنی جز بدان قول‌ها و به ترتیب آن گزارده نشود...

(۱۸۹) پس نخست نطق است و آن مر تقس را جوهری است اندر صفت قوت، و جو به فعل آید. اعیی جو مردم تمام شود و بی‌زی خواهد گفتن. نخست ازو خلق باشد و آن ترتیب سخن باشد ازو به تغییر اندر تقس. سپس از آنکه مر آن را به‌آول بیرون آرد. چنانکه خدای تعالی حکایت کرد از سلیمان التبی. علیه‌السلام. که بر سبیل شکر از خدای تعالی مردمان را گفت «ای مردمان ما را مطلق بپردازان بیاورخنده بدین آیت، فوله «یا ایها الناس قُلبنا مطلق القَیْر».

(۱۹۰) اندرین قول پیداست که مطلق و نطق به‌آول نیست. و قول و کلام به‌آول است. چنانکه خدای تعالی گفت به حکایت که مر عیسی را گفتم «تو کلام گفتی با مردمان اندر گهواره» فوله «تکلم الناس فی المهد و کهلای» یعنی به‌آول سخن گفتی. و جو سلیمان گفت «ما را مطلق بپردازان بیاورخنده یعنی دایم. و آن تا گفته است. پس نطق سخن دانسته باشد و تا گفته. و کلام مطلق گفته باشد. و قول جزوهای کلام باشد که هر یکی را معنی باشد. و چنانگی آن جمع شود بر گزاردن یک معنی کآن جز بدان قول‌ها گزارده نشود.

پس دکتر ادیب سلطانی از کتاب «از ادالمساقین» ناصر ضرر قسمتی را که در همین معنی و مفهوم است نقل می‌کند:

«قول بر کتابت مقدم است»

«قول اریست از نطق و نطق مر تقس تا طقه را جوهریست و کتابت مر اورا عرضی است و استخراجی»

«کتابت پس از قول است. آنگاه گوئیم کتابت نوعی از قول است و پس از قول است. یعنی که نخست مردم را به قول باید رسیدن تا از قول به کتابت راه باید و نیز هر کتابتی قول است و هر قولی کتابت نیست چنانکه هر مردمی

جانور است و هر جانوری مردم نیست. پس چنانکه مردم نوع حیوان است

کتابت نوع فولست و قول کتابتی است که زبان مر او را علم است.»

دکتر ادیب سلطانی پس از آن می‌نویسد که در دوران معاصر نیز شاعران

بهینار این نگرش را بخوبی مجسم ساخته است:

«وجود ذهنی به‌شابه عکسی است که از وجود خارج واقع و نفس الامر

برداشته می‌شود و عکس هنگامی بی‌عیب و ممتاز است که صاحب عکس را

چنانکه هست نشان بدهد و به‌همین قیاس وجود لفظی یا ملفوظ بمنزله عکس

و تصویری از وجود ذهنی و وجود کسی یا مکتوب هم عکس و مثالی از وجود

لفظی است.»

ناصر خسرو قبادیانی حکیم، فیلسوف و دانشمند ایرانی قرن پنجم هجری

(یکهزار سال پیش از این) در دو کتاب «جامع‌الحکمتین» و «ذ‌اللسان‌قرین»

گفته است که زبان در ذات خود قوی ذهنی و غیرمحموس است. سخن گفتن

یا قول از آثار عینی زبان یا نطق است که در عین حال خود دلیلی است بر وجود

گوهر ذاتی نطق. حکیم از عینی دیگر نطق را کتابت می‌داند که عرضی و

استخراجی (قرار دادی) است.

به زبانی ساده‌تر، توانایی زبان یا توانش نیرویی ذهنی و نامحموس است که

هیچ گونه آواز و آوایی ندارد. در حالی که قول و کلام فعلی است و ایست به

نطق. با آواز و بیان. زبان یا نطق سخنی است که هنوز گفته نشده و در ذهن

آدمی است. چون گفته شود و به فعل آید (شنیده شود) آن را قول و کلام گویند.

حکیم قول را اجزای معنی‌دار کلام می‌داند که چون جمع شود، حاصل آن

کلام است که دارای معنی و مفهوم است و کل پیام را می‌سازد.

دکتر ادیب سلطانی با توجه به دانش زبان‌شناسی امروز و اندیشه‌های ناصر

خسرو، نمودار دیگری را تصور می‌کند که در آن «ناهییت خط یا نوشتار در

برابر گفتار. مطلق نیست؛ یعنی در این نمودار، خط با آنکه تابع گفتار است، سرراسته تابع زبان نیز هست.»



و بر اثبات این اندیشه (اگرچه می‌گوید فرصت بحث نیست) دلیل می‌آورد که «زبان را می‌توان، هم به وسیله دستگاه طبیعی آوایی (گفتار)، و هم به وسیله دستگاه نورآوایی خطی (نوشتار) منتقل ساخت.»

دکتر ادیب سلطانی انتقال گفتاری را به سبب بی‌نظاری ذاتی آن از وسیله و ابزار انسانی (خارج از وجود انسان) انتقالی طبیعی می‌داند که در نتیجه هم حجم به مراتب بیشتری دارد، هم از جنبه‌های عاطفی و احساسی، نیرومندتر و اثرگذارتر است. در برابر، انتقال نوشتاری را دانشی‌تر و توانمندتر می‌داند و اضافه بر آن از زاویه روانشناسی علمی، چون نوشتار نمود عینی و دیداری زبان است، آن را از نمود شنیداری، فوری و ماندگارتر می‌شمارد و می‌گوید: نقش انتقال نوشتاری در انتقال فرهنگ و پیشرفت دانش بشر اشهر، ادبیات، هنرهای کلاسی، عالی اندیشه و حتی وسعت زبان و شهره انکار نکردنی است. آشکار است که فرهنگ‌های خط‌دار دانش بشری را بدین پایه رسانده‌اند. نقش فرهنگ‌هایی که خط نداشته‌اند [جامعه‌های گفتاری] در این میان کمتر بوده است. دکتر ادیب سلطانی می‌گوید البته انتقال گفتاری پس از اختراع رادیو و تلویزیون و نیز ضبط صوت و اکنون نوارهای ویدئویی و CD و DVD و VCD و اکنون... او دوباره، اهمیتی بیشتر کسب کرده است، و در پایان به این سؤال

می‌رسد که آیا توارهای ضبط صوت، یا توار تلویزیون او تجربه نمونه‌های گفتاری‌اند (یا شباهتی، یا نوشتاری) یا خواندن، یا دیداری؟ آینده را نیز نمی‌دانیم!

همان‌طور که از نوشتن، یعنی توانایی‌های زبان در سخن و از روی خواندن و دستور آن، صدها هزار سال پیش از این فرزندان هوشمند انسان گفتار را فرا گرفتند و توانستند شنیدن و گفتن را در زندگی اجتماعی به کار ببرند، در روزگاری هم که نیاز به ابست تجربه‌ها و دانش‌های خود و نیز حفظ و انتقال ارقام و دانش‌ها داشتند با استفاده از همان نوشتن و نیروی تفکر، به مرور و در طول زمان، خط را اختراع کردند. البته این امر ناگهانی و به سرعت اتفاق نیفتاد. از شروع آن که شاید نگاره‌های نقش شده بر دیوارهای غارها باشد، تا رسیدن به خط به معنی امروزی آن (خط الفبایی) چند هزار سال طول کشیده است. در تمام این سال‌های فراز، گفتار، تفکر و نوشتن، ذهن و اندیشه انسان‌های علاقمند و متفکر را ارتقا داده است.

به این ترتیب نشانه‌های آوایی، تبدیل به علائم و نشانه‌های خطی گردید و کم‌کم شیوه نوشتن و خواندن در زندگی اجتماعی راه پیدا کرد و انسان سخنگو، انسان نویسنده هم شد.

این دو نمود نوشتن (گفتار و نوشتار) هر کدام کاربرد خاصیت و ویژگی خود را دارند و علت شباهت‌های ساختاری گفتار و نوشتار این است که هر دو این توانایی‌ها، از یک نظام واحد گرفته شده‌اند. علت اشتقاق نیز آن است که دو نمود با دو کاربرد مختلف هستند.

در گذشته و شاید هنوز هم عده‌ای فکر می‌کنند که خط و نوشتار فقط بر اساس و بر پایه گفتار اختراع شده است.

در کتاب «زبان فارسی» [۱] سال دوم نظام جدید آموزش متوسطه چهار

۱۳۸۳: «دربارۀ زبان و دانش زبان‌شناسی مطالب گوناگونی ارائه شده است.^۱ از جمله:

«ما زبان و گفتار را در خانه و پیش خود یاد می‌گیریم ولی خط و نوشتار را در مدرسه و نزد معلم می‌آموزیم. برای «گفتن» حسنی تسمی کنیم و محتاج تمرین و برایش و تکرار نیستیم. اما برای «نوشتن» ناگزیریم زحمت بسیار بکنیم و از درس و کلاس و مشق و تمرین گسک بگیریم.»^۲

وقتی گفتار را در خانه و از پدر و مادر و دیگران و «نه پیش خود» و خط و نوشتار را در مدرسه و از معلم می‌آموزیم. پس هر دو آموختنی‌اند و برای آموزش هر دو و رسیدن به «مهارت» باید تمرین کرد و زحمت کشید. در فصل‌های دیگر به تفصیل توضیح داده شده است. در همین کتاب، پس از آن آمده است:

«زبان و گفتار ریشه در ذات و طبیعت انسان دارد. حال آنکه خط و نوشتار ذاتی و طبیعی انسان نیست و ریشه در اجتناع و فرهنگ دارد. انسان همواره از نعمت زبان و گفتار برخوردار بوده است؛ بنابراین، سابقاً زبان و گفتار به میلیون‌ها سال پیش باز می‌گردد ولی خط و نوشتار پدیده‌ای بسیار تازه است و سابقاً آن به زحمت به ده هزار سال پیش می‌رسد.»

جالب توجه آنکه در کنار مطالب علمی و تأیید شده دربارهٔ زبان، گاه به مطالبی بر می‌خوریم که «تاکلفی» و گاه تأیید نشده است.

«از این گذشته خط و نوشتار به‌طور غیر مستقیم و به واسطه گفتار با زبان پیوند می‌خورند به این معنی که ما نخست زبان را به صورت گفتار در می‌آموزیم.

۱. طالب درس‌های روان‌شناسی این مطلب «بنای زبان لرسی» ۲۰۳م تکرار شده است.
 ۲. «نه زیاد تامل است اولت بگفتاری زبان اندک و ارتش را از نوع بگفتاری جهت برفتند که شامل: مثل، ابداع، فرباح و تسمین است. اول بگفتاری تنها در چه رسد... بگفتاری همه سبب بچند...»

رشته جدا شده از یک رودخانه‌اند. گریب یکی بسیار زودتر از منشأ جدا شده و بسیار زودتر از دومی به مقصد رسیده.^۱

ممکن است که انسان موجودی باشد با قدمت زندگی چند میلیون ساله بر روی کره زمین. ولی تا آنجا که در کتاب‌های زبان شناسی دیدیم، سابقه آشنایی انسان با زبان مذاکرات می‌تواند یا صد هزار سال شود که اگر بخواهیم این سابقه را بیشتر کنیم به یک میلیون سال (و نه میلیون‌ها سال) خواهد رسید. و از همه ایجا مهمتر آنکه می‌گوید: «... کوهکم آن شکل نوشتار از صورت گفتاری خود فاصله می‌گیرد و به مرور زمان و در طول قرون مشکلی متفاوت و مخصوص به خود پیدا می‌کند».

مسلم این است که خط ثابت و بدون تغییر باقی می‌ماند و سخن منقووظ در تغییر و حرکت است. چنانچه می‌گوید که خط و نوشتار پس از فاصله گرفتن از گفتار، شکل متفاوت و مخصوص به خود را پیدا کرده است. که باز هم این نظر درست نیست.

اگر تصور کنیم که خط و نوشتار از طریق گفتار به شکل نوشتار درآمده باشد، ما باید حداقل یکی دو نمونه از آن را در اولین سنگ نوشته‌ها دیده باشیم و اگر ندیدیم، چرا چنین اظهار نظری پیدا کردیم و اگر بوده و یافته‌ایم باید نشان بدهد که برگرفته از قواعد گفتاری است. در حالی که در قدیمی‌ترین نمونه‌های خط هم این فاصله و تفاوت وجود داشته است.

در کتاب درس زبان فارسی پس از این اطلاعات و برای تأیید این نظر، و برای آنکه به درستی این نکته بی‌سرریب، یک جمله را در دو شکل گفتاری و

۱. بی‌درس، زبان و اندیشه، از مسلمان، کتابخانه‌های آمل، و ترجمانی و تفسیر زبان و اندیشه، یک ترجمه چنین آمده است: «بر اساس این تصور، زبان یکی از توابعی می‌باشد که در ابتدا از آنکه اندیشه خط درآورد، پس از آنکه از آنجا که تفاوت با اظهارات نظر است که بالا، زبان و اندیشه را می‌تواند در جهت انسان قرار دهد».

(گفتار و نوشتار) را باید از طریق آموزش و به کمک دیگران یاد بگیریم. متها در دو نوبت در دو زمان و به دو شیوه «گفتار» را در همان خانواده و در معرض زبان بودن از ماههای آغازین کودکی، تا پنج شش سالگی، و نوشتار را پس از شش سالگی و در دبستان و بالاتر از آن، تا پایان دراز و در مراکز دانشگاهی.

دکتر باطنی در کتاب زبان و فکر می‌نویسد: «می‌توان گفت که یک کودک طبیعی در سن چهار تا شش سالگی، به زبان مادری خود مجهز شده است. در این سن کودک به دستگاه صوتی زبان خود مسلط شده است و الگوهای دستوری آن را به راحتی به کار می‌برد. به عبارت دیگر کودک به هسته مرکزی زبان خود مسلط شده است. البته هیچ وقت نمی‌توان گفت که یادگیری زبان متوقف می‌گردد».

زبان و نودهای آن، جدا از هسته توانایی زبان که آن را نوشتن می‌گویم، مثل یک کتاب علمی آشنوی است (شاید این مثل و این مقایسه خیلی مناسب به نظر نیاید) که طرز بخت انواع غذاها و خاصیت و ارزش غذایی بسیاری مواد در آن شرح داده شده است. البته این کتاب نمی‌تواند برای هیچ غذایی را بگوید و شکم گرسنه‌ای را سیر کند یا نیاز بدن ما را به غذا و خوراک بر طرف سازد. ولی با استفاده از همین کتاب و راهنمایی‌های آن، می‌توانیم به کمک وسایل و اوزاری که در همان کتاب توضیح داده شده، غذای مناسب و مطلوبی را بخت کنیم.

نوشتن ما را به هسته اصلی زبان می‌رساند و توانایی ارتباط ما با دیگران را ممکن می‌سازد. لا نوشتن، در ابتدا ساده‌ترین یا شاید اولین مرحله رابطه زبانی را که شکل محفوظ و آوایی آن است می‌آموزیم. اولین مرحله از این روی، که تقریباً همزمان با یادگیری هسته اصلی زبان، وارد این مرحله (گفتار) می‌شویم و می‌دانیم که در همین اوقات است که فکر و اندیشه ما شکل می‌گیرد و رشد

می‌کند. شاید همزمانی نوشتن و کامل شدن اندام‌های عصبی با سایر توانایی‌ها و رشد تفکر و آموزش گفتار، مهم‌ترین سادگی حیات انسانی باشد. عبور از مرحله نخست (گفتار یا نمود آوایی) شرط رسیدن به مرحله بعدی (نوشتار یا نمود خطی) است.

مراحل بعدی، یعنی رشته‌هایی که مثل یک جویبار می‌توانند از این رودخانه بزرگ (نوشتن) منشعب گردند، به چه تعداد است؟ من فکر می‌کنم، زمانی که انسان گفتار را فرا گرفت و هزاران سال متوالی از آن استفاده کرد و همه روابط اجتماعی و خصوصی خود را بر پایه آن استوار کرد و از یک موجود شاید ابتدایی، به انسانی متفکر و هوشمند تبدیل شد، فکر نمی‌کرد بتواند به ثبت نموده‌های آوایی که مثل باد، به هوا می‌رفت و اثری از آن دیده نمی‌شد دست یابد! ولی چنین شد و توانست خط را اختراع کند و نشانه‌های آوایی را به کمک دانش زبانی خود و با یاری اندیشه خلاق و جستجوگری که به دست آورده بود ثبت کند و به توانایی نوشتار برسد. جویباری زیبا و پر ترنم بار دوم از آن رودخانه جاری شد و دنیا را سراب کرد. به باری این توانایی (خط و نوشتار) چه آرزوها که برآورده شد و چانه عمل پوشید. انسان واقعاً انسان شد و نام اشرف مخلوقات را بر خود نهاد. تجربه، دانش، امیدها، آرزوها و حتی فضیلت خود را در هر کجا که می‌توانست و می‌خواست می‌نوشت. خط او را چهاردانی کرده بود. نامش را بر روی سنگ‌ها، صخره‌ها، کوه‌ها، در جای‌جای بناها و کاخ‌ها ثبت کرد و پس از آن اندیشه و آرزوهایش را در دل لورای کتاب‌ها نوشت.

اما اشعاب تمام نشده بود. نموده‌های آوایی و خطی را به کمک نوشتن و قدرت تفکر خود تبدیل به نمود حرکتی کرد. از آن رودخانه بزرگ تشعابی تازه گرفت و ارتباط حرکتی مخصوص کرد و لاله‌ها را اختراع کرد. همچنانکه پیش از این هم عرض شده رسیدن به یک مرحله تازه و کشف یا اختراع

هرکدام از این نمودهای جدید زبانی، ناگهان و یک شبه صورت پذیرفته است و بی ارتباط با نمودهای قبلی هم نبوده و نیست. حرکت‌های انگشتان، دست‌ها و اشاره‌های چشم و آبرو و سرو صورت هر کدام یک نمود یا اجزایی از یک نمود است. تنها یراکنده و نا منظم. حتی حرکت‌های لب‌ها و مشاهده آنها که لب‌خوانی نامیده می‌شود، خود یک توانایی زبانی است. نمود حرکتی ویژه گرو لاله‌ها پس از مدتی یک نمود کامل و دقیق شد که توانست برای عمده‌ای جهاتش نمودهای دیگر بشود. یا همان اندازه توانایی

از رشته‌های دیگر برگرفته از آن توانایی نوشتن می‌توان علامت مورس برای ارتباط تلگرافی و نیز علامت نوشتاری خط بریل مخصوص نابینان را نام برد.

به این ترتیب مهم‌ترین نمودهای نوشتن تا کنون اینها هستند:

۱- نمود آوایی- شنیداری یا گفتار که قدیمی‌ترین، بزرگ‌ترین و کامل‌ترین نمود زبان است.

۲- نمود خطی- خواندنی یا نوشتار که به نوشتن پیام بدون سخن گفتن می‌انجامد و پس از گفتار فرآیندترین زبان ارتباطی است.

۳- نمود حرکتی- دیداری بدون آوا و بدون خط. یعنی بدون گفتار و نوشتار و فقط با حرکت‌های قرار دانی حساب شده و منظم انگشت‌ها و دست‌ها، باز و بسته کردن و دور و نزدیک گردنشان به سرو صورت و گردن (هر حرکت نشانه یک حرف، یک واژه یا ترکیب) عمل ارتباط، صورت می‌گیرد.

۴- نمود حرکتی- انتقالی. در این نوع ارتباط (مورس) تبدیل اجزای پیام (حروف) به ضربه‌های ویژه قرار دانی است که با انتقال آنها به وسیله الکتریسیته به نقاط دور و نزدیک و باز خوانی آن علامت‌ها و ضربه‌ها، و برگرداندن آنها به خط و نوشتار، انتقال پیام و عمل ارتباط محقق می‌پذیرد.

۵- نمود خطی- لمسی. به کمک این نمود که اجزای پیام، به نقطه‌های

برجسته و روی کاغذ تبدیل می‌شود. می‌توان همه چیز را بیان کرد و سپس گیرنده با گیرندگان آن پیام، با آگاهی از قوانین این قرارداد، می‌تواند با لمس کردن آن نقاط با نوک انگشتان، پیام را درک و باز خوانی کند. این نموده به خط بریل شهرت دارد و برای افراد نابینا اختراع شده است. برای نابینایان تاشوا نیز زبان ملاسمای دیگری می‌شناسیم. مانند زمانی که «هلم کلره» آموخت و بهگونگی آن را در فیلم به یاد ماندنی زندگی‌ش دیدیم. در این نمود اجزای پیام با حروف واژه‌ها با فشار انگشتان دست و تغییر قراردادی آن، به شخص گیرنده پیام منتقل می‌شود.

زبان یا بیان رادیو نمودی تازه

از حدود هشتاد سال پیش وسیله‌ای که اختراع شده بود به کار افتاد و رادیو نام گرفت و انسان توانست افکار، اخبار و عقاید خود را به هر زبانی که می‌خواست به کمک آن به نقاط دور و نزدیک بفرستد یا از نقاط دیگر دریافت کند. نمود گفتاری زبان وسیله و ابزار اصلی این انتقال شد.

در رادیو زبان را بدون هیچ برنامه‌ریزی قبلی به کار گرفتند ولی کم‌کم متوجه شدند که باید از قاعده و قانونی هم بهره بگیرند. پیش از آن، یک نمود دیگر زبان که خود اختراعی تازه محسوب می‌شد، نوعی ارتباط میان انسان‌ها برقرار کرده بود. یک نمود خربهای قرار دائمی (مورس) برای فاصله‌های دور و نزدیک، با ترویج الکتریسته و سیم، به نام تلگراف، ولی رادیو که می‌توانست زبان گفتار را به طور مستقیم و بدون سیم رابط به کار بگردد، اختراعی بسیار بهتر و کاملتر بود.

اکنون رادیو در بسیاری موارد توانسته است جای هر دو نمود زبان یعنی گفتار و نوشتار را بگیرد. در مورد کار آبی و اثر گذاری رادیو، تا به حال صدها و شاید هزارها مقاله و کتاب تحقیقی، تشریحی و فنی نوشته شده یا از رادیو بخش شده و به دست و گوش میلیون‌ها شنونده در سراسر دنیا رسیده است و هنوز هم جای کار بیشتری وجود دارد.

برای استفاده از این وسیله ارتباطی یا رسانائی، نیاز به دستگاه‌های فرستنده و گیرنده هست. مرکزی به نام فرستنده که پیام‌ها را بفرستد و در برابر تاخر تعدادی که نامحدود است - گیرنده، که پیام‌ها را دریافت کند.

پس از مدتی دستگاه‌های چنین رادیو هم ساخته شد. دستگاه‌هایی که بتواند صداها را ضبط کنند و در خود نگاهدارند برای زمان‌هایی نامحدود، و هر بار که بخواهند آن را بشنوند تمام ویژگی‌های صدای انسانی در بیان و صدای رادیو وجود دارد، جز آنکه سختگوشی‌اش دیده نمی‌شوند. البته این ویژگی در میلیون‌ها شنونده تخیل و تصویری ایجاد می‌کند که در بسیاری برنامه‌های رادیو اهمیت و ارزش پیدا کرده است. این کیبود را بعداً دستگاه اختراعی دیگری به نام تلویزیون برطرف کرد. اکنون تلویزیون هر تصویری را نشان می‌دهد، حتی به صورت غیر واقعی و به کمک ترفندها و شگردهای ویژه.

بعد از این حرف‌ها، به مسئله زبان در این رسانه بپردازیم که مورد نظر است. در ظاهر، گفتار و بیان انسانی وسیله انتقال مفاهیم و مطالب در این رسانه است، و در حقیقت از شکل نوشتاری استفاده می‌شود. پس در تبیین از برنامه‌ها، انسان‌هایی بدون نوشته و از خود حرف می‌زنند و ماد همان حرف‌ها را می‌شنویم و در نمی‌دیگر از نوشته استفاده می‌شود.

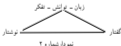
همان‌گونه که گفتیم، گوینده، گوینده نوشتاری را با استفاده از فنون بیان به گونه گفتاری برمی‌گرداند. در نتیجه زبان در رادیو و تلویزیون، هم توانایی‌های نمود گفتاری، هم ویژگی‌های نمود نوشتاری را در خود دارد.

از رادیو می‌توان همه فرمان‌ها و دستورهای لازم را در سطح بسیار وسیعی به اطلاع مردم رساند یا آنها را از حوادث و اخبار روز در هر نقطه دنیا با خبر کرد. در شنیدن و فهمیدن پیام‌ها و خبرها همه مردم یک سرزمین، حتی مردم دنیا به شرط دانستن زبان، با سواد و بی‌سواد یکسانند. از رادیو برای شنیدن

توابع موسیقی، که در گذشته فقط در یک محل و سالن، برای جمع محدودی قابل استفاده بود، به میزان وسیعی می‌توان بهره گرفت. اکنون امکانات بسیار به وجود آمده که می‌توان فیلم‌ها، سریال‌ها، برنامه‌های رادیو و تلویزیون، مسابقات ورزشی، مراسم مختلف، سفرهای سران کشورها و سخنرانی‌هایشان، اجتماعات هنری و غیره را هم به صورت زنده، هم ضبط شده مشاهده کرد یا در اختیار داشت. اصطلاح دهکده جهانی برای دنیای بزرگ ما کاملاً به‌جا است.

در فصل نوشتن نموداری را نشان دادیم که به قول دکتر ادیب سلطانی در آن تابعیت خط یا نوشتار در برابر گفتار مطلق نیست. به این معنی که نوشتار به طور مستقیم از گفتار گرفته نشده بلکه نقش اصلی یا نقش مؤثر در اختراع نمود خطی را نوشتن و تفکر بر عهده داشته است.

اما به طور قطع و یقین گفتار که صدها هزار سال همراه جامعه انسانی بوده و ارتباط در جامعه به کمک آن انجام می‌شده و نیز مجزیه دوگانه زبان گفتار که در آنها به صداهای مفرد و مجزیه ناشستی (واج) می‌رسیم، در اختراع خط، بسیار مؤثر و راهگشا بوده است. (واج = صرفاً، نمودار شماره 2 را بدعاظران می‌آورم).



به نظر بسیاری از اهل فن و زبان شناسان این نمودار، رابطهای مستطبی و معقول را میان نوشتن و گفتار و نوشتار نشان می‌دهد. پس از نوشتار هم، هر

نمود دیگری که از نوشتش گرفته شده با اختراع شده (به نسبت نیازی که جامعه با اختصاری از آن به این نمود دانسته‌اند) بر اساس همین رابطه بوده است پس می‌توانیم به این نمودار فکر کنیم:



نمودار شماره ۳

براین اساس هر نمود دیگری هم که از زبان گرفته شود، بی‌تأثیر از دو نمود اصلی گفتار و نوشتار نخواهد بود. همچنان که این دو نمود حتی در اندیشه و تفکر ما هم تأثیر مستقیم داشته و دارد.

اگر بخواهیم نموداری از رابطه زبان و نمودهای اصلی آن- آوا و خط- ترسیم کنیم، باید به گونه‌ای باشد که همه روابط را نشان دهد و این نمودار شماره ۳ بازگو کننده این رابطه است.

زبان را دو میان گفتار و نوشتار در نوسان است؛ مهم‌ترین برنامه‌های را دو که معمولاً اجبار و تشریحات خبری یا برنامه‌های ادبی و ضوابط سخن اشعار دلنشین و خیال‌انگیز عارفانه و عاشقانه و مانند اینها است. تبدیل گونه نوشتاری به گفتاری است و برنامه‌های سرگرم کننده، مسابقات ورزشی و سایر گزارش‌ها به طور مستقیم گونه گفتاری را به گوش می‌رساند. با توجه به این روابط، به نظر من باید چنین نموداری را ترسیم نمود:



در این نمودار، گفتار و نوشتار، هر دو در زبان با بیان رادیو دخالت و تأثیر دارند. از طرف دیگر، مثل هر نمود دیگری از زبان، نوشتن و تفکر هم اثر سازنده و هدایتگر خود را دارند. در نتیجه تأثیر این سه عامل اثرگذار را باید همیشه در نظر داشت. عامل تفکر ضمناً این اثر بخشی را تأیید و هدایت می‌کند.

برای آموزش و یادگیری زبان رادیو آنچه مستقیم و چه غیرمستقیماً باید به آموزش نوج مهارت متکی بوده یعنی هم ذهن و فکر فعال باشد و هم اقدام‌های گفتاری، شنیداری و دیداری. آموزش نوج مهارت همان‌طور که می‌دانید یکی دوره کامل یادگیری را از عمل، اشتباه، اصلاح و تمرین در برمی‌گیرد. ما نخست موردی را که می‌خواهیم یادگیریم و در آن به مهارت برسیم، از عمل به آن، شروع می‌کنیم. طبیعی است که چون توانایی کسب نکرده‌ایم و شناخت کافی نداریم، در آن عمل اشتباه خواهیم کرد. در اینجا باید استاد و راهنما ما را هدایت کند. اشتباه ما را اصلاح نماید و ذهن و اقدام‌های ما را با شکل درست کار آشنا نماید. در آخرین مرحله باید با دقت و با تمرکز حواس، عمل درست و اصلاح شده را تمرین کنیم. این تمرین مهم‌ترین نقش را در آموزش مهارت بر عهده دارد. هماهنگی میان اقدام‌های شنیداری و دیداری با اقدام‌های گفتاری از اصول این آموزش است. پس از مدتی کار و تمرین همراه با فعالیت‌های ذهنی و فکری به مهارت می‌رسیم که در اینجا مهارت، گویستگی و فن بیان است.

لفظاً یک بار دیگر به نمودار شماره ۴ توجه کنید. زبان یا بیان را نیز تحت تأثیر نوشتن و تفکر بوده و هست. گریه هنوز بسیاری از ساختارهای نوشتار و گفتار از ناخودآگاه و از ذهن ما بهره می‌گیرد و ما را هدایت می‌کند. اما همین نوشتن و تفکر، که عامل مهمی در ایجاد و شکل پذیری زبان را می‌آید است. بسیاری از قوانین زبان و فن بیان آن را از ناخودآگاهمان (به شرط آن که فعال باشد) می‌گیرد و به سطح آگاهی می‌آورد. به این ترتیب اثر مهم‌ترین عامل که نوشتن و تفکر است، بیشتر آشکار می‌شود.

نکته مهم دیگر این که هیچ کس را بدون آموزش و گذراندن حداقل یک دوره آموزشی فن بیان و کسب مهارت نباید اجزاء بدھیم پشت میکروفون بنشیند و گویندگی کند. البته در شرایط مطلوب و در صورت رعایت قانون، آموزش و کسب مهارت در تشکیلات سازمانی صدا و سیما اداره نیز منظور شده و عدم رعایت آن خلاف قانون است.

اگر گویندگی کار ساده‌ای بود که از عهده همه کس بر می‌آمد، اگر گویندگی همان حرف زدن عادی بود که شمرده‌تر و بهتر بیان شود و اگر گویندگی مخصوصاً خواندن متن ادبی و شعر به طور کلی، آسان بود و نیازی به آموزش، آن هم در دوره‌های متعدد و در مقاطع پیشینی شده را لازم نداشت، چرا در قانون استخدام نیروی انسانی سازمان آموزش منظور شده و لازمه بهتر اجرا بسیاری از گویندگان با سیری کردن بهترین دوره آموزشی و کار بهترین ساله، هنوز، وزن شعر را به درستی نمی‌دانند و کمتر اتفاق افتاده است از عهده بیان صحیح یک نزل صدبار خوانده شده فلان شاعر برآید.

بحث بیشتر در این باره را استادان ادبیات و زبان شناسان کرده‌اند. نتیجه آنکه زبان را دیو، گریه به ظاهر حرف زدن فارسی است. ولی کاری است کاملاً تخصصی که نیاز به آموزش دقیق و کسب مهارت و تجربه فراوان و ادبیات توانایی دارد. کار و حرفه‌ای که چنین شرایطی را لازم دارد، باید کاری تازه و

تخصصی جدید داشت و زبان رادیو را نمودی تازه از زبان به حساب آورد. اگر این برداشت و دیدگاه دربارهٔ زبان رادیو اعمال شود و مورد قبول قرار گیرد قسمت عمدهٔ مشکلات گویندگی حل خواهد شد و ما شاهد ظهور گویندگان توانا و سیرز خواهیم شد.

وقتی زبان رادیو راه عنوان نمود جدیدی از زبان و توانش بدانشیم و با دیدی تازه به آن نگاه کنیم به فکر آموزش ویژه و حساب شده‌ای باید باشیم و برای آن قوانین جدیدی تدوین کنیم و مثل دستور زبان که برای نمود نوشتاری تهیه شده برای بیان بهتر و اصولی، توسط جمعی صاحب صلاحیت دستور بیان تهیه و تنظیم شود. چنانکه پس از آن هر کسی، حتی هر استادی به سلیقه و میل و برداشت شخصی، دستور العملی متفاوت با دیگران صادر نکند.

آخرین نتیجه‌ای که از این فصل و از این بحث می‌گیریم این است که زبان و بیان رادیو نیز همیا و همراه نمود نوشتاری زبان فارسی که زبان مشترک همهٔ اقوام و شهروندان ایرانی است، بیان مشترک ایرانیان در همهٔ جای دنیا شده است. اگر در استفاده از زبان مشترک فارسی دری (نمود نوشتاری) داشتن سواد و توانایی خواندن و نوشتن شرط لازم است، در استفاده از بیان مشترک فارسی دری (نمود گفتاری) رادیو و بیان معیار آن چنین شرطی لزوم ندارد و ایرانیان-با سواد و بی‌سواد-در بهره بردن از این بیان مشترک یکسان هستند. این روایی است که از حدود ۶۴ سال پیش که رادیو در ایران افتتاح شد، به جریان افتاده و هم اکنون هم این وظیفه را رادیو و بیان رادیو به عهده دارد، اما قصد این است که این فکر و اندیشه، رسمی و قانونی بشود و توجه و ارزشی را که لازم دارد دربارهٔ آن مبذول دارند.

بیان حرف پیوند «واو»، «دو»، «آ» / «و»

دستور زبان را استادان و صاحب‌نظران از مطالعه و بررسی آثار کلاسی (منظوم و ستورا) زبان فارسی از زمان رودکی گرفته تا عصر هاشم درک و دریافت کرده، یا به تعبیری دیگر استخراج نموده پس از تدوین، به صورت کتاب در اختیار دیگران گذاشته‌اند. استادان زبان و ادب فارسی می‌گویند که همه این قوانین در ذات زبان موجود است و نویسندگان و شاعران با استفاده از شیوخ ذانی و با مطالعه آثار دیگران، این استعداد خفیه را در خویش پرورش داده، توانسته‌اند به سرودن و نوشتن بپردازند و از توانایی‌های زبان که در سفلوهای مغز و حافظه داشته‌اند استفاده کنند. چنانکه حتی شعرها و نوشته‌های بکر و تازه‌ای ارائه نمایند. از این جهت که زبان‌شناسان و ادیبان، قوانین حاکم بر زبان را قوانینی قبلی دانسته‌اند، یعنی قوانینی که در ذات زبان است و از قبل در دستگاه تنظیم و پیچیده زبان موجود بوده است، بر خلاف قوانین متلاً قضایی یا اداری که قوانینی بعدی است.

اولین تلاش‌ها برای استخراج و تدوین قوانین یا دستور زبان، از حدود دوپست‌سال پیش صورت گرفت. زیرا نیاز زمان (ورود کتاب‌هایی که در هندوستان و ترکیه عثمانی چاپ شده بود، فکر انتشار روزنامه و خرید اولین دستگاه چاپ) تحولی در زبان را ایجاد می‌کرد.

زبان فارسی دری که در آثار منشیان و ادیبان گمراد به انگیزه فضل‌فروشی و خودنمایی، به زبانی متکلف و زشت بدل شده بود، باید زبانی و شیرینی و کمال گذشته خود را باز می‌یافت و به همان توانایی و کمالاتی می‌رسید که هم بتواند اصوات و افکار ساده و همه‌فهم و هم اندیشه‌های بلند و والاتی حکیمانه و عالمانه و عارفانه را بازگوید و برای رسیدن به این هدف مقدس شناخت ارکان و پایه‌های کاج رفیع سخن و دانستن قاعده‌ها و اسلوب‌های کلام لازم بود از آن پس، سخن‌شناسان و صاحب‌نظران، چه به تنهایی و چه به صورت گروهی، به تدوین هرچه بهتر و کامل‌تر «دستور زبان» همت گماشتند. همه این کتدوکاوها و جستجوها در آثار نظم و نثر گذشته، برای بهتر و خوب‌تر شدن شکل مکتوب یا گونه نوشتاری زبان و به انگیزه راه‌نمایی نویسندگان و شاعران دیگر، برای آفرینش آثار هنری جدید و تازه، و نیز کمک به آموزش بهتر صورت نوشتاری و مکتوب فارسی دری به نسل جوان بود. زیرا که زبان فارسی، زبان مشترک همه ایرانیان و پیونددهنده و اقوام و تبارهای گوناگون ایرانی بوده و هست. همه این تلاش‌ها در زمانی صورت می‌گرفت که هنوز تا اختراع رادیو سالیان دراز، باقی‌مانده بود و شکل مکتوب یا گفتاری زبان، طبعاً آزاد بود و هر کسی به دلخواه و آبیخته با لهجه مادری و جغرافیای خود، این زبان مشترک را بیان می‌کرد. پس عجیب نیست که نویسندگان، شاعران و اندیشمندان کاری به‌کار بیان فارسی نداشتند و صورت و گونه مکتوب را اصل می‌دانستند و برای زیباتر و کامل‌تر کردن آن، همه توان و تلاش خود را به‌کار می‌گرفتند. حتی انواع اشکال ضبط صوتی، رباتی، تریپ و شعبه نیز به همین منظور صورت گرفته است.

اختراع رادیو و تلویزیون و استفاده از نوعی گونه گفتاری در آن، ما را به بازنگری در کتاب‌های «دستور زبان» و هماهنگ‌کردن اصول نوشتاری موجود در آنها با گونه گفتاری یا بیان معیار رادیو دعوت می‌کند. اصول و نکاتی که در

بیان و در گویشگی دارای اهمیت است و دستور زبان که ویژه مسائل نوشتاری است به راحتی از کنار آنها می‌گذرد.

در این بخش با یکی از ظرایف کار بیان معیار و گویشگی در رادیو آشنا می‌شویم.

در اغلب کتاب‌های دستور زبان فارسی حتی کتاب‌هایی که بعد از تأسیس «رادیو» نوشته شده و می‌شود در تعریف حروف آنها را کلمه‌ای می‌دانند که خود به خود معنی مستقلی ندارد، اما برای پیوند اجزای جمله به یکدیگر، یا نسبت‌دادن، یا اضافه کردن کلمه‌ای به جمله، یا ربط‌دادن دو جمله به یکدیگر به کار می‌روند.

این تعریف که از دستور زبان فارسی دکتر خاتمی نقل‌قول شد، کامل‌ترین تعریف برای حروف است. دستورهای دیگر هم از همین تعریف با مشابه آن استفاده کرده‌اند.

در کتاب دستور زبان فارسی (۲) تألیف دکتر حسن انوری / دکتر حسن اسدی‌گوی، حرف ربط کلمه‌ای تعریف شده که دو کلمه همگون یا دو عبارت یا دو جمله را به هم می‌پیوندد و آنها را همبند و هم‌ارزش می‌سازد و در توضیح بیشتر و کامل‌تر حرف ربط «و» می‌نویسد:

«این کلمه در زبان فارسی قدیم O و در زبان پهلوی aw و در زبان باستان awa است. در تداول امروز نیز O تلفظ می‌شود (حسن و حسن آمدند - حسن و حسن آمدند). واو عطف عربی که مخرج است در این کلمه تأثیر گذاشته. این است که در فارسی نیز گاهی آن را مخرج تلفظ می‌کنند. حسن و حسن آمدند. این حرف امروزه بین دو کلمه معمولاً به صورت «و» و در بین دو جمله به صورت «و» و در آغاز جمله نیز (مخصوصاً در شعر) «و» [مخرج] تلفظ می‌شود.^۱

۱. حرف و ربط در لغت دهخدا - حرف ربط را به صورت aw می‌دانیم و هیچ اشکالی در ترکیب

ضدانوسدان گام و نیکیختی چرا سختی خورد از بیم سختی؟

سعدی (گلستان)

«... دیدم که نصیحت نمی‌خورد و دم گرم من در آهن سرد او اثر نمی‌کند...»

خوشبختانه ما امروز در بیان معیار و در گویندگی دو نوع تلفظ برای حرف ربط «و» داریم و می‌توانیم با استفاده بدیها از این دو «آواه» در کنار آنها استفاده از علامت بی‌آوای «ویرگول»^{۱۰۰} توانایی بیان ضود را بالاتر ببریم و موسیقی گفتار زبان فارسی را زیباتر و گوشنوازتر و انتقال مفاهیم را بهتر سازیم.

در اغلب کتابهای دستور زبان مثل دستور زبان فارسی دکتر خاتلری از «حرف اضافه» و «حرف ربط» نام برده شده ولی بعضی زبان‌شناسان و از جمله پروفیسور احمد شقایی در کتاب مبانی علمی دستور زبان فارسی، حروف را اجزای گنگی کلام، حروف اضافه را افزوده‌ها و حروف ربط را پیوندک‌ها نام گذاشته و گفته است که دستور زبان را بر اساس معیارهای علمی زبان‌شناسی بررسی کرده است.

همچنین باید از کتاب نخستین دستور، از ابوالقاسم یرتواظم نام ببرم که به قول خود سعی و تلاشی فراوان کرده تا دستوری جز آن نبوسد که دیگران در بی دستور زبان بیخ استاد نوشته‌اند.

آقای یرتواظم در این دستور و نیز در همه نوشته‌های خود سعی دارد تا از به‌کاربردن اصطلاح‌ها و واژه‌های رایج (به قول خود) تازی برهیز نماید تا

مطاب بورد نوآینه لغت ازبکی و فن بیان، ج۱، آنجانده این حرف ربط آواره، ۱۵۱
 می‌آید چنانچه پس از آنکه در بد تصویر تر نوشته‌ها بدین را ربط، از در «نات زیر و پیش
 اندر» و «با اسطک کم تا بدیم در آنه بیان سلیم» و «و در او جلی» ک.

آموزش دستور زبان را ساده و راحت کند. اما خود ایشان دعا و آیه و اصطلاح باستانی آورده که کار نوآموز حتی دانشجو را شاید به شکلی دیگر مشکل می‌سازد.^۱ این قسمت را که مربوط به حرف اضافه و حرف ربط است بخوانید: «بود. و ازکنی است که دو گفتار را یا دو گفتارک را یا بخشی از گفتار را به بخش دیگر می‌یوندد.

بوجد اگر یک گپ یا یک وازکنک باشد. آن را تکدی بوجد گویم مانند: و. یاد جو. اگر از یک وازکنک پیش باشد. آن را آمیل بوجد گویم. مانند: از این جو. بیدادید.

بیوندهایی که بسیار به کار می‌روند. چنین‌اند و تا. جو و جوین. جو. جو. س. س. س. س. زبر. چا چا چا. چا نک. ۴۲ کاربرد هر یک را در زیر می‌نمایانیم:

ا. و. این گپ گاه دو گفتار را (یا چند گفتار را) به یکدیگر می‌یوندد. بیوستن گفتارها با بهره‌گیری از این بیوندد. هنگامی درست است. که گفتارها و گفتارک‌ها یکی پس از دیگری آیدند. یکی دیگر باشند و روی هم‌رفته داستانی بسازند. یا بخشی از یک داستان را بازگویند.

۱. این و ازها آنچه قلب از زبانهای مردم ایران گرفته‌اند. ولی برای جرفان در ایران با امروز خود از زبان است مانند: آب بجلی حرف آید. بجلی آبند. یا رگب اول و اول و بجلی لب. رگم رگم. آهنج و بجلی ضلغ و ضلغویه و بجلی هیند استلرد. و بجلی شد آتش و بجلی هنز آیهه و بجلی هل و توبه علی ملشد: نام آتش. نام ربن آیدونام دیش تاغدد. آواز. زیاتر و دفا دیره تنگر بجلی نام و توبه نام آتشدن طرس آیدند.

طرس آیدند هر طار بسیار از حیوانات طران. صد و از صارت توبه علی صداد را بدود و بر طران کردن حدنگد آنها را بر سر کرده. در زبان که اوله زند طرس تود و تود تود و پندوش جاده از آید و به شرط آنکه تلج حدنگد آید. در حدنگد شدون زبان طرس تود و بر افسن حدنگد آوری زند طرس تکلف آیدت جوو و از امان زند طرس س. و پ است.

برای مانند (به سر چهارسوی کرماتیان آمد) و (هر چنگرند و شکته که دید بضیعا و ایر کوازه نهاد) و (یر پشت گرفت) و (آن خون‌ها و نجاست‌ها بر جامه و پشت او می‌ریخت) و (او در هر نفسی می‌مرد از شرم و خجالت مردمان) (السر التوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید)

گاه نیز واژه‌ها را به یکدیگر می‌پیوندند، در این کاربرد نیز میان آن واژه‌ها باید وابستگی و گاه همانندی باشد.

برای مانند چون به ضائقه رسید، از آن خواجگی و (احب جاما با وی هیچ نمانده بود و (آزاد) و (خوشدل) در آمد^۱ (لا همان، و نورا)

در جامه‌ها، هنگامی که این پیوند میان گفتار است، آوایی خود را از دست می‌دهد و آوایی «O» لاین را می‌بخشد برای مانند:

لا ایسران و از دست تیره و روان ز خنجر گفتارن و چنگی سران
(فردوسی)

ولی اگر در آغاز گفتار بیاید، همان آوایی بالای خویش را دارد:

قد آن ضلعی گامد او را ز شاه ز سقاج و آن شوگندان سیاه

(فردوسی)

۱. ندونه‌هایی که آلفی و پتو اعظم برآوردت بسبب حرکت و روان باره آنها می‌مانند... در وقت دور چون هر زبان هر جسته اول بگردد امر جسته هر یکدیگر را با به صورت ذات تسلط گرفته و چون هر زبان جسته به صورت تریب بلند، از آوایی که آوایی تریب، ده گفتار استک برآورد.

ولی همیشه هر یکمان مثل اول از سر اول فرجه، در اول آزاد و هر چند را به برتران و بهر است به صورت تریب بود و به قدرت مثل جسته هاست بر اول تک است. با تریب بود انسان بهر است، این در اول را با آوایی که به هم پیوند تک: هر «خواجگی» وجهت جدا را هم برآورد. «خواجگی» و «جسته» هر یک.

چون به ضائقه رسید از آن «خواجگی» را «احب جاما» با هر هیچ نمک، بود و از آن در وقت دادا برآید.

یا،

اگر زنده باشد، به زندان بود و اگر کشته بر دار میدان بود

(فردوسی)

یا،

شدار سیل سم هم‌جو درای خون و با آمدش هر دو دیده بیرون

(فردوسی)

یکیار دیگر به این سخن باز گردیم که آنچه به نام دستور زبان فارسی نوشته شد، برای بهتر شدن صورت مکتوب بوده. تا زبان فارسی را که پیوندهنده ایرانیان است و زیباترین آثار ادبی و علمی و عرفانی به این زبان نوشته شده است، برآست و کامل کند. تا «این نگارش»^۱ و «شیوه نگارش»^۲ را به خوبی بیاموزیم و «لفظ نویسیم»^۳. تا زبان زیبای فارسی دری، از گزند کزروی‌ها و سهل‌نگاری‌ها حفظ شود. و به بهره‌رزینده و شایسته ادب و شعر و فرهنگ ما خدش‌های وارد نیاید.

در شرایط فعلی، وظیفه کارشناسان است که یکیار دیگر، آثار نظم و نثر بزرگان و فرهیختگان ادب ایران را برای دستیابی به قاعده و قانون درست‌خوانی و پیدا کردن زبان یا بهتر بگوییم بیان معیار، بخوانند و «دستور بیان» را از آنها استخراج و تدوین کنند. کاری که با هنوز انجام نپذیرفته یا آنچه صورت گرفته کافی نبوده است.

از جمله این قاعده‌ها همچنان که توجه شده‌اید یکی هم گویندگی و بیان معیار، و شیوه تلفظ درست حرف ربط یا پیوندک «و» است. بیان و تلفظ «ولو» (حرف ربط «و») در شعر کاملاً روشن و تابع وزن آن است. اگر در آغاز مصراع

۱. شعر از احمد - بحر

۲. شعر از فرهاد - بحر

۳. شعر از رتدر - بحر

با بیت باشد به صورت «وز» تلفظ می‌شود، که در شعر کلاسیک معمولاً به کلمه بعدی خود متصل می‌گردد، مانند: «گسر او اگر» و «زان او از آن» و «زین او از این» و «وین او این» و «تندر او اندر» و «و او اگر» و «ان او آن» و «شرد» و در میان مصراع‌ها به صورت «آ» ولی در شعر نو و در شعر نیمایی با تلفظ «وز» به صورتی جدا و مستقل، فراوان دیده می‌شود.

از جمله در اشعار خود نیما، در بندی از «شعر مهتاب»:

«تارک آرای تن ساق گلی

که به چاشش کشتم.

و به جان نامش آب.

ای درخت، به برم می‌شکنده.

و در شعر «دل فولاد» از همان شاعر در بند اول شعر، (در مصراع دوم می‌توان این پیوندگ با حرف ربط را به دو صورت خوانده):

«دل کشید اسپ مرا

راه نوشدی سفرم را و نند زخم را

آراه نوشدی سفرم را و نند زخم را)

و مرا هرزه دراه

که خیالی سرکش

به در خانه کشانده است مرا»

و در بسیاری دیگر از شعرهای نیماوشیح، نوبه‌ها دیگر.

تلفظ مستقل «وز» در شعر شاعران دیگر هم دیده می‌شود، حتی امروزه تلفظ مستقل «وز» در غزل‌های شاعران جوان هم راه یافته است.

استفاده از هر دو آوایی «وز» و «آ» در اشعار کلاسیک زبان فارسی هم وجود دارد. از جمله در آثار ناصر خسرو قبادیانی، شاعر بزرگ ایرانی که شاعروان ثلاثه قزوینی وی را همراه فردوسی، خیام، مولوی، سعدی و حافظ، یکی از شش شاعر طراز اول پارسی‌گوی شمرده است.

ناصر خسرو در قصیده «زنده بودن عالم و مرده بودن جاهل»^۱ این حرف ربط یا پیوند را چند بار با هر دو تلفظ و به چند صورت به کار برده است.

۱- بجوی و بنویس، آنکه بخوان و، باز بپرس

پیش بیاموز، آنکه بدان و، بر دل کار

۲- شکار شری، گوزن است و، آن بوز آهو

و مرد بخرد را، علم و حکمت است شکار

۳- که مرد علم، به گور اندرون، نه مرده بود

و مرد بپهل، آسرت تخت بر، نژاد مردار

۴- و گر بپوش گویند شاد باشم سخت،

کسی که باشد، برهان نمای و دعوی دار

شد نگوید آنکه نیاورخته است و اصلش نیست

سخن نیارد سخت، به وزن و به معیار

خدا یا عقوبت تقدیر و، قیاس لایق!

به حق حرمت و آرزوم احمد مختاره

۵- که مر مرا و مر آن را که علم دین طلبد

ز بیستگ، محنت بد هانمان، ایا غفارا!

۶- و هر که بد کند او با کسی که بد نکند،

به لعنتش کن یا ربیا و زو بر او دمار.

در این قصیده ناصر خسرو، حرف ربط «او» با سه آوازه تلفظ در ابیات مختلف آمده است. این شعر نمونه و راهنمای بسیار خوبی برای بیان این

۱. نقل از خانه میراث نگارده، رده کارش کار نگار دین بود. این ابیات در سحرقت
پستهای پهلای اصفهان ۹۶ ویراسته از کتاب جامع الفکرین، مشهد: احمدین حسن
چاپخانه

پیوندگ است. در برابر هر بیت، شماره گذاشته شده تا مرابعه آسان‌تر باشد. در مصراع اول و دوم بیت اول، در مصراع اول و دوم بیت دوم، در مصراع دوم بیت چهارم، در مصراع اول و دوم بیت پنجم و در مصراع اول و دوم بیت ششم با آوای «آه».

در آغاز مصراع اول بیت چهارم و در مصراع دوم بیت هشتم یا مستطع تصدید با آوای «وَه» متصل به کلمه بعدی (زگر- وُزور).

در آغاز مصراع دوم بیت دوم، در آغاز مصراع دوم بیت سوم و در آغاز مصراع اول بیت یازدهم با آوای «وَه» به صورت مستقل و جدا از کلمه بعد.

در مصراع اول بیت هفتم هیچ اعرابی بالای «ولو» نیست، زیرا می‌توان از دو آوا استفاده کرد (آ و یا وَا) اما به یک دلیل من تلفظ «وَه» را ترجیح می‌دهم. اگر چه این حرف ربط در میان مصراع قرار گرفته اما چون بیان «آه» بعد از مصوت «آه» خوش‌آهنگ نیست، بنابراین آوای «وَه» در میان زیباتر است (به سلیقه من)، «که مر را و زمر آن را که علم دین طلبند»^۱

از شعر بگذریم و به سراغ اثر برویم که صفت اشکال‌های بیان، در تر است. تلفظ حرف ربط یا پیوندگ «وَه» وقتی دو واژه را به هم پیوند می‌دهد، چه مترادف و چه متضاد یا اسم و صفت یا قید و فعل یا هر دو واژه و ترکیب دیگر. بهتر این است که با آوای «آه» (O) بیان شود:

حسن وُ حسین، بیروز وُ بهرام، خسرو وُ شیرین، لیلی وُ مجنون، دشت وُ

۱. بعضی از شاعران و استفاده اشعار فارسی در سده‌های پیش از تهرلمی مانند مسدود تهرلی، نظراتان، دانی و حرف ربط «وَه» در آغاز مصراع یا بیت به صورت مستقل می‌رسیده و بسیار تلفظ می‌شد. مصراع، آنرا به صورت «وَه» تلفظ می‌کردند، مثل: او زره جلیل بر تخت بر بود و نظرا ولی این یازوا سالطست ه... بنابراین و ده استفاده به تفکیک از تهرلمی، بسیاری از قاصد از استفاده می‌کردند، و هرگز که در اغلب طول مای پس از قافیه، حتی در شروع و قطع شعر مایه، آنرا می‌زدند.

دمن- باغ و وراخ، شیر و پلنگ، سگ و گریه، موش و گریه، گل و گیاه، زن و مرد، یار و جوان، دختر و پسر، سیاه و سفید، تاز و غمزه، شنج و دلال، گل و بلبل، صبح و شام، شب و روز، بحث و جدل، عمل و نقل...

اعضای صورت: چشم و آبرو، لب و دندان، چشم و گوش، ریش و سبیل، سر و گردن...

اعضای بدن: دست و پا، سر و سینه، دست و دل، سر و پا، دل و قلوب، دل و جگر، چشم و آبرو، لب و دندان، دل و دماغ... و خلاصه هر دو واژه‌ای که بتواند در هر یونگی کنار هم قرار گیرد می‌تواند و بهتر است که با آوایی «آه» به هم وصل شود.

گاهی دو واژه را که می‌تواند دو فعل باشد متصل و پیوسته می‌نویسند، مانند: جستجو و گفتگو، که در اصل جست‌وجو و گفت‌وگو بوده است و باید به همین صورت هم تلفظ شود: گفتگو، جستجو، مانند: شست‌وشو (شست‌شو) و (گفت‌و)رو.

پس به‌طور معمول هر دو کلمه‌ای که در یک مجموعه و در کنار هم قرار بگیرد و رابطی میان آنها به‌وجود یابد «واژه رابط» را به‌صورت «آه» (O) بیان می‌کنیم. اما در مواردی که موضوع و محتوای کلام، اصرار در بر بسته و تکیه بر بیان کردن هر واژه به‌طور مستقل دارد، این فاصله می‌تواند تغییر کند. به‌طور مثال به این مسئله توجه فرمایید: کودکان در خانواده به‌ویژه در سال‌های اول زندگی نیازمند وجود حضور دو تکیه‌گاه قابل اعتمادند: پدر و مادر. معنی و مفهوم کلام ما را به طرف بیان کامل و مستقل هدایت می‌کند و گوینده آگاه بلافاصله درک می‌کند که باید به اعضای موضوع، روی این دو تکیه کند و نام پدر و مادر را مشخص و بر بسته اما نباید، پدر و مادر، در هماهنگی‌های مشابه نیز به همین صورت عمل می‌کنیم.

استفاده از کلمه‌های هم‌معنا و متضاد، در نوشته‌های علمی، بسیار کم و نادر

است و این ترکیب‌ها را بیشتر در نوشته‌های ادبی و فرهنگی در محلی وسیع گفته. از شعر گرفته تا رمان و داستان و حتی در گزارش‌های تحقیقی و پژوهشی و امثال آن می‌توان دید، که بیشتر برای روشن‌شدن مطالب و جهت فهم موضوع و شاید هم بیشتر لغات به بیرونی از رسم و شیوه‌های از گفتن و نوشتن و اغلب ناخودآگاه صورت می‌گیرد.

تند و تیز، پاک و پاکیزه، عدل و داد، تک و تنها، داد و قال، آت و آشغال...
 به صورت خود لعل، نشست و برخاست، رفت و آمد، لغت و رو لغت و رویداد، جشنوارا (جست‌وجو) و گفتگو (گفت‌وگو)
 نو لدا، امروز و فردا، دیروز و امروز، شب و روز، صبح و شام، ظهر و عصر، وقت و بی‌وقت...

دوان ضارح، سوز و گداز، گفت‌و‌خیز...

دو اصل مثبت و منفی، هست و نیست، بود و نبود، دار و ندار...

اسم‌صفت «ساخت» حرکت و بی‌حرکت، هرج و مرج، هارث و بی‌هارث، تار و مار، شل و ول، ساخت و پاخت، آس و لاش، شز و شوژ، لات و لوت، یول و یله، چای و چیله، کج و کوله...

آلهات متلفه، نور و روشنایی، مرگ و سوز، خورد و خوراک، صلح و حفا، غم و اندوه، درد و رنج، پاک و پاکیزه...

آلهات مضاده، خوب و بد، داشت و زیاده، چای و لایغر، عشق و نفرت، کوچک و بزرگ، ریز و درشت...

در جمله‌های تقابلی بی‌عمل که اغلب به صورت ضرب‌المثل در آمده،

آدم گداؤ این همه ادانگ من و انکار خداگ، ماؤ این حرف‌هاگ، هنرمت و این همه فروتنی گگ، این گوی و این میدانگ، این خط و این نشانگ و بسیاری نمونه‌های دیگر، که نشان می‌دهد بهترین شکل و طرز بیان، استفاده از آوایی داده می‌باشد.

اجاز، بفرماید اکنون به سراغ نوشته‌های مختلف و گوناگون برویم و حرف ربط یا پیوندک «و» را در آن جمله‌ها بررسی کنیم:

از کتاب‌های فارسی دبیرستان، متون ادب فارسی سال اول، ادبیات و علوم انسانی، درس ۳ «شعر در اسلام»:

«دین اسلام در سرزمینی ظهورکرد شعریور و شاعرین. قوم عرب در سخن و سخنوری بهره‌مند بود در سخن‌شناسی توانا بود و به شعر و شاعری قدر فراوان می‌نهاد شاعرانی که مقارن ظهور اسلام در جزیرهٔ العرب می‌زیستند، از اخصب شایانی بهره‌مند بودند و در نزد قوم خویش، گرانمایه و عزیز روزگار می‌گذاردند»

در این متن نوشته مصدرخا حکیمی، شعریور و شاعرین، سخن و سخنوری، شعر و شاعری، و گرانمایه و عزیز، ترکیب‌هایی است که با قراری که قبلاً معلوم کردیم با آوایی «آه» بهم پیوند خورده‌اند، ولی هرکجا که جمله‌ای تمام شده و جمله دیگری آمده است، با «و» به هم متصل می‌شوند.

یاز اگراف بعدی که از چند جمله و چندین ترکیب تشکیل شده است، قاعده دیگری را بر ایمان روشن و معلوم می‌دارد:

«بیادب عجاز، روح صحرا اسواج بیابان، نسیم‌های رنگزاران، دشت وادی‌ها، تاختستان‌ها، شپ‌ها، سہتاب‌ها، ستارگان، پرنندگان صحرائی، جنگ‌ها، صاعده‌ها، عشق‌های جوانان قیابل، دشت‌ها و سراب‌ها اسپ‌ها و نکابوها ...» (۱) اینجا همه، از آن مردم، شاعرانی بهره‌مند و بر توان ساخته بود که هنوز قصدهای آنان به ده‌ها زبان به گوش روزگار زمزمه می‌شود.

هنگامی که چندین واژه از نوع دستوری واحدی که در متن بیاید، بهترین شیوه این است که آنها را با «و» برایل (با از هم جدا کنیم، و آخرین تام یا واژه را با «و» به پایان برسانیم. این حرف ربط «و» قبل از آخرین واژه نشان‌دهندهٔ آخرین نام و پایان جمله است.

در این متن، نویسنده علاوه بر ویرگول از حرف ربط هم بهره‌گرفته و نام‌های آخر را با «ولوه» به هم پیوند داده (یعنی دشت‌ها و سراب‌ها و اسپها و نکایوها و...) این رویه، بیان را از زیبایی و یکپارچگی دور می‌سازد. بهتر بود به جای چند «ولوه» باز هم ویرگول گذاشته می‌شد یا به این صورت: ... عشق‌های جوانان قیابل، و دشت‌ها و سراب‌ها و اسپها و نکایوها و غیره... یکپارگی بیان می‌شد.

در اینجا یک نکته دیگر را هم بگویم و آن اینکه، در رانیدو که فقط صدا و بیان گرفته وجود دارد و خط و نوشته‌ای دیده نمی‌شود، علامت سجاوتندی چند نقطه، هیچ معنی و مفهومی ندارد. وجود چند نقطه، فقط در نوشته (که می‌توان آن را جدا) معنی پیدا می‌کند. به این معنی که مطلب و موضوع ادامه دارد یا می‌تواند ادامه داشته باشد. برای انتقال این مفهوم در رانیدو به جای چند نقطه، می‌توان چنین گفت: و غیره / و غیره / و امثال اینها / و مانند این... و کلمه‌ها یا مفاهیمی در این حد و معنی.

اکنون نوشته‌های دیگر، از همان کتاب، درس ۶ «ملاحظه‌اندازی» از عباس

اقبال:

«خبر از مردم لایبالی و بی‌مالات، هیچ‌کس نیست که پیش از خروج از خانه و قدم‌نهاندن در کوچه، لاف‌ل روزی یکبار خود را در آینه نبیند و وضع سر و لباس و کفش و کلاه خود را تحت مراقبت نیآورد و نواقص و معایب و بی‌نظمی‌ها و آشفتگی‌های هیئت ظاهر خویش را به شکلی ترمیم و اصلاح ننماید. چرا برای اینکه انسان ذاتاً خودخواه است و خود را از هیچ‌کس کمتر و بیشتر نمی‌شمرد و بر او بسی ناگوار است که با هیئت و اندامی تاسا و شکل و ریختی متفکر، در مقابل دیگران جلوه کند و دیگران در ظاهر او عیب و نقصی قابل سرزنش و خنده‌گیری ببینند و بر او بخندند».

نوشته عباس اقبال، چنانکه ملاحظه فرمودید، درست منطبق بر این اصل

بیان را تدبیری است که به آن رسیدیم یا داریم می‌رسیم؛ اینکه کجا از «وه» کجا از «ه» و کجا از «ه» (ویرگول) استفاده کنیم.

نویسنده فاضل حدود «۴۰ سال پیش» به اعتبار استعداد ذاتی خود و ترک درست از زبان (یا نوشتن زبان) این زیبایی را حتی به صورتی ناخودآگاه شناخته و به کار برده است. اما ترکان و نوشته بسیاری از نویسندگان این زمان، حتی نویسندگان رادیو هم، این توجه و دقت را کمتر می‌بینیم. گه در چنین مواردی، ویراستار یا گوینده، در صورت داشتن شغ و ذوق و آگاهی، باید بی‌دقتی نویسنده را جبران کرده، نوشته را اصلاح نماید و بیان را زیباترزی کند. اکنون به سطری دیگر از این نوشته توجه کنید:

«ممکن است آشنای کسی است (تاربا و مهم) و دور از قواعد فصاحت و بلاغت باشد».

در اینجا سه واژه با سه صفت برای آشنا آورده شده. زیبایی بیان حکم می‌کند که این سه واژه مربوط به تشارا پیوسته و یکسره اما کنیم. این پیوند با آوای «ه» بهتر صورت می‌پذیرد و پس از آن آوای «وه» و سپس ترکیب (فصاحت و بلاغت).

یک نکته مهم در اینجا این است که این سه واژه کوتاه و دوهمجایی است و به راحتی می‌توان یکسره و یا آوای «ه» هر سه را بیان کرد. اگر واژه‌ها پندهمجایی باشد و نتوان آنها را در یک ترکیب بیانی قرار داد، زیرا بیان آنها کندار و طولانی می‌شود. بهترین راه این است که از ویرگول و در آخر از «وه» استفاده کنیم. در بارالگراف بعدی قاعده دیگری را خواهیم شناخت.

«ذوق، تنها آن نیست که انسان، فریخته و دلشاده هر منظره زیبا و هر هیئت موزون و هر آهنگ دلنواز شود، بلکه یک درجه از ذوق سلیم هم آن است که انسان طبعاً از هر منظره زیشت و هر هیئت ناموزون و هر آهنگ تالان، تنفر و اشتزاز حاصل کند و آنها را با اگره و ناخوشی تلقی نماید. تا طبیعت به

ستی و زایشی نگراید و همیشه جویای زیبایی و رسایی و درستی باشد.^۱
 در این قسمت چون ترکیب‌های منظره زیبا، هشت موزون و آهنگ دلنواز، هر کدام با حرف اضافه «هره آمده» یعنی تکواض «هره» چهار تکرار شده (هر منظره زیبا، هر هشت موزون، هر آهنگ دلنواز) دیگر نمی‌توان به کمک «آه» آنها را به هم پیوند داد (تلاطمی در بیان، پس دور باقی می‌ماند. یکی استفاده از «وزه» و دیگر استفاده از «ورگول» و «وزه» برای آخرین ترکیب: ... فرشته و دلنواز هر منظره زیبا، هر هشت موزون و هر آهنگ دلنواز) و برای تکرار این ترکیب‌ها در حالت منفی نیز همین‌گونه باید عمل کرد. اکنون به نوشته‌های استادان و نویسندگان دیگر معاصر نگاه کنیم و آنها را بخوانیم. از دکتر یوسفی:^۲

استاد نشر، علاوه بر زبان‌های فارسی و عربی و ترکی و آلمانی که زبان مادری اوست، با زبان‌های فرانسوی و انگلیسی نیز آشنا است.
 در این متن، آلمانی را که توضیح «زبان سامری» در پی آن آمده، از زبان‌های فارسی و عربی و ترکی جدا می‌کنیم:
 «فارسی و عربی و ترکی» و «آلمانی که زبان مادری اوست»
 در این صورت مفهوم کاملاً ترک و منتقل می‌شود.^۳
 باز هم از دکتر یوسفی:^۴

عظمتی بلند، بیهودای روشن و دلپذیر، موی سپید و شمشاد آفرین، نگارهای
 تولاشگر و بیهودان، همراه با ستانی در رفتار و تأسی و سلاطینی در گفتار،
 تصویربر است از شاعر استاد فرانسائی، محمود فرخ».

۱. از برداشته‌های ترانه‌های «مجموعه‌ای از سده مایه‌زمن» ما در صفحات ۱۱۱ تا ۱۱۲، تهران، نشر، ۱۳۵۷.

۲. در «ترک و منتقل را با تامل» و «از ترکیب‌ها جدا کرده» برادر، روح اردبیلی و نقل است، ترک طلب و افشاد آن.

۳. از سده مایه‌زمن و صفحات ۱۱۱ تا ۱۱۲.

بازهم از دکتر موسی^۱

«چند سال از عمر محمود محمود فرخ^۲ به آموختن الفبا و قرآن و خواندن کتاب‌های موش و گربه و حسنین و علی و‌الدین و حسین تُرُود و نصاب‌الصیاب و گلستان سعدی گذشت.»

اگر در رسانه‌های مثل رادیو، چند سطر بالا را به همین شکلی که استاد نوشته است، علامت‌گذاری نکرده بخوانیم کاملاً و به‌طور شایسته و لازم، از فنون بیان و اصل زیبایی‌شناسی و انتقال درست مطالب با رعایت بهترین موسیقی و آهنگ بیان، بی‌روی نکرده‌ایم، ما باید برای انتقال درست این جمله‌ها با بیان مناسب و زیبا و حفظ آهنگ، کلام در «تقطعه‌گذاری» اعمال سلیقه کنیم، به این شکل:

«چند سال از عمر محمود به آموختن الفبا و قرآن، اکتی مکتشا و خواندن کتاب‌های موش و گربه، حسنین، علی و‌الدین، حسین تُرُود، نصاب‌الصیاب و گلستان سعدی گذشت.»

بعضی مواقع توسعه کاملاً توجه خواننده بیان و فنون گویندگی هست، و نکات لازم را رعایت می‌کند و ظرافت‌های گفتاری و زیبایی بیان را به‌کار می‌گیرد که در آن صورت کار گوینده راحت‌تر است، اما در گویندگی نکات و ظرایفی هست که هرگز در خط و نوشتار برای آن تشابه و علامتی وضع نشده است، در چنین مواقعی، گوینده به شرط داشتن آگاهی‌های لازم، صحن دارد برای حفظ زیبایی بیان، در تقطعه‌گذاری و استفاده از «آه» یا «وَه» یا «ویرگول» مختار باشد و اعمال سلیقه کند، مثل همین موردی که عرض شد.

بهر آن است که آموختن الفبا و قرآن را با کمی مکث و پس از آن با تلفظ «وَه» از بقیه جدا کنیم و سپس به جای چندین «وَه» از «ویرگول» به استفاده نماییم.

۱. از صدق مبرور و از بی‌تفاوتی سرافراز است. (ع)

بهتر آن است که دستور بیان و «فنون گویندگی و نویسنده‌گی برای رادیو» را همه دست‌اندرکاران این رسانه بیاموزند و با هماهنگی کامل همکاری کنند. برای تلویزیون هم رعایت همین اصول لازم است. بیان در رادیو و تلویزیون به یک اندازه اهمیت دارد.

نمونه‌های گوناگون نثر فارسی و درست و زیاده‌نویسی آن، بهترین الگو و بهترین نمونه برای ما است. استاد یوسفی‌تری سنجیده و حساب شده دارد، او می‌داند که زیاده‌نویسی چیست و با استفاده به‌جا از تشابه‌های تکرارگرا، توان انتقال معنی و ایجاد احساس و عاطفه را در نوشتار خود به بهترین شیوه دارد. «عزای سعدی دوستی مهربان است، صمیمی و شمشواری، بخشنده و بزرگواری، امید بخندان و بسیار دوست‌داشتنی. در برابر خداوند باید اضلاص داشت و سوز...»^۱

وقتی در چند جمله کوتاه که خود یک جمله بلند و کامل را می‌سازد هدف فعل صورت می‌گیرد برای استحکام و پیوستگی کامل اجزا، باید از آوایی ساده استفاده کرد.

نمونه‌ای دیگر از همین نوشته:

«در عالمی که هر موجود جاندار و بی‌جان، با سعدی در هم‌دلی و جوشش است و در لرزگویی، و اشیا و احوال و حرکات آنها، از نظر او پوشیده نمی‌ماند، سر در بوستان و دریاقتن اندیشه‌ها، تخیلات و پیام سعدی، محتاج است به فکری آماده و ذهنی حساس و بیدار».

در این نمونه جاندار و بی‌جان با هم پیوند نزدیک دارد و سه واژه هم‌دلی و جوشش و لرزگویی هم، همین‌طور. اما احوال و حرکات، هر دو مربوط به اشیا

۱. جهاد مطاوب سعدی در بوستان از چند اول معاد جمع‌بندی در تالیف‌های ترس آمد، است.

است. در اصل «اِشیا» و احوال اشیا و حرکات اشیا بوده که اشیاى دوم آن حذف شده است. «اِشیا» و احوال و حرکات آنها.

در بعضی موارد و در برخی از نوشته‌ها گوینده معتبر است که از دو آوای «ا» یا «و» هر کدام را که بهتر بداند اختیار کند. البته باید توجه داشت که حفظ توازن و فرجه‌ای هم که نویسنده در اثر خود به کار برده لازم است. در این نوشته سرز ابوالقاسم فراهانی که از کتاب‌های فارسی سال دوم دبیرستان برداشته شده این مورد وجود ندارد.

«نامه‌نامی که ناقص مشک تر و نخط خط دلیر بود. در بهترین وقتی و خوش‌ترین وجهی رسید و ساعت خاطر را رنگ باخ بهشت و موسم اردیبهشت ساخت...»

...بلی رسیدن این قاصد و رساندن این کالبد. بعد از عهد بعد و قطع امید. فرجه بعد از شدت و فرجه بعد از سخت بود و خاطر پریشان را با همه آشفتگی پندان شاد و شگفتگی داد که... نمودبالله اگر شده‌ای از این معنی به آسمان رسد و فکر انتقام کند.

در جاهایی که علامت فتحه و ضمه گذاشته شده تکلیف روشن است. ولی در مواردی که «واو» بدون اعراب است گوینده می‌تواند خود انتخاب کند. پس از پایان هر جمله و در شروع جمله بعدی بهتر است از «و» استفاده کنیم و در مواردی که حذف فعل صورت گرفته از «ا» البته به شرط آنکه جمله کوتاه باشد.

و بلا از همان کتاب «ابراهم انعم» از تذکره الاولیاء
 «آن سیرخ ناف یقین، آن گنج عالم عزلت. آن گنجینه اسرار دولت. آن پرورده لطف و کرم، ابراهیم انعم سر صدالله‌علیه. شقی وقت بود و صدیق روزگار. و در انواع معاملات و امتناف مطابق، حقی تمام داشت. و قبول همه بود و بسی شایخ دیده بود.»

«قل است که از ابراهیم پرسیدند که: «از چیست که خداوند تعالی فرموده است، آدمیتی آشتی‌ناپذیر نگم. می‌خوانم و اجابت نمی‌آید» گفت، «از پیر آنکه خدا را، تعالی و تقدس - می‌داند و طاعتش نمی‌دارید، و رسول وی را می‌شناسید و طاعت سنت وی نمی‌کنید، و قرآن می‌خوانید و بدان عمل نمی‌نمایید، و نعمت می‌خورید و شکر نمی‌گویید، و می‌دانید که بهشت آرامش است از برای مطمان، و طلب نمی‌کنید، و دوزخ آفریده است از برای غامبان، با سلاسل و اشغال آتشین، و از آن نمی‌ترسید، و نمی‌گریزید، و می‌دانید که شیطان دشمن است و با او عدولت نمی‌کنید، و می‌دانید که سرگ هست و ساختگی مرگ نمی‌کنید، و پدر و مادر و فرزندان را در خاک می‌کنید و از آن عبرت نمی‌گیرید، و از عیب‌های خود، دست نمی‌دارید و همیشه به عیب دیگران مشغولید کسی که چنین بود، دعای او چون به اجابت پیوندد؟ این همه تعطل، از آثار صفت صبور، و رحیمی است و موقوف، روز جزا است.»

در این متن، برای ارزش‌گذاری هر جمله، (هر چند کوتاه) و طرح سائیل مختلف و پاسخی که به آنها داده می‌شود، بیشتر از آوایی «و» استفاده می‌کنیم. به اضافه آن که معمولاً بعد از هر فعل و در آغاز جمله بعدی، حتی به صورت مبتدأ و ضمیر، بهتر این است که «و» آورده شود. اما هر گجا که دو یا سه واژه پیوسته و به هم مرتبط آمده، با آوایی «اه» وصل کردیم.

اکنون به چند نمونه دیگر توجه کنید، این نمونه‌ها از کتاب «ایران را از یاد نبریم و به دنبال سایه همای» از دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن است:

«... نظم و استحکام و عقل جماعت انگلستان، برکاری و تضباط و صنعتگری مردم آلمان و آرامش و نظافت و امنیت سوئیس، بهترین نمونه‌گویندگی به همین صورت است؛ یعنی پیوسته‌خواندن مشخصات سوزناهی هر یک از جوانج.

«در رشته‌های گوناگون، ادبیات و تاریخ و ایران‌شناسی و بهداشت و آیین

دوستیابی و آبروی و طباخی و خاطرات جنگ و اتم و عرفان و غیره...
 اهزای این جمله هیچ‌گونه نجاس و همبستگی باهم ندارند الا نظر
 نویسنده هم چنین است. بهترین پیشنهاد این است که همه را با ویرگول به هم
 پیوند دهیم و قبل از حرف «و» بگذاریم:
 «در رشته‌های گوناگون: ادبیات، تاریخ، ایران‌شناسی، بهداشت، آیین
 دوستیابی، طباخی، خاطرات جنگ، ادب عرفان و غیره...
 مثالی دیگر:

«سختوش و سالی‌ها، هوس‌ها، نداشت‌ها و صورت‌هایی است»
 که بهترین بیان به همین صورت است.
 اما در این جمله:

«درهه این کشورها اگر کارخانه و دود و بوی و بخار هست، سوزه و
 کتابخانه و تئاتر و دانشگاه، تیز هست»
 که بهترین شیوه گویندگی در این جمله، خواندن یک‌سره و یک‌تقس هر
 قسمت آن، با استفاده از «آه» است.
 «بزرگترین مردان و پست‌ترین مردان، در این آب و خاک پرورده
 شده‌اند»

در چنین مواردی که دو صفت برای یک موصوف آمده ولی موصوف
 (مردان) هر بار تکرار شده است، حتماً باید با «و» خواند، ولی اگر موصوف
 یک‌بار آمده بود، یعنی باز دوم آن حذف شده بود، با «آه» زیباتر می‌شد:
 «بزرگترین و پست‌ترین مردان»

در چند جمله متن زیرین به علالت «و» و «آه» دقت کنید و دلیلش را
 دریابید. این نمونه خوبی است:

«... در دم شکفته می‌شود و قیافه خاضع و خندان و ذلیل، به خود می‌گردد و
 شایسته خود را از هم می‌گشاید و جمع می‌کند و کلاه از سر برمی‌دارد و آن را

به سینه می‌چسبند و خم و راست می‌شود و هر چه خلوص و نرمی و پندگی دارد در نگاه خویش گریه می‌کند و صدای خود را مضمی می‌سازد و عبارتهای شیرین و گوشنواز بر زبان می‌آورد.

حالا به این جمله توجه کنید. از همان مجموعه:

«گناه بگریخت و گناه بختند و گناه کف بزند و گناه پشنگ و دندان به همدیگر نشان دهند گناه بهترند» اما نشان کنند و همواره به کار خویش مشغول باشند.

بعضی وقتها نویسنده به روزه کاری‌های گویندگی و فن بیان توجه کافی ندارد. در چنین مواقعی گوینده آگاه باید از فنون بیان و نکته‌های آموخته خود استفاده کند و متن نویسنده را برای رسیدن به بهترین شیوه بیان، ویرایش کند (بدون درهم ریختن اساس متن و فقط در همین اندازه). مثلاً در جمله‌های بالا «وژه‌های اضافی را بردارد و به جای آن ویرگول بگذارد.

«گناه بگریخت، گناه بختند، گناه کف بزند، گناه پشنگ، و دندان به همدیگر نشان دهند و گناه بهترند، اما نشان کنند.» و همواره به کار خویش مشغول باشند.

که می‌توان جمله آخر (و همواره به...) را به عنوان نتیجه‌گیری نهایی از جمله‌های قبل (با آوردن «وژه») جدا کرد و با این‌کار بر آن تأکید نمود. به سختی درباره‌ی شاهنامه فردوسی از حیث بعضای توجه کنید:

«... ضوی و روش هر یک از، ضرمدندی و ضاموشی و شجاعت و سزوه‌جویی و سبک‌سری و شورایی و بی‌اعتنایی و نام‌آوری... چنان آشکار است که گوئی شخصی با آنان هم‌عصر و یار و آشنا بوده است.»

اول ببینیم آیا می‌شود این صفت‌ها، ترکیب‌ها و واژه‌ها را، دوتا دوتا کنار هم و در یک مجموعه قرار داد... که نمی‌شود. پس بهترین راه برای بیان بهتر این است که آنها را با ویرگول از هم جدا یا بهتر بگوییم به هم وصل کنیم. جز اولین ترکیب (خوی و روش) که باید با «و» خوانده شود، بقیه صفت‌ها را با ویرگول می‌خوانیم و قبل از نام‌آوری «وژه» می‌گذاریم. ولی به جای چند نقطه در

نوشتند که در رانبر معنی و مفهومی ندارد، کلمه «و» غیره» جواب‌گویی نظر نویسنده است و پس از آن، «هم‌عصره» را هم می‌نویسیم از بار و آشنا جدا کنیم. پس:

«خوی و روش هر یک از خردمندی، خاموشی، شجاعت، سزده‌جویی، بیگسری، خودرایی، بی‌اعتنایی، نام‌آوری و غیره چنان آشکار است که گویی شخص با آنان هم‌عصره و بار و آشنا بوده است.»
در نوشته زیر از استاد یضایی، جمله‌هایی هست که توانایی بهترین نحوه گویندگی و بیان مطلوب را در خود دارد:

«دلاوری و بزرگواری و بزدان‌پرستی رست، خردمندی و آهستگی و بردباری گوید. خیرسری و خودرایی طوس، نادانی و خودکامگی کیکاوروس، پاک‌نهادی و شرم سیاروش، کین‌توزی و استقامت افراسیاب، وفاداری و یختگی پیران، نام‌جویی و گستاخی بوزن، شجاعت و ناپختگی سهراب، بدآموزی و ناپاکی سودابه، ملازمت و پاکدلی گوی، پاک‌نهادی فرود، دلبری و مهرجویی بهرام، بزرگ‌منشی استبداد و صدها تن دیگر با صفاتی خاص...»

اکنون به سراغ آثار کلاسیک برویم و سری به چند کتاب بزنیم. این مطالب از کتاب‌های فارسی دبیرستان گرفته شده است.
در تشریح این گونه کتاب‌ها (کتاب‌های کهن و کلاسیک)، کمتر اجازه دخالت داریم و بهتر این است که همان‌گونه که نوشته شده است خوانده شود. البته اصل زیاده‌خواهی را هم نباید فراموش کرد. باید متذکر شوم که علامت‌گذاری‌ها به تشخیص و سلیقه من است. ولی در بیشتر موارد جز این هم راهی نیست:
از تاریخ بیفتی، سنگ و زبر؛

«... این بوسهل مردی امامزاده و، محتشم و، هاشم و، ادیب بود اما شرارت و زحارنی در طبع وی مؤکد شده و لا یدیل الخلق الیه و با آن

شرارت دلسوزی نداشت و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و بهار، بر چاکری خشم گزینی و آن چاکر را لت زدی و فرو گزینی. این مرد از کراته بیستی و فرصتی بیستی و تضرع کردی و آلتی بزرگ بدین چاکر رساندی. و آنگاه لایق زدی که فلان را من فرو گزینم و اگر کرد دیدم و پیشیدم و خرمندان دانستندی که نایبان است و سری می‌چنانیدندی و پوشیده خنده می‌زدندی که وی گزافگوی است.

همان‌طور که اشاره شد، علامات‌گذاری‌های «و» یا «و» به انتخاب و سلیقه من است. اگر شما شکل زیباتر و بهتری تشخیص دادید، در خواندن مختار هستید.

از کیمیا سعادتمند امام‌محمد غزالی در شناختن نفس خویش:

«... پس ترا حقیقت خود طلب باید کرد تا خود تو چه بسیزی و از کجا آمدی و کجا خواهی رفت؟ و قدرین منزلگاه به چه‌کار آمده‌ای؟ و ترا از بهر چه آورده‌اند؟ و سعادت تو چیست و در چیست؟ و شقاقت تو چیست و در چیست؟ و این صفات که در باطن تو جمع کرده‌اند، بعضی صفات سوزان و بعضی صفات دنگان، و بعضی صفات دیوان، و بعضی صفات فریشتگان است. تو از این جمله کدامی؟ و کدام است که آن حقیقت گوهر توست؟ و دیگران غریب و غاربت‌اند که چون این ندانی. سعادت خود طلب توانی کرد. چه هر یکی را از این، غذای دیگر است و سعادت دیگر است. غذای سوز و سعادت وی در خوردن و هفتن و گشتن‌کردن است. اگر تو سوزی، بهد آن کن تا شب و روز کار شکم و شهوت راست داری و غذای دنگان و سعادت ایشان، در دریدن و زدن و گشتن و چشم‌زدن است. و غذای دیوان سرانگیختن و مکر و هیلت‌کردن است. اگر تو از ایشان، به کار ایشان مشغول شو تا به راحت و نیکبختی خویش رسی و غذای فریشتگان و سعادت ایشان، مشاهدت جمال حضرت ألوهیت است. و آن شهوت و خشم و صفات بهایم و سیاح را به ایشان

راه نیست. اگر تو فرشته گوهری در اصل خویش، جهد آن کن تا حضرت
 آلودگی را بشناسی و خود را به مشاهدت آن جمال راه دهی...

از بهارستان جامی، بخشندگی

«عالم را برسدند که فی الحال یک گوسفند بکشت و بیخت و پیش من
 آورد... بخوردم و بگفتم...»

جمله‌های کوتاه با فعل‌های ساده را با «آه» بخوانیم بهتر. خویش‌آهنگتر و
 زیباتر است.

از تذکرةالاولیای عطار نیشابوری، حلاج:

«آن قیل‌الله... فی سبیل‌الله... که هم در غایت سوز و اشتیاق بود و هم در
 شدت لهب فراوانست و بی‌قرار و شوریده روزگار بود و عاشق صادق و
 پاکباز و بیهی عظیم داشت و ریاضتی و کرامتی عجیب و عالی‌همت و
 عظیم‌قدر بود و او را صفای بسیار است به القاطبی مشکل در حقایق و اسرار
 و معارف و معانی و صحبتی و فصاحتی و بلاغتی داشت که کسی نتوانست
 دانی و نظری و فراسی داشت که کسی را نبود و اغلب در کار او ایا کردند و
 گفتند او را در تصوف قدمی نیست مگر ابو عبدالله شریف و شبلی و ابوالقاسم
 قشیری و صهیب‌الله...»

«قل است که درویشی در آن میان از او برسد که «عشق چیست؟» گفت:
 «امروز بی و فردا و پس‌فردا، آن روزش بکشند و دیگر روز بسوختند و
 سوم روزش به باد دانند، یعنی عشق این است.»

و سرانجام از گلستان سعدی، از مقدمه:

در این نمونه فقط از تر سعدی استفاده می‌کنیم و از آوردن اشعار و ابیات
 به دلیل آنکه در بیان آوازی «وه» یا «وه» تابع قاعده وزن شعر هستیم و در بیان آن
 تردیدی نداریم، می‌نویسیم:

صفت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر انورش

مزد نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود مدتی حیات است و او چون برمی‌آید
مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و او بر هر نعمتی شگرتی
واجب است.^۱

«باران رحمت بی‌سایب همه را رسیده و خزان نعمت بی‌درختش همه جا
گشیده. برده ناموس پندگان به گناه فاحش ندرد. و وظیفه روزی به خطای منکر
گزیده».

«فرش باد صبارا گفته تا فرش زمین بگسترده و پایه ابر بهاری را فرموده
تا بنات نبات در مهد زمین بیروزد درختان را به خلعت نوروزی قنای سبزوری
(سبز و زرد) در بر گرفته و انتقال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر
نهاده. عصاره تالی به قدرت او شهد قایق شده و نعم خرمایی به تربتش نخل
باسق گشته».

«در خیر است از سرور کائنات و مفضل موجودات و رحمت عالمیان و
صفت آدمیان و تنه دور زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم».^۲
«که یکی از پندگان گفته‌کار بریشان روزگار. دست اثابت باید اجهت. به
درگاه حق. جل و علا بر دارد. ایزد تعالی در او نظر نکند. بارش بخواند. بار
اعراض کند. دیگر بارش به تضرع و زاری بخواند. حق سبحانه و تعالی فرماید:
(یا ملائکتی هندستحیت من عبیدی ولیس له شری فقد شفقت لهما دعوتش را
اجابت کردم و امیدش بر آوردم که از بسیاری دعا و زاری پسته همی شرم
دارم».

۱. علت انصاف آری، بر پندردن جمله است و این به دلیل آنکه فعل است. حذف شد،
از در هر جمله یکبار با آواز او، هم بر تون آن را بیان کرده به شدت گفته، و حفظ ریتمی و
دوستانگی کلام. صدی بستر طوط

۲. در چنین، دلخواه بود است با زار، درک. در دتا در میدان و صورتی به به است در بیان
نرت

«عاکفان کعبه جلالتش به قصیر عبادت معترف کند ما عبدناک حق عبادتک، و اصفان سیله چشایش به تحتر مستوب کند ما عرفناک حق معرفتک».

یکی از صاحبان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و او در بحر مکاشفت مستغرق شده. آنکه که ازین معاطت باز آمد، یکی از یاران به طریق ابطاف گفت: ازین بستان که بودی ما را چه نفعه کرامت کردی؟ گفت به خاطر دانستم که بیون بدرضت گیل رسم دانستی بر کسم هذابه اصحاب را، بیون بریدم بوی گلم بستان مست کرد که دانستم از دست رفتم».

«ذکر جمیل سعیدی که در اقواء عوام افتاده است، و صحبت سختش که در بسط زمین رفته، و نصب الجیب حدیثش که همچون شکر می‌خورند، و رفقه متناشش که بیون کافه زر می‌برند، بر کمال فضل و بلاغت او حاصل توان کرد، بلکه خداوند بیهان، و قطب دایره زمان، و قائم مقام سلیمان، و ناصر اهل ایمان، شاهنشاه معظم اتابک اعظم مظهر الدنیا و الدین ابوبکرین سعیدین زندگی (صلی الله تعالی فی ارضه رب ارضی عنه و ارضه) به عن عنایت نظر کرده است، و تحسین بلیغ فرموده، و ارادت صادق نموده، لاجرم کافه انام، خاشته و عوام به محبت او گردیدند که: (الناس علی دین ملوکهم)».

«یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم، و بر عمر تلف کرده تأسف می‌خوردم، و سنگی سراجیه دل به العالی آپدیده می‌سپتم، و این بیت‌ها مناسب حال خود می‌گفتم»:

«بعد از تأمل این معنی مصلحت آن دیدم که در تئیمین عزالت نشینم، و دامن صحبت فراخود بینم، و دفتر از گفته‌های پیرشان بشنوم، و منبهد پیرشان نگویم».

«تا یکی از دوستان که در کجاوه اتیس من بودی و در حجره مجلس، به رسم قدیم از در درآمد، بستان که نشاط ملاحظت کرد و او بساط ملاحظت

گسترده هوش نگفتم و سر از زانوی عهد بر نگرفتم. رنجیده نگه نکردم و گفتم:

کسی از متعلقان منش بر حسب واقعہ مطلع گردانید که فلان عزم کرده است و نیت جزم، که بخت عصر معتکف نشیند و خاموشی گیرد. تو نیز اگر توانی سر خویش گیر و راه مجاہدت پیش. گفتا: به عزت عظیم و صحبت قدیم که دم بر نیارم و قدم برنذارم. مگر آنکه که سخن گفته شود بر عادت مألوف و طریق معروفه که آرزوم دوستان سهلاست و کفارت یمن سهل، و ضلالت راه صوابست و از و نفس رای اولوالالباب. ذوالفقار علی در نیام و زبان سعدی در کام.

«فی الجمله زبان از مکالمه او درکشیدم. قوت ندانستم و روی از معادله او گردانیدم مروت ندانستم. که باز موافق بود و ارادت صادق.

چه حکم ضرورت سخن گفتم و تفریح کنان بیرون رفتم. در فصل ربیع که صولت برد آوریده بود و از اوان دولت وارد رسیده.

عشپ راه به بوستان یکی از دوستان. اطاق بیت افتاد. موضعی خوش و خرم، و درختان در هم، گفتمی که خردمینا بر خاکش ریخته و بقصد لریا از تارکش آویخته.

«یامداندن که خاطر باز آمدن بر رای تشنن غالب آمد. دیدمش دانی گل و ریحان و سنبل و خیمران فراهم آورده و (او) آهنگ رهیج کرده. گفتم: گلستان را چنان که دانی خای، و عهد گلستان را وفایی نباشد. و حکما گفتند: هر چه نیاید، دلبستگی را نشاید. گفتا: طریق چیست؟ گفتم: برای تزهد ناظران و (او) فصحت حاضران. کتاب گلستانی توام تصنیف کردن. که باد خزان را بر روی او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ریعیش را به طیش خریف مبدل نکند.

فکر می‌کنم دیگر نمونه‌های قدیم و جدید از تر فارسی ادبی و غیر آن، کافی

باشد. هر یک از این نمونه‌ها می‌تواند الگویی برای گویندگان جوان و سایر علاقه‌مندان قرار گیرد. ذکر این نکته را لازم می‌دانم که بعضی از مواردی را که به عنوان نمونه آوردم می‌تواند قاعده و قانونی برای زیباخوانی، انتقال مطلوب معنا و گویندگی درست باشد. در بعضی موارد دیگر هم می‌توان اعمال سلیقه کرد. ولی از توجه به کل آنها می‌توان به قاعده و دستوری رسید:

اول- در بیان ترکیب‌های دوواژه‌ای و سه‌واژه‌ای و به ندرت چهارواژه‌ای بهتر است این ترکیب‌ها را با «آه» به هم مربوط و متصل کنیم. پیوند آنها به این گونه، البته به شرط آنکه واژه‌ها کوتاه باشند، زیاتر است.

دوم- اگر کلمه‌ها یا واژه‌ها چند تا بود و می‌شد آنها را دوتا دوتا یا حتی سه‌تا سه‌تا جدا و ترکیب کرد، بهتر است این ترکیب‌ها را با «آه» به هم پیوند دهیم و به ترکیب‌های بعدی متصل کنیم. اگر در مجموع، دو ترکیب تشکیل می‌شد، آن دو ترکیب را با «و» و اگر چند ترکیب بود، آنها را با «و» و «و» و «و» آخرین ترکیب یا مجموعه را با «و» بیان می‌کنیم.

سوم- هر کجا که جمله یا فعل به پایان می‌رسد، در شروع جمله بعدی «و» می‌آید. مگر آنکه جمله‌ها کوتاه یا تک‌فعلی و از نظر معنی کاملاً به هم پیوسته باشد، یا یکی از فعل‌ها حذف شده باشد که در این صورت می‌توان از «آه» استفاده کرد. اگر پس از هر فعل، بلافاصله واژه گفت باید آن را با «آه» جدا می‌کنیم.

تکیه در زبان فارسی

۱- تکیه هجا

در بیان فارسی و در کار گویندگی، به نگاهی برمی‌خوریم که دستور زبان نویسان (دستوربان) یا به آن توجه کافی نکرده‌اند و یا اگر کسانی مانند زبان‌شناسان به آن پرداخته‌اند، اغلب با تاهای اختصاصی و گاه علمی و اندر نتیجه گنج‌کنده‌برای غیر اهل آن) و بیشتر از دیدگاه زبان‌شناسی بوده است و نه برای فن بیان و گویندگی.

یکی از این نکات که برای گوینده، دانستن و رعایت آن لازم و واجب است، تکیه یا گویندگی است.

در معنی تکیه و تعریف این اصطلاح، در کتاب مبانی زبان‌شناسی آقای ابوالحسن نجفی چنین می‌خوانیم:

«تکیه عبارت است از برجسته کردن آوایی قسمتی از کلام (عمولاً هجا) نسبت به قسمت‌های دیگر همان کلام، یا در تقابل با کلام دیگر»
و در کتاب وزن شعر فارسی دکتر خاطری آمده است:

«وقتی کلمه یا عبارتی را تلفظ می‌کنیم همه هجاهایی که در آن هست به یک درجه از وضوح و برجستگی ادا نمی‌شود، بلکه یک یا چند هجا برجسته‌تر است. همین برجستگی خاصی یکی از اجزای کلمه در یک سلسله

اصوات ملغوظ، موجب می‌شود که حدود فواصل هجاها را تشخیص بدهیم و هر یک از کلمات جمله را جداگانه ادراک کنیم. این صفت خاص بعضی از هجاها را که موجب انفکاک اجزای کلام از یکدیگر است در فارسی تکیه کلمه یا به اختصار تکیه می‌خوانیم.^۱

اجازه بفرمایید تعریف تکیه را از کتاب «آوانتاسی» دکتر علی محمد حق شناس هم بخوانیم:

«تکیه از نظر تولید از ترکیب مختصه‌های تغییر در فشار هوا، اختلاف درجه زیر و بمی، و تفاوت در گشتش و اکثالی حاصل می‌شود و از نظر شنیداری به رسایی بیشتر تعبیر می‌شود. در امتداد زنجیره آوایی، دسته گسترده‌گی هجاست که خود ممکن است تشکیل یک واژه تک هجایی بدهد یا چیزی از یک کلمه چند هجایی باشد. در هر زنجیره آوایی آن هجا را که نسبت به هجاهای پیرامونش با درجه بیشتری از مختصات فوق تولید می‌شود، هجای تکیه می‌گویند.»

«تکیه پدیدهای نسبی است. به این تعبیر که در رابطه با گویندگان [سخن‌گویان] مختلف، بلند یا آهسته سخن گفتن، یا جایگاه هجای تکیه بر در زنجیره گفتار، درجه رسایی تکیه تغییر می‌کند. با این همه در یک زنجیره گفتار که در تولید آن عوامل بالا ثابت و بی‌تغییر فرض شده باشد، پارامی از هجاها نسبت به هجاهای پیرامون خود رساتر شنیده می‌شوند.»

سایر استادان ادبیات و زبان شناسی هم تقریباً همین تعریف‌ها را درباره تکیه دارند.

با این تعریف‌ها لازم است قبل از بحث درباره تکیه، کمی هم از هجا صحبت کنیم.

۱. بدان نام ما با اصطلاح فاعول هم‌رود دارد.

دکتر خاقلی در «وزن شعر فارسی» با توجه به این که می‌گوید تعریف دقیق و کامل هجا آسان نیست. اتابه اختصار توضیح می‌دهد:

«گفتار عبارت است از یک سلسله از اعانات صوتی متوالی که یایی به گوش شنونده می‌رسد. اما شنونده در این سلسله قطعاتی تشخیص می‌دهد که به منزله حلقه‌های متصل زنجیر است. این حلقه‌ها را هجا یا شطّح Sylable می‌خوانیم.»

«هر هجا از دو حرف یا بیشتر تشکیل می‌شود که از آن میان یک حرف مرکز یا رأس هجاست و حرف‌های دیگر تابع آنند این حرف مرکزی غالباً مصوّت است.»

و در «کمیت هجاها» می‌گوید:

«هجا که بنای وزن شعر فارسی بر آن است از حیث کمیت دو نوع دارد که یکی را هجای بلند و یکی را هجای کوتاه می‌خوانیم.»

«در همه زبان‌هایی که بنای وزن آنها بر کمیت هجاها است همین دو نوع وجود دارد و همیشه مقدار هجای بلند دو برابر هجای کوتاه است. علت آنکه میان انواع هجا در همه زبان‌ها نسبت ۶ به ۲ وجود دارد. شاید این است که این نسبت ساده‌ترین نسبت‌های ریاضی است و در اصوات ملقوظ که حدوث آنها به وسیله آلات دقیق، مانند آلات موسیقی انجام نمی‌گیرد. صفت نسبت‌ها مشکل‌تر و ادراک آن نسبت‌ها به وسیله سمع دشوارتر است و ناچار به ساده‌ترین نسبت‌ها اکتفا باید کرد.»

ابوالحسن نجفی هم «تعریف هجا را بسیار مشکل و تقریباً ناممکن می‌داند» و تعریف آن را در هر زبانی متفاوت می‌خواند و تنها به تعریف صوتی هجا اکتفا کرده می‌گوید:

«هجا از ترکیب یک مصوّت با یک یا چند صامت به وجود می‌آید بنا بر این تعداد هجاها به تعداد مصوّت‌ها است در هر عبارت هر مقدار مصوّت باشد همان مقدار نیز هجا هست.»

ابوالحسن نجفی در جدولی چهارا به ۶ نوع تقسیم می‌کند. ولی در حقیقت این ۶ نوع، تقسیماتی است که از همان دو نوع بلند و کوتاه، دکتر خانلری گرفته شده که در فصل تقطیع شعر به آن خواهیم پرداخت.

تعریف هجادر کتاب دستور زبان فارسی دکتر محمد علی اسلامی چنین است: «هجا، پیش از این دربارهٔ حروف گتیم؛ حروف فارسی همگی ساکن و خاموشند و با کمک حرکات یا حروف مصوت (اصوات) که عبارت از این شش علامت هستند «**اَ اِ اُ**» آنها را تلفظ می‌کنیم.»

«اکثون می‌گویم و اثر به هم پیوستن حروف بی صدا (اصوات) و صدا دار (مصوت) هجا به وجود می‌آید و آن با یک جریان صوت حاصل می‌گردد»

ملاحظه می‌فرمایید که هجا در زبان فارسی از نگاه زبان شناسان و ادیبان متفاوت است. یکی آن را تعریف تاشدنی و مشکل، دیگری کسی مشکل و سومی آسان می‌داند ولی همه در یک چیز اتفاق نظر دارند که از یک تا چند حرف بی صدا و یک حرف صدا دار، یا از نظر آوایی، از یک واکه و یک یا چند همخوان تشکیل شده که با یک جریان بازمی‌باز می‌شود.

برای بیشتر شناختن هجا، سری هم به کتاب آواشناسی زبان فارسی نوشته دکتر بداهه نمره می‌زنیم:

«هجا در زبان فارسی عبارت از یک رشته آوایی پیوسته است که از یک واکه و یک تا سه همخوان تشکیل می‌یابد. منظور از رشته آوایی پیوسته آن است که اجزای سازندهٔ هجا طی یک فرایند تولیدی بدون مکث، تولید می‌گردند. واکه به منزلهٔ مرکز یا هسته یا محور هجاست و همخوان در حکم حاشیه یا دایرهٔ آن است. این که می‌گویم واکه مرکز هجاست بدون سبب است که اولاً موجودیت هجا بستگی به وجود واکه دارد زیرا اگر واکه را حذف کنیم دیگر هجایی باقی نمی‌ماند. در صورتی که می‌توان از یک هجا یک تا دو همخوان را حذف کرد بی‌آنکه به موجودیت آن لطمه‌ای وارد آید.»

به این ترتیب در ساختمان صوتی یک زبان ابتدا باید به تحلیل واج‌ها (واکه و همخوان یا به تعریفی دیگر صوت و حسات) و سپس هجاها و پس از آن واژه‌ها پرداخت. به این ترتیب واژه یا کلمه از یک یا چند هجا تشکیل یافته است.

ساختمان و تعریف هجا مانند همه اجزا و ترکیبات دیگر در هر زبانی ویژه همان زبان است. بنابراین می‌تواند در بعضی زبان‌ها، تعریف آن مشکل باشد. که ربطی به زبان فارسی که دارای وزن و آهنگ هجایی است ندارد. زبان فارسی به دلیل داشتن همین ویژگی، زبانی آهنگین و خوش نواست و در شنیدن بیان کامل و طبیعی زبان فارسی، به راحتی می‌توان، آواها یا واج‌ها را تشخیص داد. در نتیجه در چنین زبانی درک هجاها و تعیین عدد و سرز آن کاری مشکل نیست. به طوری که حتی در کودکان زبان‌ها، کودکان آن را به شکل بخش کردن کلمات می‌آموزند. اشتناقت هجا به همین مقدار برای گویندگان کافی است. در فصل وزن شعر باز هم از هجا که رکن اصلی وزن شعر فارسی است صحبت خواهیم کرد. اکنون به گفتگوی قبلی (کوبه، یا تکبیه) بازگردیم. دکتر خاتلوی «در کتاب وزن شعر فارسی» درباره موضوع و جای تکبیه در کلمات فارسی می‌گوید:

«درباره تأثیر و دخالت تکبیه در ساختمان صوتی کلمات فارسی تا کنون در این زبان بحثی نشده است^۱ و نخستین بار نگارنده این کتاب در «تحقیق انتقادی در عروض فارسی» از این مطلب ذکری به میان آورد.»

«... اما چنانکه گفته شد، زبان شناسان اروپایی این معنی را مورد تحقیق قرار داده و اخیراً نیز یکی از دانشمندان آمریکایی طیف مطالعاتی در این باب بحث کرده است.»

۱. اساساً تا زمان چاپ کتاب که سال ۱۳۵۵ م. در آن بود است.

دکتر خاتلری در کتاب وزن شعر فارسی به چند فائده کلی دربارهٔ تکیه در کلمات فارسی اشاره دارد که آن را با ذکر نمونه و توضیح بیشتر در اینجا می‌آوریم:

اسم به‌طور کلی آنچه اسم در زبان فارسی داریم، تکیه آن در آخرین هجاست. (توضیح آنکه اگر کلمه‌ای یک هجایی باشد چه کوتاه، چه بلند و چه کشیده خود دارای تکیه است، مثل: گل، سر، گل، آب، باد، پند، دست، دور و مانند)

اسم نام مانند: کتاب، تهران، شیوه، اقیانوس، درخت، اسب و خورشید که به ترتیب: تکیه... وزن... (م... ت... و... ر... و... است) و... شید (هجاهای پایانی کلمه، با آخرین هجای کلمه) تکیه بر هستند و بر همین سؤال است اساسی دیگر مثل اسم ذات مانند: مرد، زن، پسر و گوسفند و اسم معنی مثل: هوش، سفیدی، سیاهی، کوشش، راستی و خرد که همه در آخرین هجای کلمه تکیه می‌گیرند.

اسم در حالت تکرار، با مفرد اضافه کردن «ی» در آخر اسم مثل: مردی (یک مرد)، کنایی (یک کتاب)، سیاهانی، کشیدای و مانند آنها هیچ تغییری در تکیه هجا نخواهد داشت و تکیه در آخرین هجا خواهد بود.

«او مردی دانشمند بود».

«دیروز کنایی خطی خریدم».

«سیاهانی بی‌آب و علف بر سر راهش بود».

«کشیدای با خط سیخی در موزه دیدم».

اما همین «ی» وقتی در حالت نسبت باشد هم محل تکیه هجا تغییر

می‌کند، هم معنی دیگری می‌گردد مثل:

«مردی» به معنی کیفیت مرد بودن، مردانگی، «مردی زاننده» در ضمیر

پرس، یا «عاشقی پیداست از زاری دل»

با «کتابی» به معنی آنچه مربوط به کتاب است: «دوست من کتابی حرف می‌زند»

با «خیابانی» به معنی آنچه منسوب به خیابان است. نام خانوادگی و آنچه و آنچه با خیابان مربوط است. «آقای خیابانی از دوستان من است.»
«ضدکشی‌های خیابانی، برای رانندگان، راهشای خوبی است.»

با «بیابانی» به معنی آنچه منسوب و مربوط به بیابان است و آنچه بیشتر در بیابان است و با بیابان ارتباط دارد. «مصعود رانندگی بیابانی است.»

ملاحظه می‌فرمایید که در حالت نسبت، تکیه به آخرین هجا (هجایی که از ترکیب حرف بی‌صدای انتهایی واژه و «ی» نسبت ساخته شده) منتقل خواهد شد. در حالی که «ی» علامت تکرر، چنین وضعی پیدا نمی‌کند.

به‌طورکلی می‌توان گفت اسم عام و خاص، اسم مصدر مثل، پرورش، آرامش، نگوشتن و... گرفته شده، اندیشه، سوره و... گفتار، کردار، ساختار و... و هر اسم مصدر دیگر یا مصدر، اسم فاعل (مختوم به «ان» و «نده») اسم مفعول و همه انواع و اقسام صفات (جامد و مرکب و غیره) و تمام اسم‌های مرکب به هر صورت و شکلی، تکیه آنها در آخرین هجای واژه است.

در واژه‌های مرکب چه اسم و چه صفت و چه قید، وقتی که دو واژه با هم ترکیب می‌شوند، تکیه واژه اول برداشته می‌شود و آن دو واژه در حقیقت یک واژه خواهد شد که تکیه در آخرین هجا است. تنها تفاوت در تعداد هجاها خواهد بود مثلاً واژه «سمن بویان» در مطلع غزلی از حافظ را در نظر بگیرید:

همین‌طور ترکیب «سری رویان» در مصراع دوم همین بیت:

سمن بویان شمار شم بسو بستیت، بستاند.

سری رویان شمار دل بسو بستیزند بستاند.

سمن اسم است و تکیه آن در هجای آخر یعنی «د» من است و «س» نیز اسم یا صفت است با یک هجا، که تکیه در همان یک هجا است. وقتی سمن و بو

ترکیب شوند. تکیه از واژه سخن و هجای «سن» برداشته می‌شود. و سخن به خود یک واژه می‌شود. یعنی تکیه به آخرین هجای واژه سخن به مستقل می‌گردد. همین طور است ترکیب بری رو و چون جمع بسته شود. تکیه به علامت جمع می‌رسد. یعنی همیشه در جمع کلمات. علامت جمع (ان) و «ها» به کلمه متصل می‌شود. و هجای دیگری به آن اضافه می‌کند. پس می‌توان گفت علامت جمع هم مثل کلمات ترکیبی. به کلمه متصل با آن ترکیب می‌شود و مجموع آنها مثل یک واحد است؛ یک ترکیب و یک واژه و تکیه در آخرین هجای آن قرار دارد.

نمونه دیگر: صدایرت. واژه خدا از دو هجا تشکیل شده که تکیه در هجای آخر آن است. دا و یرت نیز همین طور است و تکیه در هجای آخر یعنی. رت قرار دارد. اما چون دو واژه «خدا» و «یرت» با هم ترکیب شوند. مثل یک واژه می‌شوند که با داشتن چهار هجا (خدا / دا / یت / رت) تکیه در آخرین هجا خواهد بود. صدایرت. اگر این قاعده رعایت نشود و تکیه واژه اول بر جای بماند و بخواهیم خدا یرت معنی آن به کلی عوض می‌شود. یرت در این حالت فعل امر است و معنی آن چنین خواهد شد: خدا را یرت. خدا را یرت کن.

این قاعده در ترکیب پیوند و پیشوند هم قابل اجرا است. مثلا: واژه یا ترکیب بلاذاشت. را در نظر بیاورید با دو بیان و دو معنی مختلف. بلا داشت به معنی ۱- جلوی کسی را گرفتن (گرفت) و ۲- بلا داشت به معنی کسی را به طور سوقت زحانی کردن. در این جمله: «او را امروز بلا داشت گرفته» یا در این جمله: «علی بیروز را از اقدام به این کار بلا داشت». ترکیب بلا داشت با تغییر تکیه هجا در دو جمله متفاوت به کار می‌رود و دو معنی و دو کارکرد متفاوت پیدا می‌کند. و نیز ترکیب بلاگشت به معنی آمدن پس از رفتن. برگشتن و مراجعت. در این جمله: «در راه بلاگشت به خانه او را دیدم» یا در این جمله:

نام‌های اندازی، «بازگشت به نامه مؤرخ...» و اگر هر دو واژه تکیه داشت باشند بازگشت، یعنی برگشت، یا دوباره آمد، مثلاً در جمله «او برپرویز از سفر بازگشته» دو کلمه «باز و گشته» از نظر دستوری وقتی که ترکیب می‌شوند، اسم مصدر یا مصدر مرفوع خواهند شد. ولی اگر باز و گشت به عنوان دو واژه در کنار هم و به دنبال هم قرار بگیرند، گشت یک فعل کامل است با زمان ماضی و شخص مفرد غایب و «باز» خود قید خواهد بود. در همه ترکیب‌هایی نظیر آن، نیز همین حکم جاری است.

در حالت «با» خطاب در این حالت اسم با علامت ندا (چه در لول واژه، مثل: ای، آلا، یا و غیره) و چه در آخر مثل: لَفْ آخر) متاداً می‌شود. در صورت نخست تکیه از هجای آخر به هجای اول منتقل می‌شود و به طور طبیعی هجای اول را با فشار و تأکید ندا می‌گیریم. در شعر ناصر خسرو:

ای آنکه ششمنگی و سزاوزی و ندر نهان سرشک همی باری
از توبیهری،

«آلا یا ششمنگی! ضمه سرو هل که پیش‌آهنگ بیرون شد از منزل»
یا از حافظ:

«آلا یا ایها الناس! انزکاً و ناولها»

که عشق آسان نبود اول ولی افتاد مشکل‌هاله
و در بیان ای عاشقان! در شعر مولانا و آی آدم‌هاله در شعر نیما یوشیج و در بیان شطایی یا علی! یا ربها و غیره.

در مورد «ای» در ترکیب «ای دوست» «ای یار» و مانند آن تکیه هم روی «ای» و هم روی «دوست» می‌تسند یعنی تکیه از «ای» صورت می‌کند و «دوست» یا «یار» یا اسم بعدی را هم در بر می‌گیرد. همین‌طور در «ای خدایه» «ای عشق» و مانند آنها.

پس اگر علامت ندای «ای» «آله» «یاء» و «ایاء» در اول اسم باشند، تأکید و تکیه هجا در تریباً اول کلمه واقع می‌شود.

اما اگر اسم به واسطه الفی آخر متناها شود، بجای، تکیه هجا در واژه تغییر نمی‌کند و در همان جای اصلی خود باقی می‌ماند. در این حالت توجه داشته باشید که اگر بجای تکیه هجا، تغییر کند و به آخر واژه یا به هجای آخر، منتقل شود، معنی به کلی تغییر خواهد کرد. مثلاً واژه، یا اسم «یاره» را در نظر بیاورید؛ که تکیه روی مصوت «آ» در واژه «یاره» واقع است و بدون خطایی شود بدون تغییر در تکیه هجا «یاراه» تلفظ خواهد شد. مثل:

یاراه بهشت صحبت یاران همدم است

دیدار یار نا مستجاب چه هم است

«معدی»

اما اگر تکیه هجا را به آخر کلمه ببریم و آن را «یاراه» بر وزن «خاراه» تلفظ کنیم، نه تنها از حالت خطایی خارج می‌شود، بلکه معنی دیگری هم پیدا خواهد کرد. به معنی قدرت و توانایی. در جمله «اصد از شدت خستگی یاری حرکت نداشت».

در حالت اضافه، در این حالت حرف ساکنی که در آخر کلمه اِزَل قرار دارد، با حرکت زیر یا کسره، که علامت اضافه است ترکیب می‌شود و هجای دیگر را می‌سازد (هجای میان دو کلمه) این هجا همیشه بی تکیه است و تکیه روی هجای قبل از آن قرار می‌گیرد. یعنی در همان جایی که در کلمه اول، قبل از حالت اضافه قرار داشت. کلمه بعدی هم تکیه هجای خود را حفظ خواهد کرد (تکیه در آخرین هجا) مانند: مدای محنت، دندان طلا، گوی دماوند، سراپا دانش، نابگوی مغازه، سز مطالعه، پنجه کلاس، شیشه پنجره، خلیج فارس، دریای مازندران، لور بهاری، پای لادان، دجده احترام، گویچه راندبو و نگاه

صورت باز. در حالت مفت و در صورتی نیز همین قائمه برقرار است مانند: پدر، مهربان، کنش تازه، ایمان راسخ و انسان فرهیخته. به این ترتیب در ترکیب‌های اضافی، هر دو واژه در آخرین هجای خود تکیه ضوابطند داشت و علامت اضافه (یا) بدون تکیه است.

تأکید من بر بی‌تکیه بودن هجای کسره (هجایی که از حرف ساکن آخر اسم اول و کسره اضافه ساخته می‌شود) بی‌دلیل نیست. نام برنامدهای را می‌گویم که در «آرم» یا نشانه برنامه‌ها، گفته می‌شود. اغلب به صورت ترکیب‌های اضافی است (اضاف و مضاف الیه یا صفت و موصوفه). ترکیب‌های دوتایی، سه‌تایی و به ندرت بیشتر. مانند: یا کاروان سلطه، خون خدا، آشیانه عقاب، خانه عشق، امروز تاریخ، ورزش در سال گذشته، هفت خون رستخ، برندهٔ چراغ صبح، مردان بزرگ تاریخ ادب ایران و بسیاری دیگر.

معمولاً گویندگان در خواندن آرم برنامه‌ها بیشتر دقت می‌کنند تا زیباتر بیان شود و به سفارش تهیه‌کننده یا مدیر برنامه، آرم و نشانه را به اصطلاح «گنداره» می‌خوانند که بر بسته‌تر و نمایان‌تر شود. به این خاطر همیشه این ترکیب‌ها را با تأکید بیشتر و کشیده‌تر می‌خوانند. (کلمات را با کنش بیشتری بیان می‌کنند)

بسیار شنیده‌ایم که در موقع خواندن آرم، کسره اضافی را هم، با فشار و به صورت کشیده، خوانده‌اند که در نتیجه هجای کسره هم تکیه‌دار شده است. مثلاً ترکیب «با کاروان سلطه» سه تکیه جدا دارد. اول در حرف همراهی «با»، بعد در کاروان (روی هجای «ا» و «ا») و سومی در سلطه (روی هجای «ه» و «ا») و هجای اضافی بین دو کلمه کاروان و سلطه. یعنی «نه» بدون تکیه است. ولی گوینده به اشتباه هجای اضافی «نه» را هم تکیه می‌دهد و در نتیجه این ترکیب دارای چهار تکیه می‌شود. «با- و- لن- ... له»

حتی گاهی تکیه‌ای که به اشتباه بر روی هجای «نه» (کسره اضافی) می‌گذارند، قوی‌تر از تکیه‌های اصلی است.

مسلم است که این کار و چنین بیان کردنی خلاف قاعده و قانون بیان است. هم موسیقی بیان فارسی را خراب می‌کند (به دلیل ایجاد تکیه‌های بیجا) و هم به دستگاه آوایی زبان فارسی ضربه وارد می‌سازد.

یادآوری می‌کنم که در حالت نکره نیز شیبه حالت اضافه است. یعنی اگر چه حرف آخر کلمه با یای نکره، هجای دیگری می‌سازد ولی این هجا همیشه بی‌تکیه است؛ مانند کتاب که تکیه روی «ب» تابه است و چون یای نکره بگیرد «کتابی» می‌شود. اگر چه حرف ساکن آخر هجا یعنی «ب» با یای نکره هجای نازمای ساخته (ب) ولی همچنان تکیه هجا در همان جای قبل باقی می‌ماند (ب) تا (ب) یا «بازرگان» که تکیه روی «ب» گاه است و در حالت نکره اگر چه «ب» با علامت یای نکره با وحدت هجای نازمای را می‌سازد «بازرگانی» ولی این هجا تکیه نمی‌گیرد و تکیه در همان جای قبلی باقی می‌ماند.

در مورد «یکه» و «یکی» علامت نکره که در اول واژه واقع می‌شود باید دقت کنیم که علامت نکره تکیه نگردد. اگر «یکه» و «یکی» تکیه دار شود، معنی تعداد خواهد داشت.

وقتی می‌گوییم «یک کتاب خریدم» اگر «یکه» بی‌تکیه ادا شود، نکره است و منظور کتابی است ناشناس. ولی اگر «یکه» با تکیه ادا شود، آن وقت به معنی آن است که تعداد کتاب خریداری شده یکی است.

با در این دو مصراع از سعدی

یکی گریه در خانه (ال بود

با

یکی را که در بند بینی معتقد

که اگر به «یکی» تکیه داده شود، منظور تعداد خواهد بود و نه نکره و

ناشناس.

اگر به کلمات مختم به های غیر ملفوظ، یا کلمات مختم به صوت «آ» یا کلمات مختم به صوت «او» یا یای نکره اضافه شود، باز همین حکم جاری است. مانند:

خانه — خانهای — یروانه — یروانه‌ای — افتاد — افتاده‌ای
دانا — دانایی — برتا — برتایی — شیدا — شیدایی
بربرو — بربرویی — جانور — جانوری — گیسو — گیسویی

در حالت نسبت یعنی زمانی که یای نسبت به آخر کلمه افزوده می‌شود، چه مصدر و اسم مصدری باشد چه جز آن، بدون استثنا آخرین هجا که با همان علامت نسبت ساخته شده، تکیه می‌گردد، مثل: شادی، روشنی، فداکاری، استادی، شاگردی و کمدانستی. همچنین (زانگی، قرزانی، پیرانی، یا آذینت، استایند، واقعت و مرجعت).^۱

فاوت میان «ی» نکره یا وحدت، و «ی» نسبت یا مصدری در تغییر جای تکیه، یا تغییر جای تکیه است.^۲

در صورت نخست (اضافه) جای تکیه در واژه تغییر نمی‌کند و همای تازه آخر واژه، به هیچ روی تکیه نمی‌گردد و در صورت دوم (نسبی) همیشه تکیه روی همای تازه یابانی است. به خاطر داشته باشید که تغییر محل تکیه همیشه موجب تغییر معنا خواهد شد.

اکنون به تکیه در افعال می‌پردازیم.

۱. در بعضی واژه‌ها این «ی» مصدری، «ی» و «ن» است. مثل: تکیه - تکیه‌ی تو - تکیه - تکیه‌ی من. در این موارد، واژه‌ها جهت حرکت استثنایی پیدا می‌کنند تکیه بعد از حرکت تکرار یا رسد است.

۲. در این باره، در قبلاً تفسیر معنی را آوریم، به ذرر کامل در اصل تکرار می‌تواند توضیح درامی تک.

در همهٔ صیغه‌های فعل ماضی بعد غیر از مفرد شایب، تکیه روی هجای مقابل آخر است. مانند: نوشتید، خریدید، شنیدید، و در صیغه مفرد شایب، تکیه روی هجای آخر است. مانند: شنید، بستید، افتاد، فرمود، رسید، یزمد و آزمود.

اگر بای «زخته» یا «آکیده» بر سر هر کدام از افعال بیاید، در آن صورت در هر شش صیغه تکیه در اول کلمه و روی حرف «ب» قرار می‌گیرد. مانند: بخورد، بفرمود، بفرسودید، بشنید، رفتند، بگفتی، بگفتی و...

در ماضی استمراری، تکیه قوی روی حرف «می» واقع می‌شود. مانند: می‌نشست، می‌خواندم، می‌خواستند، می‌شنیدید، می‌خوردی و می‌دویدند. در تکرار قدیم که حرف «ی» بجای «می» استمراری در آخر فعل می‌آید، در خواندن آنها، تکیه در هجای مقابل آخر است. مانند: «شنیدی، خوانستی، تشستی و گفتی».

در ماضی حالی، تکیه در تمام صیغه‌های شش گانه روی هجای آخر است. اصلی فعل (اسم مفعول) قرار دارد مانند: رفتام، خریدهای، افتادند، آزمودند، پرداختیم و گفته است.

در ماضی بعید، دو تکیه وجود دارد؛ یکی روی هجای آخر اسم مفعول و دیگری روی هجای اول فعل معین «بودن» مانند: رفته بودم، پستیده بود، دیده بودند، گذاشته بودید، ساخته بودی و پخته بودید.

فعل مضارع - اگر بدون حرف استمرار «می» به کار رود، تکیه روی هجای آخر است ولی اگر با «می» استعمال شود، تکیه قوی روی «می» قرار می‌گیرد. مانند:

آورم	_____ می‌آورم	نویسند	_____ می‌نویسند	تیبم	_____ می‌تیبم
افتکن	_____ می‌افتکن	برسد	_____ می‌برسد	شوید	_____ می‌شوید

فل لدر- اگر بدون حرف «پ» علامت فعل امر به کنار رود تکیه روی
 هجای آخرین فعل است. مانند: بستد. گریز. گشای. اگر فعل امر یک هجایی
 باشد، تکیه روی همان هجاست مانند: جو (جوی)، دان، خواهد. دار. گوید و
 گوش و اگر با حرف امر «پ» اتصال شود تکیه بر روی «پ» خواهد بود
 مانند: بستد بگریز. بگشای. جو (جوی)، بدان. بخواد. بدار. بگوید و بگوش.
 در حالت نهی و غی- همیشه تکیه قوی روی حرف نهی «ن» یا غی «ن» است.
 مانند: مشین، مشو، مروید، مرو، نمی‌دانی، ندانست، نرفت، نباید، نکرده است.
 تشدایی.

حرف استفهام- اگر حروف استفهام یا ضمائر پرسشی- یک هجایی باشد.
 مانند: که، چون، چند و مثل آن- دارای تکیه است و همیشه تکیه را تکیه
 می‌دارد. مانند: که می‌داند؟ که رفت؟ یا کی گفت؟ کی باید بود؟ (اوقات، بین
 که و کی یا چه و بی- در کاربرد تلفظی آن در بیان محاوره‌ای، یا در خواندن و
 بیان کتابی است) چه می‌کنی؟ چه گفتی؟ بی شد؟ / چه شد؟ («چون» کاربرد
 ادبی دارد مثل: چون شد که آمدی؟ و شراز، چوئی؟ است به معنی چون
 هستی؟ / بیگوتی؟)، و اگر چند هجایی باشد تکیه یا روی جزء پرسشی یا
 در تمام واژه است مانند: بیگوتی؟ چه طوری؟ چه کردی؟ یا روی هجای
 آخر است مانند: کدام؟ کجا؟ و اگر مرکب باشد جزء استفهامی و پرسشی
 همیشه تکیه دار است مانند: چرا؟ که را؟ چه کسی؟ بقدرا؟ چه اندازه؟.

می‌توان به این نتیجه رسید که در حروف استفهام یا ضمائر پرسشی، اگر
 جزء «که» و «چون» به تنهایی باشد، تکیه در همانجا است و اگر با جزء دیگری
 همراه باشد، گاه جزء اول، یعنی همین «که» و «چون» تکیه می‌گیرد و گاه تکیه
 به هجای آخر انتقال پیدا می‌کند.

در ضمائر مبهم یا مبهمات، مانند: برضی، بعضی، تعدادی، گروهی، یازماری،
 هر کسی، خیلی‌ها و غیره، هرگاه به صورت ترکیب ساده باشند، مانند اسم و

صفت. در هجای ماقبل آخر تکیه می‌گیرند. در ضمائر مبهم که جزء اول آنها. هیچ. همه و هر. فرار بگیرد. مانند: هیچ کسی. هیچگاه. هیچ وقت. همه جا. همه روز. همه سال. همه کسی. هر کسی. هر که و هر چند. تکیه روی هجای اول یا جزء اول ترکیب خواهد بود. لذا در ضمائر پرستی و مبهم مانند «هرکسی» و نیز در آنجا که از «همدگی» معنی و مفهوم «هرکسی» مورد نظر باشد. تکیه در هجای آخر ترکیب است. و البته کاربرد آن بیشتر در شعر است مانند:

هر کسی را توان گفت که صاحب نظر است

عشق بازی دگرو. نفس پرستی دگر است

«سعدی»

یا

فرصت شعر طریقه زندگی. که این نشان.

چون راه گنج بر همدگی آشکاره نیست

در این شعر حافظ. «همدگی» معنی «هرکسی» می‌دهد و بنابراین تکیه

باید روی هجای «... کسی» باشد.

اما وقتی همدگی به معنی همه افراد باشد. نوع ترکیب تغییر می‌کند و تکیه

روی «همه» قرار می‌گیرد مثل این بیت دیگر حافظ:

همدگی طالب بازند. چه هشیار و چه مست

همه‌ها خانه عشق است. چه مسجد. چه گشت

ظاهر مست در «دومین سبناز زبان فارسی در صدا و سیماء ضمن

سخنرانی خود با عنوان «گون‌دگی. شیوه‌ها و دشواری‌های آن» نژادی از حافظ

را می‌خواندم با مطلع:

راهی است راه عشق که هیچش گناره نیست

آنجا جز آنکه چنان بسیارند چاره نیست...

تا رسیدم به این بیت:

فرصت شعر ظریفه زانندی، گنه این نشان.

چون راه گنج بر همه‌گس آشکاره نیست
و ترکیب «همه گس» را با تکّه بر روی هجای «گس» خواندم و عرض
کردم باید به همین شکل خوانده شود تا «همه گس» معنی «هرگس» را بدهد.
وگرنه به معنی «همه مردم» خواهد بود و شعر صاف مفهوم درست خود را
نخواهد داشت. استادی که مورد احترام من و همه است و از پیشگویان و
بزرگان ادب و فرهنگ ما است، با کم لطفی و بی‌توجهی گفت:

هیچ قانونی نمی‌کند، هر دو یکی است، ضوابطخانه بعضی استادان
زبان‌شناسی که در سیمار حضور داشتند اشاره کردند که البته تفاوت می‌کند و
درست می‌گوییم، من هم به احترام همه سکوت کردم.

تغیر در تکّه‌ها همیشه و متناً تغییر در معنی و مفهوم را در پی دارد، مانند:
درگذشت و در گذشت، مردم و در دم، بازخواست و بلاخواست و غیره...

گفتیم که ضمائر متصل در حکم اسم و صفت هستند و روی هجای آخر
تکّه می‌گیرند، مانند: من، تو، او، و ما که یک هجایی هستند و تکّه روی همان
هجاست ولی اگر دو هجایی باشند مانند: شما، ایشان و آنها، تکّه روی هجایی
آخر است.

ضمائر متصل فعلی که حالت متممی و اضافی دارند، همچون در حالت
اضافه تکّه نمی‌گیرند، زیرا که جزء آخر کلمه آنها با کسره اضافه ترکیب
می‌شود و هجای دیگری بوجود می‌آورد که بی تکّه است و تکّه به هجایی
قبل از آن داده می‌شود، مانند: کلاهتان- بردش- دیدشان- خانه تان، نامه‌ام،
سرایتان، کتابش و کتابت. در مورد بیان و تلفظ کتابت یعنی «کتاب توه» باید
دقت کرد که محل و جای تکّه رعایت شود. (مثل خیلی ترکیب‌های مانند آن)
یعنی متناً تکّه در هجایی ما قبل آخر قرار بگیرد، زیرا اگر جای تکّه تغییر
کند و به هجایی آخر (...) بماند منتقل شود به صورت «کتابت» بیان می‌شود که به
معنی نوشتن خواهد بود.

تکیه در یوتیوت و یوتیوت.

در تمام ترکیب‌های یوتیوتی، تکیه روی هجای آخر قرار می‌گیرد. امتیاز از اینجا نوع یوتیوت داریم که فقط نمونه‌هایی آورده می‌شود؛ اینجا، درازا، داندا، گتتار، پیددار، گرفتار، خوراکه، خندان، سالانه، عصرانه، دخترانه، نورانی، نمکدان، علقوزان، رضار، دانشکده، دانگر، آخرین، دانشمند، پرتنده، رفته، بدی، خوبی، هنر، اساقبت، سبمن، زازنه و غیره.

به‌طور استثنا در چند مورد تکیه در هجای ماقبل آخر است، مانند یوتیوت «آه در دریغا، خوشا، شگفتا، دردا، خزما و بادا، یوتیوت «بی» در مواردی که نشانه تکرار و وحدت است، مانند شری، مهری، ماهی، دلی، رویی (روپاهی)، مرغی، کتایی، یگتایی.

در مورد ترکیب‌های یوتیوتی دو حالت پیش می‌آید:

الف - یوتیوت‌های تکیه‌دار؛ در این حالت یوتیوت‌هایی که بر سر فعل می‌آید علاوه بر تکیه فعل، خود نیز تکیه می‌گیرد. در این نوع ترکیب، دو تکیه خواهیم داشت: (تکیه یوتیوت و تکیه فعل)؛ مانند:

در گذشته: «دیروز یکی از استادان دانشکده ما در گذشته»

بر آورد: «مخلوط بزرگ همه آرزوهایش را بر آورد»

باز گشت: «برسو امروز صبح لا سفر خارج به ایران باز گشت»

باز داشت: «سرمای شهید او را از ادامه سفر باز داشت»

ب- یوتیوت‌های بدون تکیه؛ در این حالت یوتیوت‌هایی که بر سر فعل

می‌آید، بدون تکیه است. در این نوع ترکیب فقط یک تکیه خواهیم داشت. (تکیه در آخرین هجا) مانند:

بر آورد: «بروانه مدت سفرش را یک ماه بر آورد کرده بود»

در گذشته: «دیروز به خاطر درگذشت یکی از استادان ما دانشکده تعطیل

بازگشت: «دیروز بازگشت برستور از سفر خارج، جشن گرفتیم»
 بازداشت: «مأموران پلیس صلی را پس از یک ساعت بازداشت، آزاد
 کردند»

در باره انواع ترکیب در زبان فارسی و جایگاه تکیه در آنها و سایر معنایی
 که به دنبال تغییر در ساختمان ترکیب به وجود می‌آید، در فصلی دیگر با هم
 صحبت خواهیم کرد.

اگر پیشوند بر سر اسم یا مصدر یا صفت یا بن ماضی و مضارع قرار بگیرد،
 هم در موارد فعلی شدن، در بینه موارد، تلح قاعدة اسما خواهد بود و تکیه به
 هجای آخرین تعلق خواهد گرفت. مانند: بخرد، بپوش، بنام، بشکوه، بباغتر،
 بازگشت، بازداشت، بلزرس، برآورد، بر خورد، بر حسب، برقرار، بپنگاه، بی
 ادب، بی دست و پا، بی خوشتن، در خواست، در گذشت، درگیر، فر اگیر،
 فراخور، فروکش، فروگذار، فروتن، فرومایه، قهقهه ترس، تداشت، ناگام،
 ناروا، ناپسند، نابود، نامدیری، نامادری، واضواست، وادار، واریز، واگیر، وارفته،
 ورشکست، ورتلاز، وریرده، هسکار، هسنگر، همدیگر، همزاد، همچنین،
 هسان، و بسیاری دیگر.

همچنین باید بدانیم بعضی از این ترکیب‌های پیشوندی وقتی در حالت
 تاسزا و متادی قرار بگیرند، پیشوند آنها تکیه بر می‌شود، مانند: نادانک، نامردک،
 تافلک، بی‌عرفتک، وریردهک، لامذهبتک.

یادآوری می‌کنم که در مورد متادا قرار گرفتن کلمات به ویژه در خواندن
 شعر، تکیه روی «ای» (علامت ندا) نمی‌گذارد و چنین رسم شده است که
 «ای» را بدون تکیه و بدون فشار ادا می‌کنند، ولی پس از آن را تکیه می‌دهند.
 مانند: ای دوست! که تکیه، بیشتر روی «دو» است، یعنی روی قسمت نخست
 هجای کشیده «دوست» واقع می‌شود.

نمونه دیگری، واژه خداوند از سه هجا تشکیل شده است: «خدا / نا / وند» و چون اسم است مطابق قاعده، تکیه روی آخرین هجا یعنی «وند» واقع خواهد شد. اما وقتی متناها شود و در اول آن «ای» قرار گیرد تکیه پس از «ای» خواهد بود حتی می‌توان گفت که تکیه در این حالت از هجای دوم هم عبور می‌کند و قسمتی از هجای بعدی را هم دربر می‌گیرد. همین‌طور است درباره «ای پروردگارا ای عزیز» «ای خردمند عاقل هشیار» «ای شایب از نظر» «ای عاشقانه» و «الا ای همتنیل دل‌لده» که در این صورت، تکیه، گاه تمام ترکیب را در بر می‌گیرد. لذا کلمه «بها» چنین نیست و خود تکیه می‌گردد مانند: یاریش یا علی، یا حسین، یا هوا یا عشق و یا امام.

در مورد علامت ندا (الف آخر) که کلمه با آن متناها می‌شود مانند: خداوند، همه واژه‌ها یکسان نیست. گاه مثل همین مورد «خداوند» تکیه روی آخرین هجا، «وند» است و چون متناها شود، «خداوند» صرف ساکن «ده» که در آخر هجای «وند» است، با «الف» ندا، خود هجای دیگری می‌سازد «ده» در این حالت اندکی از تکیه هجای «ون» تا اول هجای «ده» هم ادامه پیدا می‌کند. همین‌گونه است واژه‌های «پروردگارا»، «عزیزانه»، «شازنده» اما در کلمه‌هایی مانند: دلیرا، و سرورا به دو صورت عمل می‌شود.

الف- گاهی نظر همان حالت قبلی است و تکیه بر روی آخرین هجای اسم است. این در صورتی است که معنی دیگری در زبان فارسی نداشته باشد: «پارانه»

ب- گاهی تکیه را روی اولین هجا قرار می‌دهند. مانند: «پارانه» در «دلیرانه» تکیه روی هجای «دل» است. گاهی از آن هم عبور می‌کند و کسی از هجای بعدی را هم دربر می‌گیرد. همین‌گونه است واژه‌های: «سلطان» «دلا» «سرورا» و «عاشق».

انتخاب جای تکیه هجا در این موارد، که بیشتر در شعر و در نثر ادبی اتفاق می‌افتد، بسته به لحن و سلیقه گوینده است. مشروط به آنکه معنی کلمه تغییر نکند.

بیشترین اشتباهی که در رعایت جای تکیه در کلمه می‌شود، یکی در ضمیر متصل «ت» مخاطب مفرد است. این ضمیر مثل سایر ضمائر نظر خود مطلقاً تکیه نمی‌گیرد ولی با کمترین بی‌توجهی گویند: اگر تکیه که در هجای ماقبل آخر (قبل از ضمیر) است به آخرین هجا (ضمیمه) داده شود، «ت» از حالت ضمیر دوم شخص مفرد، خارج و متصل به کلمه شده، ترکیبی دیگر با معنی دیگر ساخته می‌شود.

کلمه «وصلت» از این نوع موارد است که به دو گونه تلفظ می‌شود:

در صورت نخست، به معنی وصل تو، تکیه بر روی «وصل» است.

نه وصلت دیده بودم کاشکی ای گل نه هجرات

که جامم در جوانی سوخت، ای جامم به قربانت

«شهریار»

در صورت دوم، به معنی پیوند (زناشویی) تکیه بر روی «ت» است.

میان دو همزاده وصلت فتاد دو خورشید سیمای بهتر تواد

«سعدی»

درک تفاوت، میان بیان دو کلمه و نظایر آن و اصالی جایگاه تکیه در آنها

و به کار بردن و رعایت این تفاوت هنگام گویندگی، در مواقع عادی شاید ساده و راحت باشد. زمانی مشکل می‌شود و گویند، رایج اشتباه می‌اندازد که در بیان شعر پس از آن کلمه، به ویرگول برسد و بتواند تعلق^۱ بدهد به این شعر

۱. ارتباط تعلق به هنر همان تعلق نظیر نام است در ضابطه تعلق به پهلاد جست است. نمونه کامل آنرا در فصل ترکیب و در جست‌های «ادام» دید.

جمال‌الدین عبدالرزاق استغفانی دقت بفرمایید که از کتاب‌های فارسی دیرستان نقل می‌شود و بدی از ترکیب بد معروف است. همدی است در نعت حضرت رسول اکرم (ص):

ای آرزوی قسدر- قنایت وی قبله آسمان سرایت

در عالم نطق، هیچ ناطق نا گفته سرای تو، عنایت

هر جای که خواجهدی، غلات هر جای که ضروری، گنایت

قصدم از اشاره به این آیات از همدی، توجه به قافیه‌های قنایت (قنای تو) و سرایت (سرای تو) و طرز و شیوه بیان آنها و کلماتی نظیر آنها است مانند: عنایت (عنای تو) در ترکیب رنج و عنایت.

قبل از آن بایستی در باره «تعلیق» کمی بیشتر فکر کنیم پس از قطع سکوت است، چون جمله تمام شده است اما پس از ویرگول تعلیق است، یعنی جمله تمام نشده است.

یکی از اجزای موسیقی بیان و گفتار در هر زبانی به ویژه در زبان فارسی شعر از هجای کوتاه و بلند و نکیه‌های شدت و ارتقاع (آز و ی) است. استفاده از توفیه‌ها، قطع و وصل‌ها، درنگ‌ها و تعلیق‌های مختلفی است که در بیان این زبان وجود دارد.

همچنان که برای حفظ و نوشتار در هر زبانی دستور زبان جداگانه و ویژه‌ای هست، در آوا و گفتار هم دستور بیان خاصی وجود دارد و همان‌طور که در دستور زبان‌ها، صرف و نحو وجود دارد، در دستور بیان هم صرف و نحو هست؛ یعنی باید باشد. قبلاً گفتیم که باید مثل کشف و استخراج دستور زبان که از بررسی خنون نظم و ترگشته و معاصر صورت گرفته است، برای درست خواندن و تلفظ صحیح کلمات و اجزای جمله، و بیان ترکیب‌ها و جمله‌های ساده و مرکب و بسیاری نکته‌های دیگر هم باید پنجم و موازین اصولی و قواعد بیان را برای گویندگی اعظم و فنی که مربوط به وسایل ارتباط جمعی

صوتی- تصویری یا رادیو و تلویزیون است. از بررسی آن همه کتاب‌های نظم و اثر بیرون می‌آوریم. یا به اصطلاح استخراج کنیم. اما درباره‌ی صرف و نحو زبان و اشاره‌ای که به صرف و نحو بیان شد، باید توضیح بیشتری بدهیم.

تعریف صرف و نحو از کتاب مبانی علمی دستور زبان فارسی تألیف پروفسور احمد شفایی به طور فشرده نقل می‌شود:

«بررسی اجزای کلام و شناختن آنها در شکل‌های ظاهری و تغییراتی که می‌کنند، برای آنکه بعداً با هم و در کنار هم جمع شوند تا علم صرف می‌گیرند»

«هر علم نحو، دانش پیوند دادن کلمه‌ها و اجزای زبان در ترکیب‌ها و سپس در جمله‌های ساده و در نهایت در جمله‌های مرکب است» برای انتقال مفاهیم گوناگون»^۱

این وظیفه صرف و نحو دستور زبان برای نوشتن است. همین قاعده و ترتیب را می‌توان در دستور بیان هم به کار گرفت. تکیه در وضوح کلمه و در اجزای جمله زمانی که به تنهایی و به صورت مجزئ است، و هنگامی که با کلمه‌ها و اجزای دیگر ترکیب می‌شود، و باز با زمانی که همان کلمه در جمله قرار می‌گیرد و بیان می‌شود. تفاوت اساسی دارد.

حالت بیان و آهنگ ادای کلمات بستگی به آهنگ جمله دارد و بیرون هر جمله‌ای، آهنگش متناسب با مفهوم پیام و مقصود و منظور گوینده در تغییر است. پس اجزای کلام و کلمات تشکیل دهنده هر جمله‌ای هم، تابع آهنگ ادای کل جمله خواهد بود. در جمله‌های پیوسته، هر جمله آهنگ کاملی دارد که با کسی تعلق، و یا گنگ حرف ربط «و» به جمله یا جمله‌های بعدی پیوند

۱. کلمه‌ها و جمله‌های مرکب و ترکیب‌های پیوسته و پیوسته به‌طور کامل و به‌طور اصل جداگانه از یکدیگر در زبان فارسی جداگانه بررسی نمی‌شود.

می‌خورد مانند این جمله: «صبح زود از خواب بیدار شد. صبحانه خورد و به اداره رفت.»

همین جمله بدون به صورت مرکب یا وابسته باشد، بیوند جمله‌ها بیشتر خواهد بود و در نتیجه، در بیان آن، باید تعلق بیشتری بدیوب: «چون صبح زود از خواب بیدار شد، صبحانه خورد و به اداره رفت.»

در جمله مرکب بیوند سه جمله را یکی پس از دیگری و به صورت بیوند و با استفاده از دو علامت بیوند «و» و «و» بیان می‌کنیم و بین هر کدام از جمله‌ها، کسی درنگ یا مکث مختصر کافی است. اما در جمله مرکب وابسته، معنی و مفهوم و در نتیجه بیان جمله، فرق می‌کند. منظور و مفهوم جمله وابسته این است که، به این دلیل که توانست صبح زود از خواب بیدار شود، صبحانه خورد و به اداره رفت، یا به این دلیل که صبح زود از خواب بیدار شده بود، توانست صبحانه بخورد و به اداره برود. مفهوم عکس آن، این است که، اگر صبح زود بیدار نشده بود، نمی‌توانست صبحانه بخورد و به اداره برود. این وابستگی به دلیل وجود حرف ربط «چون» است و در چنین بیانی تعلق بیشتر خواهد شد و تعلق حتی کتش بیشتر آخرین کلمه یا آخرین هجای کلمه. این حالت تعلق و کتش، روی تکیه هجا اثر می‌گذارد و در نتیجه آن در معنی واژه، تغییر به وجود می‌آورد. شبیه همان حالتی که قبلاً گفته شد، تبدیل «بای» وحدت یا تکرار، به «بای» نسبت یا مصدری، یا تغییر «ت» ضمیر در واژه «حالت» به معنی حال تو که به علت تغییر محل تکیه از هجای ماقبل آخر (حالا) به هجای آخر، (حالت)، تغییر در معنی کلمه را موجب می‌شود و تبدیل آن به «حالت» (تکیه در آخرین هجا) به معنی وضوح، کیفیت، چگونگی و وضع و حال.

با در ایاتی از قصیده عبدالرزاق، که بسیار هم شنیدم، در خواندن، به دلیل بی‌توجهی یا به جهل رعایت تعلق، لغایت آلفای تو) با تغییر محل هجای

تکبه بر. تبدیل به لغابت (نا پایان و انتها) شده است (چون تلفظ «خ» و «و» در فارسی به یک گونه استناد همین طور. سرایت اسرای تو) و تغییر جای تکبه و تلفظ اشتباه آن به صورت سرایت (الترکدن، صری بودن) و بسیاری کلمه‌های نظیر آنها که معنی و مفهوم شعر را یا تغییر داده یا کاملاً بی‌معنا کرده است.

این تغییر تکبه هجا در تلفظ حرف ربط یا پیوند «و» که به صورت «آ» یا «و» بیان شود نیز هست. در جمله مراقب و ایست. «چون صبح زود از خواب بیدار شد، صبحانه خورد و (و) به اداره رفت.». اگر حرف ربط را با آوایی «و» ادا کنیم. «و» یک هجای تکبه بر خواهد بود و قبل از آن کلمه «خورد» یک هجای کشیده است و اگر حرف ربط را «آ» تلفظ کنیم. «خورد» تبدیل به دو هجا خواهد شد. یکی «خورد» و دیگری «آ» و دو جمله ساده «... صبحانه خورد» به اداره رفت» وابستگی بیشتری خواهد یافت و سریع‌تر هم بیان خواهد شد.

تکیه در زبان فارسی

۱- تکیه کلام

در فصل تکیه در زبان فارسی پس از بررسی اظهارنظرهای چند تن از استادان زبان، با یک نوع تکیه آشنا شدیم. از این جهت می‌گویم یک نوع تکیه. زیرا که تکیه در زبان فارسی منحصر به همین نوع است که بعضی استادان تعریف کرده‌اند نیست. همچنین باید بدانیم که تکیه یکی از واحدهای زیر زنجیری زبان است که در بیان و در گفتار اعمال می‌شود. ولی در زنجیره کلام و در خط و نوشتار علائقی برای آن نداریم و در حقیقت بر جسته‌تر کردن آوایی قسمتی از کلمه است یا بر بستگی خاصی یک هجا از کلمه است. این بر بستگی هجایی اغلب موسیقی کلام، وزن و بیان زبان فارسی را ممکن می‌سازد و در ساخت این موسیقی نقش اصلی را دارد و در بسیاری موارد هم سوییچ نماز و تغییر معنایی می‌شود که نمونه‌هایی از آن را مشاهده فرمودید و با تأمل و تغییر تکیه هجا در کلمات فارسی آشنا شدید.

اما نوع دوم تکیه در زبان فارسی، بر جسته‌تر کردن واژه یا کلمه‌ای از زنجیره کلام یا جمله است. بدون اینکه در تکیه هجا یا هجایی تکیه بر، دخالت یا اثری داشته باشد یا تغییری در آن به‌وجود بیاورد.

مثالی برای تکیه نوع دوم بیاوریم:

«من امروز صبح، یرویز را در دانشگاه دیدم»

این یک جمله ساده خبری است. بدون پیچیدگی. در بیان همین جمله ساده و برای آنکه منظور و مقصود پیام‌رسان به‌طور روشن ادا شود و گاهی هم برای کامل شدن معنی و مفهوم پیام، حتی برای تأکید بر موضوعی خاص، باید بر روی یک یا چند کلمه تأکید بیشتری بکنیم و آن کلمه یا کلمات را با برجستگی بیشتری ادا کنیم.

اگر گوینده پیام بخواهد بر فاعل جمله که در اینجا «من» است تأکید کند، «من» را با برجستگی خاصی که نام آن را هم تکیه گذاشته‌اند بیان می‌کند و مقصود این می‌شود که من یرویز را دیدم، نه کسی دیگر. آنکه روی «من» است.

ما هم مثل زبان‌شناسان برای این توج «تکیه» علامتی را بر روی کلمه یا کلماتی که تکیه می‌گردد قرار می‌دهیم. با اجازه استادان برای این تشابه و علامت بی‌زی شبه عدد ۸ بر بالای کلمه مورد نظر می‌گذاریم. فراموش نشود که انتخاب این علامت برای گویندگان است و شبهه به عدد ۸ بودن آن هم به این دلیل است که می‌توان زوایه آن را کم یا زیاد کرد.

/ ^ / ^ / ^ / ^

«من امروز صبح یرویز را در دانشگاه دیدم»

اگر پیام‌رسان بخواهد زمان این دیدن را برجسته کند و به اصطلاح بر آن تأکید نماید، تکیه کلام را روی واژه «امروز» قرار می‌دهد و می‌گوید:

«من [^]امروز صبح یرویز را در دانشگاه دیدم»

یعنی این دیدن همین امروز اتفاق افتاده است نه دیروز یا پیش یا هر زمان دیگری.

اگر پیام‌رسان، بخواهد زمان را دقیق‌تر اعلام کند، تکیه را تا «صبح» هم ادامه می‌دهد و تکیه را روی هر دو واژه «امروز» و «صبح» می‌گذارد. زیرا که

زمان امروز خیلی دقیق نیست و می‌تواند تمام طول روز را در برگیرد. پس می‌گوید:

«من امروز صبح، یرویز را در دانشکده دیدم»

اما زمان در امروز صبح هم می‌تواند مثلاً از ساعت ۷ تا حدود ۱۲ باشد. پس اگر گوینده پیام بتواند زمان دیدن یرویز را دقیق‌تر از این بیان کند، به ترکیب امروز صبح، ساعت ۸ را هم اضافه می‌کند و تکیه و تأکید را روی «امروز صبح ساعت ۸» می‌گذارد و این ترکیب را بکسره و با تکیه و تأکید بیان می‌کند:

«من امروز صبح ساعت ۸ یرویز را در دانشکده دیدم»

به همین ترتیب اگر پیام‌رسان قصدش اشاره به شخص «یرویز» باشد و بتواند بگوید که یرویز و نه شخص دیگری را دیدم، تکیه کلام را روی واژه یرویز قرار می‌دهد و می‌گوید:

«من امروز صبح، یرویز را در دانشکده دیدم»

اگر پیام‌رسان بتواند محل ملاقات را نشان بدهد و بر روی محل ملاقات تأکید داشته باشد، می‌تواند تکیه کلام را روی دانشکده بگذارد و بگوید:

«من امروز صبح، یرویز را در دانشکده دیدم»

توجه داشته باشید که دانشکده هم جای بسیار بزرگی است و چندین اتاق و محل‌های گوناگون دارد و اگر پیام‌رسان، بتواند محل ملاقات را دقیق‌تر بیان کند، می‌تواند قبل از دانشکده نام محلی را هم اضافه کند و مثلاً بگوید «کتابخانه دانشکده» حتی پس از دانشکده، برای دقت بیشتر در دادن نشانی بگوید: «کتابخانه دانشکده ادبیات» و تکیه کلام را روی تمام این ترکیب بگذارد (اولرد جزئیات دیگر، مثلاً اینکه فشار تکیه بین این سه واژه چگونه تقسیم خواهد شد و تکیه از نوع شدت یا ارتفاع باید باشد و به چه نسبت و

شعر نمی‌شود. گوینده خود در عمل و در زمان گویندگی به این ظرایف خواهد رسید.

پس اجازه بفرمایید برای اینکه انتخابی نکنیم و فراموشمان نشود نام این دو نوع تکیه را مشخص کنیم.

تکیه نوع اول را که موسیقی کلام و وزن شعر و وزن بیان فارسی را می‌سازد و جایگاهش مشخصاً روی هجای کلمات است و در فصل گذشته با آن آشنا شدیم، «تکیه هجایی» یا «تکیه هجاء» یا «هجای تکیه بر» می‌نامیم و تکیه نوع دوم را که در انتقال معنی و مفهوم پیام، نقش، حتی نقش اساسی دارد، «تکیه ویژه» یا «تکیه کلام» نام می‌گذاریم.

من زبان‌شناس نیستم و ادعایی هم در این زمینه ندارم. اگر هم اظهار نظری می‌کنم یا حرفی از دانش زبان‌شناسی می‌زنم اطلاعاتی است که از کتاب‌های زبان‌شناسی به‌دست آورده‌ام. ادیب هم نیستم، ولی نوشته‌های چندین خرمین دانش استادان ادبیات بوده و هستم. من یک «گوینده» هستم و هر چه را که آموخته‌ام برای استفاده در فن بیان و کار گویندگی بوده است. ادبیات، زبان‌شناسی و هر چه را که خوانده‌ام و آموخته‌ام برای استفاده در گویندگی بوده است.

پس اگر در بعضی مواقع و در بعضی موارد اظهار نظری می‌کنم، خدای نخواست به‌سزایی به‌ساحت مقدس و محترم این استادان عزیز نیست. کار و حرفه گویندگی همان‌طور که می‌دانید، تازه و جدید است و باید برای شناختن و شناساندن آن سعی کرد، من هم این کار را می‌کنم.

در جست‌وجوی مطالب مختلف و شاید تازه، هر کتابی را که داشتم و دارم و می‌شناختم، مطالعه کرده‌ام. حتی کتاب‌های فارسی دبیرستان را و خصوصاً کتاب‌های «زبان فارسی» دبیرستان را که همه نوع مطلبی در آنها برای استفاده دانش‌آموزان فراهم آمده است. نام مؤلفان را که در ابتدای کتاب خواندم به

ارزش و اعتبار آن بیشتر آگاه شدم و دانستم که برای کار من بسیار مفید خواهد بود. همچنان که همین‌طور هم شد.

نکته‌ای که در درس ششم زبان فارسی [۵] و زیر عنوان «واحد‌های زیر زنجیری گفتار» توجه مرا را جلب کرد، برایتان شرح می‌دهم و فکر می‌کنم در بررسی و شناخت «تکیه» مفید است.

ابتدا اجازه بفرمایید. عین مطلب کتاب را نقل کنم:

تکیه

«هنگام ادا کردن یک جمله، برخی از هجاهای آن را بر جسته‌تر و مشخص‌تر از هجاهای دیگر تلفظ می‌کنیم. مثلاً به جمله‌ی «هر کس باید تنها مقاله بنویسد» توجه کنید. بر حسب این که در واژه‌ی /تها/ تکیه روی هجای اول یعنی / تن / یا روی هجای دوم یعنی /ها/ باشد، معنی جمله تغییر می‌کند. در حالت اول، منظور ما این است که «هر آس دون کوبک دنگران ابد طلاه ندوبد» اما در حالت دوم، می‌گوییم «هر آس باید فقط طلاه و نه بزرگتر ندوبد». به این واحد زیر زنجیری - یعنی ادای یک هجا با شدت و فشار بیشتر - در اصطلاح «تکیه» می‌گویند»

و پس از آن جای هجاهای تکیه‌دار، در زبان فارسی، در اسم (فرد و جمع) یا صفت و در افعال به صورتی مختصر بیان می‌شود.

برای فهمیدن و درک مطلبی که با عنوان «تکیه» در کتاب زبان فارسی [۵] نظام جدید آموزش متوسطه آمده، باید آن را دوباره خواند. یک بار دیگر قسمتی از این جمله کتاب فارسی را مرور کنیم:

«بر حسب این که در واژه‌ی /تها/ تکیه روی هجای اول یعنی / تن / یا روی هجای دوم یعنی /ها/ باشد، معنی جمله تغییر می‌کند»

برای درک بهتر نکته‌های این درس نخست باید توجه داشته باشید که در زبان فارسی دو تکیه وجود دارد:

۱- تکیه هجاء

۲- تکیه کلام یا تکیه واژه

بهتر آن است که این تکیه را همان تکیه کلام بنامیم، زیرا گاهی تکیه بیشتر از یک کلمه را دربرمی‌گیرد.

همچنان که گفته شد و در انواع «تکیه هجاء» دانستیم، اسم به‌طورکلی در هجای آخرین خود تکیه می‌گیرد، مثل:

افراسیاب، ستمو، استخوان، کتاب، دفترچه، گل، پروردگار، پنهان، فرش
یا هر اسم دیگری، آخرین هجای آنها یعنی «- باب» «توبه» «سوزان»...

تکیه‌دار است و اگر اسمی یک هجایی باشد، مثل گل، فرش، یا سرو، تن همان یک هجاء تکیه دارد. هر اسمی در صورتی که جمع بسته شود، که در زبان فارسی با دو علامت «هاء» و «ان» این کار صورت می‌پذیرد، تکیه باز هم در آخرین هجاست، یعنی تکیه به علامت جمع منتقل می‌شود، زیرا هر اسمی با علامت جمع، ترکیب می‌شود و همچون یک واژه، آخر آن تکیه خواهد داشت؛ کتاب‌ها، سرزمین‌ها، گلخانه‌ها، سربازان، باتوان، فرزندان و هر نمونه دیگر.

با این قاعده، وقتی پس از کلمه «ان» علامت جمع «هائ» می‌آید دیگر نمی‌توانیم به نوبت گاهی به «ان» و گاهی به «هائ» تکیه بدهیم. یک تکیه وجود دارد و آن هم روی علامت جمع یعنی «هائ» است. حتی اگر واژه «تھا» را جمع تن بنامیم و آن را یک واژه بنامیم، باز مشمول قاعده تکیه اسم و انواع آن می‌شود که در هجای آخر تکیه دارد. به این ترتیب به هیچوجه «ان» در واژه تنها تکیه نخواهد گرفت.^۱

۱. برای اینکه جمله برتری باقی بماند در این مورد، یک استثنا وجود دارد. و این در جمله

واژه «تجاه» در زبان فارسی چند معنی دارد. یکی همین که صحبتش بوده جمع ن، معنای دیگر آن چنین است، بگفته بدون دیگری بودن، تک و تنها. واحد و نزه به معنی قطع مثل اینکه در مقام اظهار عشق و علاقه می‌گوییم: تنها ترا دوست دارم. یا در این جمله: تنها تو از این موضوع با خبری.

در هر صورت و با هر معنی که برای «تجاه» قابل باشیم، این واژه یک هجای تکیه بر دارد و آن هم هجای «تجاه» یعنی آخرین هجای تنها.

ما بدون مشکلات کار گویندگی و بیان معیار را بررسی می‌کنیم. در اینجا باید بگوییم که همین واژه تنها را با توجه به معنی آن که جمع «ن» باشد و برای انتقال معنی و مفهوم به شنونده (در بیان حالت جمع) بین ن و ها کمی درنگ می‌کنیم. بدون قطع نفس، حتی بسیاری از ویراستاران و استادان زبان هم در مواقع نوشتن اگر منظور از «تجاه» جمع ن باشد آن را جدا می‌نویسند: «ن‌تجاه» و نه «تجاه» البته هم ویراستاران و هم گویندگان این کار را برای انتقال بهتر و کامل‌تر پیام می‌کنند و مستأماً توجه دارید که این درنگ کوتاه، سریع و بدون قطع نفس، تفسیری در تکیه هجا و محل آن ایجاد نخواهد کرد. یعنی نباید ایجاد بکند. مقایسه کنید با کلمات مشابه دیگر مثل: دست‌ها، پاها، ابروها، صورت‌ها، چوب‌ها و غیره.

پس اینکه در کتاب فارسی دبیرستان آمده است: «اگر تکیه روی هجای اول / ن / یا روی هجای دوم / ها / باشد، معنی جمله تغییر می‌کند» از اساس

ترجمه بدید: قصد: سلام آهلیلا اهدا رعایت جهت را بدید. به علم ما آهلیلا اهدا رعایت جهت را بدید. هر جمله قصد که من آن را خطاب مستقیم می‌دهم و ما محل فعلی بدیدید، تمام در تکیه روی هجای اول علم ما آهلیلا است. علت چرکان زیرا لغت‌های گرامر و لغت و هر جمله همه با محل بدیدید، تمام هر تکیه خطاب مستقیم است و کتاب معیار در حالت جمع است. روی آخرین هجای جمله: علم ما آهلیلا.

انتباه و غلط است و مخالف قواعد زبان فارسی و دستور زبان و زبان‌شناسی است.

برگردیم به جمله‌ای که در کتاب فارسی آمده و بجای حرف دارد.

«هر کس باید تنها مقاله بنویسد»

در همین جمله، دو منظور یا دو مفهوم (با تغییر در هجا که در نظر

داشتند) بررسی شده است:

۱- هر کس بدون کمک دیگران، باید مقاله بنویسد.

۲- هر کس باید فقط مقاله و نه چیز دیگر بنویسد.

اگر بخواهیم در اینجا به نتیجه درست (اشبه آنچه مورد توجه در کتاب

بوده) برسیم تا با هم از تکیه نوح دوم یعنی تکیه کلام یا تکیه واژه کمک

بگیریم.

در صورت اول که «هر کس بدون کمک دیگران باید فقط مقاله بنویسد»

باید تکیه کلام را روی واژه «تنها» بگذاریم و پس از آن لفظی درنگ کنیم.

تکیه کلام را با علامت A روی واژه مورد نظر (که در حالت اول «تنها» است)

مشخص می‌کنیم:

«هر کس باید تنها ^Aمقاله بنویسد»

در صورت دوم، «هر کس باید فقط مقاله و نه چیز دیگر بنویسد» باید تکیه

کلام را به واژه «مقاله» بدهیم و علامت را روی آن واژه بگذاریم تکیه کلام در

اینجا نیز با علامت A روی واژه مقاله، نحوه بیان جمله را مشخص

می‌سازد:

«هر کس باید تنها مقاله ^A بنویسد»

به این ترتیب معلوم است که برداشت کتاب درسی دبیرستانی نظام جدید

انتباه و نارواست و در ضمن دانستیم که در زبان فارسی علاوه بر تکیه هجا،

تکیه کلام هم داریم که در ارتباط با معنی جمله است و جابجایی آن می‌تواند معنی جمله را یکلی متفاوت کند.

چون در این بجای کتاب «زبان فارسی» فقط از یک توج تکیه نام برده شده است، (تکیه هجا)، نمی‌شود دانست که آیا به توج دوم تکیه (تکیه کلام یا تکیه وزله) هم اعتقاد و با آن آشنایی دارند یا خیر؟ و آیا این اسم را مناسب می‌دانند یا نام دیگری بر آن می‌نهند؟

تفاوت معنایی در همان هجای تکیه بر، یا تکیه هجا هم ممکن است. مثل سوردی که در کتاب آمده:

در هائیه صفحه بعدی کتاب، اشاره‌ای مختصر به «ی» نکره و «ی» مصدری شده است که: «ی» نکره تکیه را به خود اختصاص نمی‌دهد مثل: دانشجویی از مر وارد شد. در حالی که «ی» مصدری تکیه می‌گیرد. مثل: دوران دانشجویی پادش به خیر. ما نیز در فصل تکیه در زبان فارسی، در بررسی توج اول یعنی تکیه هجا به‌طور مشروح و با ذکر نمونه‌هایی آن را توضیح دادیم. یادآوری می‌کنم که:

«ی» پس از اسم در حالت نکره مانند حالت اضافه است. یعنی حرف آخر کلمه اگرچه با «ی» (علامت نکره) هجای دیگری می‌سازد ولی این هجا همیشه بی‌تکیه است. اما در حالت نسبت یا مصدری فرق می‌کند. یعنی «ی» نکره با «ی» نسبت و مصدری، متفاوت عمل می‌کند. در حالت نسبت با مصدری (آخرین هجا (هجایی که به کمک «ی» ساخته شده) تکیه می‌گیرد مثل شاکردی و شاکردی، استادی و استادی، تانوایی و تانوایی، هیدستی و هیدستی... هر کدام از این وزله‌ها در دو حالت «نکره» و «نسبت» خوانده می‌شوند. اولی نکره و دومی نسبی و مصدری.

علامت و نشانه‌های را که برای هجای تکیه بر یا تکیه هجا به صورت (V) در

زیر همان‌ها قرار گذاشتیم به خاطر دارید؟ گوینده می‌تواند در واژه‌هایی که مسکن است غلط خوانده شود یا در تکیه‌های آنها به شک و تردید دچار شده از این علامت استفاده کند. مثل وصیلت (به معنی وصل تو) و وصیلتی (به معنی پیوند زناشویی) یا در ترکیب‌هایی: پازگشت (فعل) و پازگشت (مصدر)، پازدائیت و پازدائیت (در فصل ترکیب‌ها تفاوت و تمایز آنها با توضیح بیشتر آمده است).

در مورد «ی» نکره و «ی» نسبت که گوینده اغلب به تردید می‌افتد و اشتباهی می‌کند، من سال‌هاست برای برهیز از اشتباه به‌طور استثنای برای این دو نوع «ی» علامت دیگری بکار می‌روم؛ برای «ی» وحدت و نکره مثل تابستانی (یک تابستان) زیر «ی» یک ۱ کوچک می‌گذارم؛ «تابستانی» (تابستانی گرم در راه است) و برای حالت مصدری و نسبت همین علامت را به صورت اقلی می‌گذارم؛ «تابستانی» (با گرم شدن هوا میوه‌های تابستانی از راه می‌رسند).

در جدول زیر چند واژه را برای نشان دادن محل تکیه‌ها در هر سه حالت با دو نوع علامت پیشنهادی ملاحظه خواهید کرد:

اسم	نکره یا مفرد	نسبت یا مصدری
شاگرد	شاگردِی / شاگردِی	شاگردِی / شاگردِی
دانشجو	دانشجوِی / دانشجوِی	دانشجوِی / دانشجوِی
بهدیست	بهدیستی / بهدیستی	بهدیستی / بهدیستی
معمار	معمارِی / معمارِی	معمارِی / معمارِی
فرزانه	فرزانه‌ی / فرزانه‌ی	فرزانه‌ی / فرزانه‌ی
دیدبان	دیدبانی / دیدبانی	دیدبانی / دیدبانی

به هر حال گرفته در انتخاب علامت که برای راهنمایی اوست ساختار است.

اکنون در چند جمله یکی از این نوع کلمات را، مثلاً کلمه «دیوار» را در دو حالت نکره و نسبی بررسی می‌کنیم:

«مان آنها فقط دیواری فاصله بوده» (یک دیوار).

حالا سعی کنیم «دیواری» با حالت نکره را با «دیواری» با حالت نسبت جایجا کنیم:

«مان آنها فقط دیواری (دیواری) فاصله بوده» (منسوب به دیوار).

ملاحظه می‌فرمایید که با این جایجایی تکیه جدا و در نتیجه آن، همه چیز جمله تغییر می‌کند. آوا و نحو جمله به هم می‌ریزد، معنی آن از دست می‌رود و جمله از پایه شلط می‌شود. اکنون این واژه جدید و تغییر یافته را باید در جمله‌های دیگر و با مفهومی دیگر بکار برد: «ما در مدرسه، روزنامه دیواری داشتیم»

در جمله زیر واژه «دیوار» را در هر دو حالت نکره و نسبت با هم می‌آوریم: «در مدرسه ما دیواری بود که همیشه روزنامه‌های دیواری را روی آن دیوار نصب می‌کردیم» حالا هر دو واژه را در ذهن خود مرور می‌کنید.

می‌توان چندین نمونه، شبیه آن را ساخت.

حالا همان واژه «تپاه» را در نظر بیاورید، در دو جمله متفاوت یکی با باری وحدت یا نکره و دیگری با باری نسبت یا مصدری:

۱- او در زندگی مرد تهایی است. (یک مرد تنها است)

۲- او در زندگی عاشق تهایی است. (تهایی را دوست دارد)

ساختار این دو جمله به هم نزدیک است و حتی با آندگی مسامحه در

تألیف می‌توان دو جمله را کاملاً شبیه هم ساخت و واژه «مرد» یا «عاشق» را عیناً در هر دو جمله به عنوان فاعل آورد:

- ۱- او در زندگی مرد تنهایی است. (یک مرد تنها است)
 - ۲- او در زندگی عاشق تنهایی است. (تنهایی را دوست دارد)
- ولی اینجا از موارد نامر است و نمی‌توان با یک یا چند مورد نامر و استناد قاعده ساخت.

از دیگر واژه‌هایی که با تغییر تکیه هجا، تبدیل به دو واژه با دو معنی متفاوت می‌شود، می‌توان از چند نمونه دیگر هم یاد کرد. مثلاً دو واژه کتابت به معنی نوشتن و عمل نوشتن با تکیه در آخرین هجا و واژه کتابت به معنی کتاب تو. با تکیه در هجای ما قبل آخر. یا دو واژه حالت به معنی وضع و چگونگی چیزی با تکیه در آخرین هجا و حالت به معنی وضع و حال تو. با تکیه در هجای ما قبل آخر و چندین واژه شبه اینها. یکی به صورت اسم و اسم مصدر و دیگری به صورت اضافه (مضاف و مضاف الیه) با ضمیر متصل.

هیچ‌کدام از این دو واژه‌های «یک شکل» نمی‌توانند در یک جمله و به‌جای یکدیگر بنشینند و کارکردی با معنی درست داشته باشند. زیرا هر کدام معنی جداگانه‌ای دارند. فقط در خط و کتابت شبه هستند ولی در تلفظ و تغییر جایگاه تکیه هجا از یکدیگر متمایز می‌شوند. در نتیجه در بیان معیار رادیو، این جایگاه تکیه هجا فوق‌العاده مهم است و در تلفظ آنها باید دقت کرد.

گوینده باید قبل از ضبط یا پخش، با دقت کافی جمله‌های حاوی پیام را مرور کند تا معنی درست آن را درک نماید. در این صورت است که اشتباه نخواهد کرد. بارها این بیت معروف شیخ اجل سعدی را از رادیو شط و اشتباه شنیده‌ام: (خدایا به عزت که خوارم مکن / به دل گنه شرمسارم مکن سعدی خدا را به بزرگی و جلالت سوگند می‌دهد. عزت = بزرگی و جلالت تو = عزت تو. خداوند! تو را به بزرگی و جلالت سوگند می‌دهم که مرا خوار مکن. نمونه‌های متعدد کاربرد تکیه کلام و استفاده نامرست آن را در ضمیرها می‌توان شنید. مثلاً در ضمیرهای پس از جمله به عراقی بود که:

«روز اولین دایمها در ایودلا، بغداد با زمین نشستند» (تکیه کلام روی همه زمین نشستند) مگر هوابماهای دیگر در هوا می‌مانند؟ یا مگر برای اولین بار است که هوابمایی به زمین می‌نشینند؟ آیا اتفاق مهم این است؟ یا برای اولین بار؟ یا حتی فرودگاه بغداد؟

به نظر می‌رسد که گویندگان ضربه به افعال آخر جمله‌ها بیشتر علاقه دارند زیرا تکیه کلام را اغلب روی آنها می‌گذارند؛ مثلاً در خبرها بود که طبق تحقیقات شوح بهاری سارس از یک کلینیک آغاز شده است. گوینده تکیه کلام را روی «آغاز شده است» گذاشت که بکلی معنی و مفهوم جمله خراب شد. در حالی که باید تکیه روی «کلینیک» باشد تا معنی مورد نظر به دست آید. طبق تحقیقات شوح بهاری سارس از یک کلینیک آغاز شده است. یا در همان بخش ضربه خوانده شد: خبرنگار ما با آقای... به مصاحبه می‌نشیند. یعنی به طریق مصاحبه روی زمین می‌نشیند یا منظور این است که این مصاحبه ایستاده یا خوابیده صورت نگرفته است. بلکه نشسته انجام گرفته است.

باز در همین بخش شنیدم که: به آن ترتیب تعداد تلفات کم زمین لرزه به دو هزار نفر می‌رسد. گوینده با این تکیه کلام غلط، بی‌فکری و بی‌توجهی خود را ثابت می‌کند. باید تکیه کلام را روی تعداد تلفات که به «دو هزار نفر» رسیده است بگذارد.

در یک بخش دیگر ضربه گوینده پس از اینکه خبرهایی را جمع به افغانستان خواند، گوینده دیگر گفت: اکنون می‌پردازیم به دیگر رویدادهای افغانستان (تکیه روی افغانستان) تکیه‌ای که روی کلمه افغانستان گذاشت با وجود اشتباهی که به «دیگر رویدادهای» کرد، تعجب‌برانگیز بود. و اضافه بر این معلوم شد به خبرهایی که گوینده همکارش از افغانستان خوانده بود هم اصلاً توجه نداشت. است. اگر اندکی دقت می‌داشت از تکرار «دیگر رویدادهای» باید توبیخش جلب می‌شد و تکیه کلام را روی «دیگر رویدادهای» می‌گذاشت.

این نمونه‌ها را از یکی دو بخش ضربه و تنها به اتفاقی که گوش کردم، ارائه

دام. از این قبیل اشتباه‌های مربوط به تکیه کلام در همه برآمدها وجود دارد و شنیده می‌شود. من قصد ندارم «اشتباه‌ها» را ردیف کنم ولی شما خودتان اگر مایل باشید و کمی دقت کنید در همه برآمدها و همه بخش‌های ضری، این تکیه کلام‌های غلط و اشتباه را خواهید شنید البته تریه داشته باشید اینها فقط اشتباه‌های تکیه است و غیر از غلط‌های رایج و انواع دیگر غلط خوانی‌ها است.

در تکیه هجا گفتیم که زبان‌شناسان عموماً «تکیه هجا» را از نوع زیر و بی می‌دانند که در آن عامل «ارتجاج» که همان زیر و بی آوا باشد، دخالت دارد. به قول دکتر خاخری که خود در آزمایشگاه فونیک پاریس تحقیق دقیق به عمل آورده:

«به موجب این تحقیق ثابت شده است که تکیه کلمه در فارسی امروز، نتیجه شدت صوت نیست، بلکه برخلاف نظریه زبان‌شناسان اروپایی عامل «شدت» در آن بسیار ضعیف است و در مقابل عامل ارتجاج به وضوح تمام وجود دارد. حتی همان صفت زبان‌های باستانی هند و اروپایی و از آن جمله سنسکرت و یونانی، در فارس امروز وجود دارند.

در همین کتاب (هوزن شعر فارسی)؛ استاد خاخری اشاره می‌کند که «دانشمندان اروپایی در کلمات فارسی یک تکیه اصلی و یک تکیه ثانوی یا فرعی تشخیص دادند و اگر چه سریملاً درباره ماهیت تکیه فارسی پسری نوشته‌اند، از بیان ایشان به خوبی آشکار است که آن را «تکیه شدت» شمرده‌اند.

ولی ما در تقسیمات خودمان دو نوع تکیه را بررسی کردیم. یکی تکیه در یکی از هجاهای کلمه و دیگر تکیه روی یکی از کلمه‌ها یا ترکیب‌های جمله.

۱- تکیه هجا و ۲- تکیه کلام.

نصیر می‌گفت که در اینجا منظور استاد تنها تکیه هجاست و احتمال می‌دهم آن دو نوع تکیه که دانشمندان اروپایی اشاره کرده‌اند همان تکیه‌های هجا و کلمه باشد، که البته استاد خانلری فقط از تکیه هجا نام برده و آن را از نوع (زیروسی یا «ارهاج» می‌داند و به نوع دیگر تکیه استارهای نمی‌گفت. دکتر خانلری سپس اضافه می‌کند:

«نتیجه‌ای که از تحقیقات آزمایشگاهی منور به دست آمده است به انحصار از این قرار است:

۱- هجای تکیه‌دار، چه در آغاز و چه در پایان کلمه همیشه شامل ارهاج صوت است و این ارهاج (یا زیری) نسبت به هجای بی‌تکیه میان ۹ و ۳ نیم برده می‌باشد.

۲- آهنگ (son) از تکیه (Accent) جدا نیست، هر جا که تکیه هست، ارهاج صوت بیشتر می‌شود و در هیچ موردی، یکی را جدا از آن دیگر نمی‌توان یافت. بنابراین می‌توان گفت، تکیه در کلمات فارسی عبارت است از ارهاج صوت که اغلب با آنگ شدن همراه است.

۳- تکیه فارسی هیچ با استداد مربوط نیست، یعنی تکیه هم روی هجای کوتاه و هم روی هجای بلند ممکن است واقع شود.

۴- موضع تکیه روی یکی از هجا‌های هر کلمه تابع ساختمان صرفی آن کلمه است، یعنی هر یک از انواع کلمه در محل معینی تکیه دارد و در موارد بسیار نوع صرفی دو کلمه که از حیث حروف با هم یکسان هستند، بر حسب موضع تکیه تشخیص داده می‌شود.

آنچه من گفتم و همین جایگاه تکیه در هجای کلمات و تأثیر عامل زیروسی در تکیه هجا و تمایز معنایی در تغییر جای تکیه هجا (استارهای صرفی کلمه) همه با تحقیقات استاد خانلری مطابقت دارد. اما نوع دوم تکیه،

احتمالاً می‌تواند همان برداشت دانشمندان اروپایی باشد که به دو تکیه در زبان فارسی اشاره کرده‌اند.

به هر حال اگر تکیه‌ها از نوع ضمیرات زبروحی است و عامل ارتجاع در آن وجود دارد، تکیه کلمه به طور قطع از نوع «شدت» خواهد بود. زیرا از یک طرف آمدن تکیه کلام، تأثیری در عدم یا وجود تکیه‌ها و یا ضمیری در محل‌های تکیه بر ندارد و از طرف دیگر، استفاده از عامل به وجود آورنده تکیه‌ها (با درجه زبروحی) در تولید و ایجاد تکیه دیگر درست نیست و با تکیه اول متداخل خواهد داشت. پس «تکیه کلام» باید از نوع «شدت» باشد. البته من متأسفانه آزمایشگاهی حتی ابتدایی و ساده هم در اختیار ندارم و تنها متکی به توان‌های شنیداری و تجربیات چند ساله خود هستم و امید دارم استادان زبان شناسی و پژوهشگرانی که امکانات و آزمایشگاه‌های فونتیکی و آوایشناسی در اختیار دارند، این نظر را تأیید یا اصلاح کنند.

نتیجه اینکه در زبان فارسی دو نوع تکیه که هر کدام به نوعی ایجاد نظارت در معنی و تمایز در کلام و پیام می‌کنند وجود دارد. یک نوع آن در ذات کلمات و در یکی از اجزای کلمه است که نامش تکیه‌ها است و نوع دوم که بدون متداخل و ضمیر در تکیه‌ها روی کلمات یا ترکیبات واقع می‌شود و نامش را تکیه کلام گذاشتیم، تابع مفهوم جمله است و می‌تواند در هر کجای جمله قرار بگیرد. تکیه‌ها از عامل زبروحی با ارتجاع است و تکیه کلام از عامل شدت یا ضمیر فشار هوای بازدم.

استفاده نابجا و شلط از تکیه (هر دو نوع) که فراوان به گوش می‌رسد و موجب اختلال و اشتباهات معنی، حتی ضمیر معنی می‌شود، و اثر بی‌نویسی و عدم اطلاع گویندگان رخ می‌دهد که من به ذکر نمونه‌هایی از آن اشاره کردم و معتمد آگاهی گوینده و نظارت و کنترل ادار، برکنار گویندگان، میزان این اشتباهات را تا حد فراوانی پایین خواهد آورد.

در تکیه هجا دانستیم که در ترکیب‌های اضافه و صفت و موصوفه کسره میان کلمه‌ها تکیه نمی‌گردد مانند خانه پدری. آسان آبی. سبای فرزانتگان. اخطای حریق. پدر مهربانی من. شعر ناب صدای سخن عشق. خانه روی آب. روی زبرجد و هر نوع ترکیب دیگر. در این ترکیب‌ها گریه کسره میان دو کلمه با حرف ساکن آخر کلمه اول یک هجای کوتاه می‌سازد. ولی این هجا بدون تکیه است.

اما هنگامی که چنین ترکیبی را برای آرم و نشانه یک برنامه رادیویی انتخاب می‌کنند و از گویندای می‌خواهند آن را بخواند و همراه با موسیقی مناسب در استودیو ضبط می‌کنند. یک اشتباه اطلاق می‌افتد که البته اشتباهی است تا دانسته و بر اثر بی‌توجهی گوینده و تهیه‌کننده برنامه. زیرا هر دو فکر می‌کنند که این ترکیب دو-سه کلمه‌ای. چون آرم و نشانه یک برنامه است و باید برجسته و مشخص و به اصطلاح «آرمی» ادا شود. پس باید کلمات کشدار و با فشار بیشتری ادا شود و گوینده روی کلمات بیشتر توقف کند. تا اینجای کار اشکال و عیب وجود ندارد. ولی عیب آنجا به وجود می‌آید که گوینده همراه با هر کلمه‌ای کسره پس از آن را هم همان اندازه کشدار و با فشار ادا می‌کند. کلمات آرم اغلب با اسند یا صفت یا هر دو. در نتیجه طبق قاعده زبان فارسی. آخرین هجای آنها تکیه بر است. روائی. شعر. ضوب. یسندیده. آسان. خانه و سخن و بلا طبق قاعده اگر پس از اسم کسره قرار بگیرد. محل تکیه تغییر نمی‌کند و کسره بدون تکیه خواهد بود. ساختمان مدرسه. مدرسه بزرگ. زبان فارسی. پدر بزرگی من.

گوینده چون هر دو - سه کلمه (یا بیشتر) را کشدار ادا می‌کند. نادانسته کسره بین کلمات را هم می‌کشد و آن را با فشار بیشتر بیان می‌کند. مثلاً به این صورت (کشدار) (قرار دادن چند «ی» یا چند کسره) را من برای نشان دادن «کنش اشتباه آوردم».

خاندی ی ی بزرگه انسان والا. افساندی ی ی سزیده شپه‌های ی ی ی
 تاریکپ بی‌ستاره درختان سرخ شیراز. گردشی در باغ خاطره‌ها یاد افسانه
 بزرگه انسان ولاء افسانه سزیده شپه‌های تاریک بی‌ستاره درختان سرخ
 شیراز و گردشی در باغ خاطره‌ها) ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳ ۳۳

شما هم می‌توانید این ترکیب‌ها را به همان صورت «آرسی» پندار انا کنید
 و با دقت تمام به کنش کلمات و کسرها توجه داشته باشید حتی در آنجایی
 هم که کسره نیست (اگردهشی... در باغ خاطره‌ها) با کسی دقت متوجه خواهید
 شد که کنش‌ها پیش از اندازه آخر کلمه آهنگ زبان را تغییر می‌دهد.
 این کنش بیشتر در بیان حروف آخر کلمات، تانانتسه تأکید و فشار بر
 روی کسره‌ها به دنبال خواهد داشت و این تأکید و فشار، حالتی شبه تکیه‌هجا
 را ایجاد می‌کند.

گوینده می‌تواند کلمات آرم را برای تأکید و برپستگی، کشدار ولی به
 اندازه طبیعی و زیبا انا کند و تکیه‌هجا را هم رعایت نماید و مراقب باشد که
 کسره میان کلمه‌ها هم بدون فشار و تأکید انا می‌شود.

دلبستان راستان، پچار دل‌انگیز جوانی، سخن دوست با هر ترکیب دیگر.
 گاه همین حالت (بیان کشدار کسره) و البته با کنشی کمتر وضعیف‌تر و شیر
 از بیان آرم، در گویندگی بعضی گویندگان در طول برنامه هم هست. برای یافتن
 آن باید توار گویندگی آنها را چند بار و با دقت گوش کرد. این حالت بیشتر در
 بیان گویندگانی است که عادت کرده‌اند بر روی همه یا بعضی از کلمات تأکید
 کنند و از تأکید، بیشتر از آنچه لازم است استفاده می‌کنند. در گویندگی بعضی
 گویندگان ضربه و تفسره‌های ضری، این تکیه‌های اضافی شنیده می‌شود. در
 این صورت بیان از فرم طبیعی و ریتم و آهنگ زیبای فارسی، خارج می‌شود و
 گاهی آزار دهنده می‌گردد.

ترکیب‌ها

«ترکیب های پیوسته» و «ترکیب های وابسته»

در زبان فارسی کلمات بر اساس قوانین نحو زبان، در کنار هم قرار می‌گیرند و به هم متصل می‌شوند و از مجموع آنها جمله ساخته می‌شود.

زبان فارسی در شمار زبان‌های ترکیبی است. بر خلاف زبان عربی که از زبان‌های اشتقاقی محسوب می‌شود، بدین معنی که اگر در زبان عربی بخواهند مثلاً از کلمه «علم» کلمات دیگری بسازند، بر اساس قواعد خاصی، یا کم کردن یا افزودن حرف یا هروف‌هایی و در قالب‌های معینی، کلمات مشتق می‌سازند که غالباً از همان صورت اصلی «علم» گرفته شده است، مانند:

عالم، علوم، علما، عالِم، معلوم، معلومات، معلّم، معلّمه، تعلیم، اعلام و غیره...

اما در زبان فارسی، مثلاً از واژه «دانش» بدون آنکه صورت اصلی کلمه شکسته شود و تغییر کند، با آوردن پیشوند یا پسوند یا همراهی و پیوند با واژه‌های دیگر، ترکیب‌هایی می‌سازند که هر کدام معنی و مفهوم جدیدی دارد و تعداد آنها فراوان و بسیار است، مانند:

دانش آموز، دانشجو، دانشمند، دانشگاه، دانشکده، دانش انجمن، دانش دوست، دانش یوز، دانشسرا، دانشنامه، یا دانش بی دانش و...

حتی در کنار دانش، از مصدر «دانستن» و دو صفت «دانا» و «دانشمند» یا «دانشور» «دان» ترکیب‌های بسیاری ساخته می‌شود. مانند: کاربدان، قدرمدان، ریاضی‌دان، سخت‌دان، حقوق‌دان، تاریخ‌دان، دانی، نادانی، غائبکاری و...

اهمیت این ویژگی زبان فارسی بر کسی پوشیده نیست و ترکیب‌های فراوان در میان همه متوله‌های هفتگانه کلام (اسم، فعل، ضمیر، صفت، قید، حرف و صوت) دیده می‌شود که موجب شنای واژگان و معانی، در این زبان است.

نکته‌ای که دانش آن برای گویندگان جهت رعایت اصول فن بیان بسیار مهم و لازم است، شیوه برخورد با ترکیب‌ها در زبان فارسی است؛ یعنی چگونه بیان و تلفظ ترکیب‌ها، زیرا ترکیب در زبان فارسی گونه‌ها و انواع مختلفی پیدا کرده است.

در دستورهای زبان فارسی که با استادان ادبیات یا استادان زبان‌شناسی نوشته‌اند، یا دو واژه یا اصطلاح ترکیب و مرتب مواجه می‌شویم که هر کدام تعریف خاصی دارند. به‌عنوان نمونه در «مبانی علمی دستور زبان فارسی» از «پروفسور احمد شفایی دکتر در زبان‌شناسی فارسی» در این باره می‌خوانیم: «هر چند که دو اصطلاح «ترکیب» و «مرتب» منشأ لفظی واحدی دارند، اما نباید فراموش کرد که اینها هر دو «اصطلاح» هستند، البته در هر رشته از علوم، و از جمله نیز در زبان‌شناسی اجباراً باید از یک سری «اصطلاحات» بهره گرفت، زیرا بدون وجود «اصطلاحات» نمی‌توان مفاهیم علمی را دقیقاً تشریح کرد. خاصیت «اصطلاح» آن است که در چهارچوب دانش معینی، معنایی دقیق و واحد را بیان می‌کند و همیشه نیز در همان معنا به‌کار می‌رود... اما واژه‌ها، بر خلاف اصطلاح، در چهارچوب متن معینی معنای مشخص خود را دارند و در متن دیگری می‌توانند معنای کم و بیش متفاوتی از آن را داشته باشند»
دکتر شفایی کلمات مرتب را از نظر تاریخی به وجود آمده از ترکیب‌ها می‌داند و می‌گوید:

«دانشمندان نیز در این فکر اتفاق عقیده دارند، منتها به مرور زمان و بر اثر تکامل تاریخی و عادی هر زبانی، ترکیب‌های معینی از آن زبان در معرض یک رشته دگرگونی‌های موهومی، معانی و صدوری قرار گرفته‌اند و به کلی از منشأ اصلی خود دور گشته به صورت کلمات مرکب در آمده‌اند.»

دکتر شفایی کلمات مرکب را مولود گرامری ترکیب‌ها می‌داند که در طول زمان از منشأ اصلی خود دور شده به این دگرگونی‌ها و اختلافات سه‌گانه رسیده‌اند.

دکتر شفایی پس از آن به توضیح این دگرگونی‌ها می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه در ترکیب، هر کدام از عناصر ترکیب، استقلال «صوتی»، «معنایی» و «گرامری» دارند ولی پس از تبدیل به کلمات مرکب، در این اجزا دگرگونی‌های اساسی در صوت و معنی و دستور پیدا می‌کنند.

قبل از آنکه با پیچیدگی این تغییر و دگرگونی آشنا شویم اجازه بفرمایید عرض کنم که مسائل گویندگی و اصول فن بیان را باید سواي دانش زبان‌شناسی و ادبیات دانست و جدا از آنها هم به پژوهش و بررسی‌شان دست زد. البته این حرف هرگز به آن معنا نیست که گویندگی و فن بیان بی‌اعتنا به ادبیات و زبان‌شناسی است! هرگز نباید چنین اندیشید این فکر کاملاً غلط و اشتباه است. فن بیان و گویندگی با بهتر بگویم بیان معیار، بدون این دو تکیه‌گاه اساسی و اصلی (ادبیات و زبان‌شناسی) ریشه و تنه خود را از دست خواهد داد و درختی بی‌ریشه و بی‌تنه خواهد شد که محکوم به تالوئی است. اما برای درک مطالب پیچیده و بخرنج زبان و بیان گویندگی و رسیدن به میزان و معیار لازم و درست، باید از خلط مبحث یا مباحث زبان‌شناسی و ادبیات با گویندگی برهیز کرد و در عین حال به اندازه لازم برای شناختن بهتر و بیشتر بیان را دربر و زبان گویندگی، در هر دو این گستره‌ها پیش رفت و از آنها استفاده کرد.

در زبان فارسی که از جمله زبان‌های ترکیبی است و کلمات و اجزای جمله

به هر دلیلی در کنار هم قرار می‌گیرند و ترکیب می‌شوند. برای شناختن انواع ترکیب‌ها باید «اصطلاحاتی» انتخاب کنیم که جوابگوی تغییرات ترکیب‌ها باشد.

مثلاً «وندها» که شامل می‌شوند می‌توند و پیوند است با کلمات ترکیب می‌شوند. حروف اضافه هم با کلمات ترکیب می‌شوند اما هرگز این دو ترکیب از یک نوع نیستند و کاملاً متفاوت عمل می‌کنند. (مخصوصاً از نظر آوایی و تلفظ)

«وندها» در معنی کلمات دخالت می‌کنند ولی حروف اضافه استقلال کامل کلمات و ترکیب‌ها را رعایت می‌کنند. و این در حالی است که هر دو از نظر دستوری ترکیب نام دارند. همین طور است ترکیب‌های اضافه‌ای، که خود شامل دو طبقه وسیع و فراوان مضایف و مضاف‌الیه و صفت و موصوف است. بسیاری ترکیب‌های دیگر هم هست که به اختصار به هر کدام اشاره خواهد شد. از سویی دیگر در انواع جمله، دو اصطلاح «جمله‌های پیوسته» و «جمله‌های وابسته» را داریم که از نظر آوایی و صوتی، و تفاوت‌های دیگر، می‌تواند ملاک تقایم باشد.

دو اصطلاح «ترکیب» و «مرکب» به نظر بنده، به طور دقیق و کامل رساننده مفهوم مورد نظر نیست و ممکن است گویندگان را دچار سردرگمی کند و آنها را به اشتباه بیندازد. زیرا از تعریف دیگر شغای چنین فهمیده می‌شود که کلمات مرکب پس از آنکه از ترکیب‌ها جدا شدند به همین صورت موجود باقی ماندند و هر کدام کاربردی جداگانه و مخصوص به خود را پیدا کردند. البته با سایرهای صوتی، معنایی و دستوری.

بررسی نمونه‌های کلمات مرکب و ترکیب‌ها نشان می‌دهد که به مقتضای نحو جمله و ترتیب اجزای آن، و نیز برای ایجاد تنوع و پرهیز از تکرار، «ترکیب» و «مرکب» به راحتی جای خود را در جمله به یکدیگر می‌دهند و در

نتیجه می‌تواند با اندک تغییری، جای هم را بگیرند. حتی کلمات ترکیبی با کمی تغییر به صورت کلمات مرکب درآیند و باز در جمله بعدی تغییر ماهیت داده (به علت همان دگرگونی‌های صوتی، معنایی و دستوری) به صورت ترکیب برگردند. این تغییرات و جا عوض کردن‌های متوالی ممکن است گویندگان را به اشتباه بیندازد. لذا برای پرهیز از هر اشتباهی باید در انتخاب نام (یا اصطلاح) بیشتر دقت کنیم تا مفهوم و موضوع، روشن و صریح باشد. با این دلائل و با توجه به پیچیدگی‌های بیان گویندگی، دو اصطلاح ساده و مأثور که در اتواج جمله هم به کار می‌رود در اینجا پیشنهاد می‌شود:

۱- ترکیب پیوسته

۲- ترکیب وابسته

نظر دکتر شفايي در این باره که این دو ترکیب از جهات صوتی، معنایی و دستوری با هم متفاوتند، بسیار درست و قابل قبول است. ما هم برای درک بهتر این تفاوت‌ها و تغییرها از نوشته‌های ایشان در همان کتاب بهره می‌بریم. البته هر کجا لازم آمد (به دلائلی که در مورد گویندگی و فن بیان عرض شد) بر تعریف‌های ایشان توضیحاتی را می‌افزاییم. دکتر شفايي می‌گوید:

«با کمال اختصار به دگرگونی‌ها و اختلافات موجود بین ترکیب‌ها و مولود گزاشی آنها (کلمات مرکب) اشاره می‌کنیم:

۱-۱- دو ترمین صوتی

«در ترکیب‌ها [در تقسیم بندی ما ترکیب پیوسته] هر یک از عناصر متشکله استقلال صوتی خود را حفظ می‌کند. مقصود از استقلال صوتی نیز همان کوبه لفظی [هجای تکبهدار یا تکبۀ هجا] است. به عنوان مثال دو ترکیب «صاحب انومیل» و «بدر دانشجو» را در نظر می‌گیریم. در این ترکیب‌ها هر یک از کلمات «صاحب»، «انومیل»، «بدر» و «دانشجو» با کوبه لفظی خود (که در

فارسی در هر چهار مورد در آخر کلمه است) تلفظ می‌شوند و استقلال صوتی خود را کاملاً حفظ کرده‌اند و تنها رابطه نحوی «اضافه» است که آنها را به هم پیوند می‌دهد. اما در کلمات مرکب [در تقسیم‌بندی ما ترکیب وابسته] «سامبختانه» و «بدر زن» چنین وضعی موجود نیست. در اینجا ما شاهد وجود یک کوبه اصلی و صومئ. در انتهای کلمات مرکب بالا هستیم و ضمناً رابطه نحوی «اضافه» نیز دیگر بین آنها وجود ندارد. در حقیقت همین درهم آمیختگی صوتی و ایجاد کوبه واحد است که ما را از به‌کار بردن پیوند دیگر نحوی («اضافه») بی‌نیاز ساخته است.

گفتم که «ترکیب پیوسته» و «ترکیب وابسته» قابل تبدیل به یکدیگرند. پس در دگرگونی‌های صوتی و برای درک بهتر و بیشتر این دگرگونی، بهتر است از مثال‌ها و نمونه‌هایی استفاده کنیم که مطابق تعریف ما قابل تبدیل به هم باشند.

قبل از آن لازم است به ضابطه‌دان بیاوریم که در ترکیب‌های پیوسته اضافاتی، مانند صفت و موصوف یا مضاف و مضاف‌الیه، کلمات ترکیبی در پایه‌های مولد، می‌تواند جایجا شود. مثلاً ترکیب «دل شکسته» را در نظر بیاورید.

در ترکیب پیوسته «دل شکسته» همان‌طور که در «دگرگونی‌های صوتی» دیدیم دو واژه «دل» و «شکسته» هر کدام تکیه هجایی (یا به قول دکتر شفایی «کوبه لفظی») خود را حفظ می‌کنند و کسره اضافی میان آن دو واژه هم که بدون تکیه است، پیوند معنی می‌آستان برقرار می‌کند.

در زبان فارسی این ترکیب (ترکیب صفت و موصوف) از انواعی است که اجزای تشکیل دهنده‌اش می‌تواند جایجا شوند و معنی دار باشند؛ «دل شکسته» = «شکسته دل» البته پیوند نحوی یا کسره اضافه آن حذف خواهد شد.

الکون بیان دو ترکیب «دل شکسته» و «شکسته دل» مورد نظر است. «دل شکسته» که صفت و موصوف است در تعریف ما «ترکیب پیوسته» محسوب می‌شود، با داشتن علامت پیوند «کسره» و بدون دگرگونی در لفظ اجزا «دل + شکسته» اما همین دو واژه ترکیبی وقتی جابجا شوند. ترکیب «دل شکسته» حاصل می‌شود بدون کسره اضافه این ترکیب را «ترکیب وابسته» نام نهادیم زیرا می‌بینیم که دگرگونی‌های صوتی و آوایی پیدا می‌کند، شکسته که قبلاً تکیه هجایی آخر داشت، تکیه خود را از دست می‌دهد و کاملاً بی‌تکیه می‌شود و وابسته به واژه پس از خود می‌گردد. یعنی متصل به دل می‌شود. و هر دو واژه با این پیوند جدید یک واژه ترکیبی محسوب می‌شود و یک تکیه در آخرین هجا خواهد داشت، شکسته دل.

مثال‌های دیگر را تبدیل ترکیب پیوسته «جانم سیاه» به ترکیب وابسته «سیاه جانم» یا تبدیل ترکیب پیوسته «مردان بزرگ» به «بزرگ مردان» و بسیاری ترکیب‌های دیگر مانند اینها نشان می‌دهد.

هر کدام از این ترکیب‌ها می‌تواند دوباره به صورت قبلی خود برگردند. یعنی «شکسته دل» به «دل شکسته» و «بزرگ مردان» به «مردان بزرگ» یا «مردان بزرگ» به «بزرگ مردان». «کنار دریا» به «دریا کنار» و...

بعضی وقت‌ها و در برخی ترکیب‌ها فقط با برداشتن کسره پیوند این دگرگونی‌ها صورت می‌پذیرد. مانند همان ترکیب پیوسته «دل شکسته» که اگر کسره اضافه میان موصوف و صفت را برداریم. حاصل «دلشکسته» خواهد شد یا نام «ترکیب وابسته». تغییر حالت و نام از ترکیب پیوسته به ترکیب وابسته به این دلیل خواهد بود. که همان دگرگونی‌ها (آوایی، معنایی و دستوری) ایجاد می‌گردد.

تغییر و تبدیل «ترکیب‌های پیوسته» به «ترکیب‌های وابسته» یا برعکس، گاهی به همین صورت آخر، اتفاق می‌افتد یعنی فقط کافی است کسره اضافه یا

پیوند نحوی میان دو واژه برداشته شود، در چنین صورتی «ترکیب پیوسته» تبدیل به «ترکیب وابسته» خواهد شد. با همه آن دگرگونی‌ها، مثل: «ضابطه خراب» «عقابت خراب». در این تبدیل ترکیب پیوسته به وابسته و یا برعکس (دگرگونی صوتی و آوایی، کاملاً قابل درک است. پس از آن هم دگرگونی‌های معنایی و دستوری، برگردیم به سخنان دکتر شفایی.

۹-۱. یک ردونی‌های معنایی

«در ترکیب‌ها [در تقسیم ما ترکیب‌های پیوسته] هر یک از عناصر متشکله، استقلال کامل معنایی خود را حفظ می‌کند و معنای عمومی ترکیب به آسانی از مجموع جبری معنایی استنباط می‌شود.»

وقتی گفته می‌شود «صاحب انوسیل» ما معنای دو کلمه «صاحب» (دارنده) و «انوسیل» را با تمام صوابت و وحدت خود از نظر می‌گذرانیم، به آنها توجه داریم و در مجموع نیز شخصی را در نظر می‌گیریم که مالک عقبنی انوسیل است. عین این مطالب را می‌توان در مورد «بدر دانشجو» و یا هر ترکیب مشابه دیگری تکرار کرد.»

«اما در کلمات مرکب [در تقسیم ما ترکیب‌های وابسته] «صاحبخانه» و «بدر زن» چنین وضعی موهوبه نیست. در اینجا اجزای متشکله کلمات مرکب [ترکیب‌های وابسته] معنای لغوی خود را کاملاً و صدمصد حفظ نکرده‌اند و با لافل ما به هنگام تلفظ آنها توجه چندانی به معنای اجزای هر یک از اجزای نداریم. البته نمی‌توان منکر تأثیر معنای فردی اجزای متشکله در معنای مجموع گردید (در مرحله کثرتی زبان)، ولی این معنای فردی آنقدرها در مرکز توجه نیستند و نوعی یوده ابهام بر آنها گسترده شده است. ما در اینجا معنای عمومی واحد دیگری را در نظر می‌گیریم. شخصی واحدی را مورد توجه قرار

می‌دهیم که البته خواص معنی (ناشی از معانی فردی اجزا) دارد.
 این دو ترکیب پیوسته و وابسته «بدر زن» و «بدر زن» و تغییر آوایی آنها
 بیشتر فکر کند.

۳-۲-۳. ریشه‌گذاری‌های دستوری

«در ترکیب‌ها، ترکیب پیوسته رابطه نحوی بین عناصر متشکله کاملاً آشکار
 و محسوس است و حال آنکه در کلمات مرکب [ترکیب وابسته] این رابطه
 نحوی تا حدود زیادی حساسیت خود را از دست می‌دهد»
 برای اثبات فکر خود باید مثال‌های روشنی آورد:

ترکیب‌های مصدری متداولی نظیر «خوردن فغاه» و «تجام مأسورت» و یا
 «پرواز هواپیما» را در نظر بگیریم. در اینجا فوراً احساس می‌شود که «فغاه» و
 «مأسورت» متمم‌های صریح مصادر فارسی و عربی «خوردن» و «تجام» بوده
 و «هواپیما» نیز انجام دهنده و فاعل «پرواز» می‌باشد.

«بی» می‌بینیم رابطه نحوی بین آنها ضعیف و محسوس است. اما در فعل مرکب
 «فکر کردن» دیگر چنین حساسیتی از لحاظ دستوری بین اجزا وجود ندارد و
 کسی توجه نمی‌کند که «فکر» متمم است.

برای رعایت فن بیان و گویندگی کافی است ما بدانیم که این سه دگرگونی و
 تغییر (صوتی، معنایی و دستوری) در «ترکیب پیوسته» و «ترکیب وابسته»
 وجود دارد ولی اصل برای ما رعایت تغییر صوتی و آوایی است و از میان این
 سه دگرگونی و تغییر، تغییر صوتی در درجه اول اهمیت قرار دارد و گویندگان
 باید بلافاصله این تفاوت آوایی ترکیب را در ذهن خود تشخیص دهند و تلفظ
 آن را رعایت کنند. در کنار این تغییر (تغییر صوتی و بیان آن) باید از تغییر
 معنایی و دستوری هم اطلاع کافی داشته باشند و بدانند هر کدام از این دو
 ترکیب، چگونه در جمله قرار می‌گیرد و معنایی دیگر پیدا می‌کند. برای روشن
 شدن این مطلب ذکر چند نمونه لازم است.

«روی سیاه»، «دل روشن»، «خانه گل» یا «سرای بهمان» هر کدام از اینها یک ترکیب پیوسته با نشانه پیوند (کسره اضافه) و هر دو واژه ترکیب دارای تکیه هجا هستند (یعنی اسم یا صفتند، تکیه در هجای آخر آنهاست). هم دارای معنی روشن و صریح و هم کاربرد بی مشخص و معلوم در جمله‌اند.

ترکیب پیوسته «خانه گل» در این جمله: «منزل برویز دوست من، در بهار چنان شوق گل و شکرده می‌شد که دوستان ما نام خانه‌اش را «خانه گل» گذاشته بودند».

ترکیب وابسته «گلخانه»، «برویز دوست من در گلخانه منزل خود زیباترین گل‌های سرخ را پرورش می‌دهد».

برگشت ترکیب وابسته به ترکیب پیوسته، و از نوعی دیگر، «مضادند به برویز دوست من، فرزند زیبایی عنایت فرموده که اکنون گلی خانه آنهاست».

در جمله اول «خانه گل» ترکیب پیوسته است، زیرا خانه و گل استقلال آوایی دارند و هر کدام دارای تکیه هجایی و «کسره» یا نشانه اضافه میان آنهاست (بدون تکیه). «خانه گل» اضافه اختصاصی است.

در جمله دوم «گلخانه» ترکیب وابسته است زیرا خانه و گل استقلال آوایی ندارند و متقاً دارای یک تکیه هجایی بدون کسره اضافه. «گلخانه» اسم مرکب است و ترکیب وابسته.

در جمله سوم ترکیب «گل خانه» باز ترکیب پیوسته است زیرا گل و خانه استقلال آوایی دارند، هر کدام دارای تکیه هجایی و کسره اضافه هم میان آنهاست (بدون تکیه). البته این ترکیب با یک کسره دیگر به «آنها» اضافه شده است، گلی خانه آنها.

تکیه قابل توجه آنکه، ترکیب پیوسته می‌تواند پیش از دو عنصر داشته باشد به صورت زنجیر اضافه‌ات، ولی ترکیب وابسته اغلب پیش از دو عنصر ندارد، (لا استغناء می‌گنجد) ضمناً همه ترکیب‌های پیوسته به ترکیب وابسته

تبدیل نمی‌شوند و این قابلیت تبدیل، فقط در بعضی ترکیب‌های پیوسته وجود دارد.

ملاحظه فرمودید که جابجایی اجزای مستثقله ترکیب‌های پیوسته و ترکیب‌های وابسته، چگونه منجر به دگرگونی‌های صوتی، معنایی و دستوری می‌شود و برای شاهد مثال از ترکیب‌هایی استفاده کردیم که به راحتی بتوانیم با اجزای یکسان و بگنجد این تبدیل «ترکیب پیوسته» به «ترکیب وابسته» را برانجام بیان کنیم.

نتیجه آنکه، تمام ترکیب‌های پیوسته باید میانشان کسره اضافه وجود داشته باشد و هر واژه، تکیه هجای خود را حفظ کند.

ترکیب‌های مضاف و مضاف‌الیه: برگ سبز، سبز کار، شهرستان برجسته.

میوه کاله، خانه گل، قد سرو، خانه عدالت، مرد پیر، ساری مهمان، دست دراز، کنار دریا، درخت چنار، مهد کودکی، لب لعل، بلبل استیل، دهان خنجره و...

ترکیب‌های صفت و موصوفه: رنگی طلایی، روی زیبا، گل خوشبو، مهمان عزیز.

عزیز، دل شکسته، هوادار هواناک، گل سرخ، راه بزرگ، بالای بلند، مردان بزرگ، غنای خوشمز، هوای سرد ماهی درشت، مهمان تاختونده و...

البته اینها ترکیب‌های پیوسته دو عنصری هستند. بعداً درباره ترکیب‌های

چند عنصری یا «زنجیر اضافه» صحبت خواهیم کرد.

اکنون به چند اصل مهم در بیان ترکیب‌های پیوسته و وابسته توجه

فرمایید:

در ترکیب پیوسته همیشه چه در حالت مضاف و مضاف‌الیه و چه در حالت

صفت و موصوفه که خود نوعی از اضافه محسوب می‌شود، اصل این است که

مضاف به وسیله کسره به مضاف‌الیه اضافه شود و پیش از آن نباید ولی گاهی

ممکن است مضاف پس از مضاف‌الیه یا صفت پس از موصوفه قرار بگیرد در

این صورت علامت خاصی پیوندد یعنی کسره اضافه حذف شده و ترکیب

واسته ساخته می‌شود. در دستورهای قدیم از این ترکیب به نام اضافه مقلوب یاد می‌کردند. مانند: کارخانه (اضافه کار) دانشرا (سرای دانش) ایرانشهر (شهر ایران) تهران ویلا (ویلاهای تهران) کار مزد (مزد کار)، آبراه (راه آب)، کارنامه (نامه کار)، گذرنامه (نامه گذر) و استادیار (یار استاد).

البته گاهی همان شکل مقلوب یا ترکیب وابسته، بیشتر از اصل اضافه یا ترکیب پیوسته کاربرد و شهرت دارد.

نمونه برای صفت و موصوفه: انصت ترکیب وابسته و پس از آن در میان برانتر یا دو آبرو ترکیب پیوسته کم حاصل (حاصل گیاه بهرمان ماهر (مادر بهرمان)، بزرگ مرد (مرد بزرگ)، دانا دل (دل دانا)، زیبا روی (روی زیبا) خوش نام (نام خوش)، زین فم (فم زین)، کیود جامه (جامه کیود) سه روی (روی سه) / سیاه و خوتین کفن (کفن خوتین).

همانگونه که در دگرگونی‌ها گفته شد، دو ترکیب پیوسته و وابسته، از نظر آوایی، معنایی و دستوری، جایگاه متفاوتی در جمله دارند. مثلا ترکیب پیوسته دل دانا، پس از جایجایی و تبدیل به ترکیب وابسته دانا دل هر سه دگرگونی را نشان می‌دهد. گویه یا تکیه هجا و در نتیجه، آهنگ بیانش تغییر می‌کند. معنی دو ترکیب اگرچه نزدیک بهماند ولی تفاوت دارند و جایگاه دستوری و نحوی آن هم دگرگون می‌شود. در جمله‌های زیر می‌توانیم تغییر و تفاوت کاربرد آنها را ملاحظه کنیم.

مرد دانا دل در (زندگی در نمی‌ماند) / فرزند دانا دل است. / فرزند دل دانا می‌دارد. / دل دانا می‌فرزند را معنای او در (زندگی است) / دل دانا را معنای او در (زندگی است) / (در جمله (آخرین) دانا جای اسم را گرفته است)

امروز گروه بسیاری از محققان در جمله‌های فارسی کاربرد اسمی پیدا کرده و به جای اسم به کار می‌روند، مانند:

زاهد، دانشمند، فقیر، عاشق، مالک، عالم، دانا و...

البته در تلفظ آنها (جهد صفت و جهد اسم) تفاوتی موجود نیست. گریچه برای گویندگی می‌توان در لحن و بیان، شگردهایی را به کار گرفت و ظرافت‌هایی را نشان داد.

منبت فکری

دانشمندان و زبان‌شناسان از دیرباز متوجه شده‌اند که میان زبان و تفکر ارتباطی مستقیم و تنگاتنگ وجود دارد، چنانکه بدون وجود زبان، فعالیت‌های عالی ذهن، مانند تفکر، تحلیّل، استدلال و مانند آنها، ممکن نمی‌شد و اگر ما زبان نمی‌آموختیم، از این نوع فعالیت‌های عالی ذهنی که مخصوص نوع انسان است بی‌بهره بودیم.

البته زبان‌شناسان، دانشمندان و روانشناسان زبان می‌گویند، تفکر بدون استفاده از زبان هم ممکن است؛ اما این نوع تفکر، ابتدایی است و قدرت تجرید در آن ضعیف است و نمی‌توان بدون زبان به فکری از نوع تفکر انسان دست یافت.

اما در مورد منشأ زبان، نظریات گوناگونی ارائه شده است. از جمله خداوندان و الهه‌های یونانی گرفته، تا نظریه تکامل، حتی در فرضیه‌ای وجود زبان را نتیجه ورود انسان‌های بسیار باهوش از کرانه‌های دیگر به کره زمین می‌دانند، که پس از اصلاح نژاد بر روی کره زمین، به موجودات باهوش شده زمین، زبان را یاد دادند.

دکتر یاطینی در کتاب «تفکر و زبان» می‌گوید، در اصل باید ساختن انحصاری انسان، برای فعالیت‌های ذهنی، حتی یادگیری زبان، تکامل یافته باشد

و استعداد یادگیری زبان و سایر فعالیت‌های هنری را پیدا کرده باشد.

زبان ذاتی و هنری انسان نیست، یعنی چیزی نیست که از طریق وراثت به نسل‌های بعدی منتقل شود. اما استعداد یا توان بالقوه یادگیری زبان و تکامل ساختمان عصبی و مغزی انسان، چیزی است که ما آن را در هنگام تولد و از طریق وراثت با خود به دنیا می‌آوریم. اکنون که دانش ژنتیسی (ژنتیک) پیشرفت‌های چشم‌گیری کرده، می‌توانیم بگویم ژن‌های زبان آموزی، فنکر، فعالیت‌های عالی ذهن و تکامل ساختمان عصبی و بسیاری ویژگی‌های نوع انسان، از طریق وراثت به نسل‌های بعدی انسان منتقل می‌شوند و این ژنها همه این فعالیت‌ها و توانایی‌ها را ممکن می‌سازند.

دانشمندان می‌گویند اگر انسان دارای چنین ساختمان عصبی مناسبی نبود و مغزی چنین پرورده نمی‌داشت، نه تنها نمی‌توانست فنکر و استدلال داشته باشد بلکه زبان را نیز نمی‌توانست یاد بگیرد. زبان و فنکر هر دو به خاطر وجود دستگاه عصبی تکامل یافته انسان است. پس این دو محصول آن دستگاه می‌توانند در کنار هم حرکت کنند و پیشرفت داشته باشند.

بخشی دیگر از همان کتاب (فنکر و زبان) ما را به این نتیجه می‌رساند که: «اکثر روانشناسان این طور نتیجه می‌گیرند که یادگیری و استعمال زبان به عنوان دستگاهی از حلالیم آوایی فرارندازی، اختصاصی به انسان دارد و تکامل زبانی انسان و رشد و توسعه فوق‌العاده دستگاه عصبی او، به او امکان می‌دهد که چنین دستگاه پیچیده‌ای را بیاموزد و به کار ببرد. زبان تنها شرط و تنها عامل مؤثر در فنکر و دیگر فعالیت‌های عالی ذهن نیست، ولی زبان توانایی انسان را در فنکر و دیگر فعالیت‌های ذهنی، به میزان معجزه‌آسایی بالا می‌برد. تا جایی که می‌توان گفت فنکر و استدلال، در مراحل عالی و بسیار معجزه از زبان غیر قابل تجزیه است. در این مراحل، فنکر یعنی زبان و زبان یعنی فنکر، بدون زبان می‌توان تصور کرد که فنکر و دیگر فعالیت‌های ذهنی

در انسان وجود داشته باشد. ولی مسلماً این فعالیت‌ها در مراحل ابتدایی و حیوانی باقی می‌ماند. چنانکه در بسیاری حیوانات دیگر باقی‌مانده و هرگز تا این درجه پرورده نمی‌شوند.

به این ترتیب زبان و گفتار همراه با یکدیگر از یک سو به رشد تکامل انسان کمک کرده‌اند و از سوی دیگر به دلیل تأثیر مثبت و مؤثری که بر روی یکدیگر داشتند بر تعالی هم کمک نموده‌اند.

گویندگی استفاده از نمود آوایی زبان به صورت معیار است و گوینده با داشتن توانایی‌های ویژه در اندام‌های گفتاری و احاطه بر همهٔ دقایق زبان، گونهٔ مکتوب را به گونهٔ ملفوظ تبدیل می‌کند. در این تبدیل با برگردان، گفتار، تمرکز صواب، هماهنگی اندام‌های گفتاری، شنیداری و دیداری، و فعالیت‌های مغزی تقنی بسیار مؤثر دارند.

کودک پس از ۶ سالگی و یادگیری نمود گفتاری و کسب مهارت در آن، به مدرسه می‌رود تا نمود دیگر زبان را که خط و نوشتار است بیاموزد.

او همانطور که نمود گفتاری را به ترتیب از تقلید و تکرار صدا، هجا و تکواژ تا رسیدن به جمله سازی طی می‌کند، خواندن و نوشتن را نیز از حروف و هجا و کلمه و جمله‌های کوتاه و تا جمله‌های بلندتر و رسیدن به مهارت^۱ در خواندن و نوشتن می‌آموزد. در اینجا خواندن در برابر نوشتن مورد نظر است. یعنی درک و دریافت مطالب. دکتر باطنی در کتاب مسائل زبان‌شناسی نوین معتقد است، همهٔ کسانی که سواد دارند، در خواندن کتاب و نوشته، یکسان رفتار نمی‌کنند. بعضی شادمان گردانند که روی همهٔ کلمه‌ها، حتی هجاها، بی‌جهت

۱. برای رسیدن به مهارت ابتدا باید عملی را تدریس نمود و پس از دربار آموخته باید آن عمل آموخته را تدریس کرد و پس از دربار عملی را تدریس نمود. تدریس در تمام مراحل یادگیری تا رسیدن به مهارت تعلیمات مغزی لازم است. بعد از تشریح یادگیری انجام نبرده شد.

توقف کنند و بسیار کند بخوانند. چون سرعت خوانندگانشان کم است. سرعت تمرکز حواس هم کم دارند یا ندارند و به همین دلیل میزان درک و فهم مطالب هم در آنها ضعیف است. به طوری که برای فهمیدن یک مطلب مکرر به عقب برمیگردند و دوباره و چند باره جمله را میخوانند و این در حالی است که نه تنها کم هوش و کودک نیستند، اغلب هوشمند نیز میباشند.

مشکل اصلی ایشان عادت است و ترک عادت یا تغییر آن برایشان سخت است. این حالت شبیه رفتار کسانی است که میخوانند زبان نازلای را یاد بگیرند، مثلاً انگلیسی. آنها ابتدا حروف را میبینند و برای خواندن هر ولامای، حرفهای آن را میخوانند، بعد کلمه را.

گروه بعدی که دست عظیمی از با سوادان را تشکیل می دهند مطالب را با سرعت بیشتری میخوانند. کلمات را سریع تر میبینند و میگذرند و زودتر هم درک می کنند. این دسته از خوانندگان را «کم مهارت» نام داده اند. آخرین گروه که زیاد هم نیستند، همه مراحل قبلی را پشت سر نهاده اند و به سرعت بالایی در خواندن و درک مطالب رسیده اند. در موقع خواندن، کلمات را گروه گروه میبینند و میخوانند و به همان سرعت منظور نویسنده را میفهمند. این گروه را خوانندگان «ماهر» می نامند.

مطالب در این باره بسیار است که اگر علاقه مند باشید می توانید به این کتاب و کتاب های «تذوقی» مراجعه نمایید.

ظاوت در خواندن مطلب و درک و دریافت مفهوم آن و سریع یا کند خواندن، همه طبق عادت است و هرگاه خواننده کژدخون تصمیم به تغییر یا اصلاح عادت خود بگیرد، می تواند با استفاده از تونی که کارشناسان تجویز کرده اند، مهارت خود را بالا ببرد و به سرعت مطلوب برسد. اما همان طور که گفته شد، به این شرط که شخص بخواهد و بتواند بر عادت سابقان خود غلبه کند.

راه درمان به اعتقاد کارشناسان، جانشین کردن یک دسته عادت‌های ذهنی تازه به جای عادت‌های قدیم است. این تغییر عادت نیاز به تمرین، پیگیری مداومت، صبر و حوصله دارد.

این تغییر عادت در بسیاری از رفتارها و اندیشه‌های گویندگان نیز باید اطلاق یفتد.

گویندگی حرف‌های است بسیار تازه و بی‌سابقه در دنیا که پس از اختراع رادیو و تلویزیون و همراه با دانش پیشرفته قرن به وجود آمده است و باید با تکنولوژی متغیر امروز هماهنگ شود. گوینده هم، مطالب را می‌خواند اما در اینجا خواندن به معنی گویندگی کردن است. گوینده باید سرعت خواندن یا در حقیقت گویندگی خود را متناسب با نوع برنامه تنظیم کند. اما توانایی درک و دریافت مطلب و فهم نکته‌های ظریف نوشته را مرتب بالا و بالاتر برد و این دو مقوله سرعت گویندگی و سرعت درک و دریافت را کاملاً از یکدیگر جدا کند.

زبان فارسی بر از گنجینه‌های بر ارزش انبی و فرهنگ است. که حکمت و معرفت و اندیشه در آن جلوه‌گری دارد. در قالب‌های گوناگون شعر و ترن.

برای بالا بردن درک و دریافت آنها مطالعه، تمرکز حواس و سرعت انتقال لازم است. تا شناخت نکات و دقائق فراوان آن ممکن شود. حتی در تر ساده و روزنامه‌های امروز هم، چون زبان فارسی بر از ترکیب‌های جور واجور و ابهام و گیاه است. باید مطالعه فراوان داشت و با خواندن چند کتاب و مجله و روزنامه مغرور نشد و فکر نکرد که کتابت می‌کند!

گویندگی چون با زبان و تفکر، با تمرکز حواس و با فعالیت‌های ذهنی و مغزی به طور مستقیم و غیرمستقیم سروکار دارد. باید گوینده در ذهن و اندیشه، پذیرای عادت شکنی و تغییر عادت باشد. تغییر و اصلاح در همه آنچه که با زبان و نموده‌های گفتاری و نوشتاری آن مربوط می‌شود. حتی در شیوة نفس و استفاده از بازدم.

آنهايي که «تغیر عادت» و «اصلاح عادت» و پذیرش شیوه‌های تازه، در گفتار، در خواندن، در تفکر و مانند آن، برایشان سخت و مشکل است. که گفته‌اند: ترک عادت موجب مرض است. بهتر است در پی ابتکار (گویندگی) نباشد و بیهوده وقت خود را تلف نکند. زیرا بدون تغییر یا اصلاح عادت، نمی‌توان به مهارت‌های تازه، و لازم دست یافت. با حفظ عادت‌های اشتباه هم، پیشرفت اگر غیر ممکن نباشد، مشکل و ناچیز است. یکی از آن موارد اصلاح یا تغییر در طرز تفکر ما نسبت به خواندن مطالب و حتی دیدن آن‌ها است. دکتر باطنی می‌گوید:

«اختلاف سرعت خواندن (و در نتیجه درک مطلب) مربوط به اختلاف در نحوه ادراک بصری و در نتیجه مربوط به فعالیت مغز است. ما با چشم خود نمی‌بینیم بلکه با مغز خود می‌بینیم. پشمان ما وسیله انتقالی بیش نیست که تحریکات بصری را به مغز می‌برد تا مغز آنها را تعبیر و تفسیر کند و در مقابل آنها واکنش نماید. این تعبیر و واکنش ممکن است سریع یا کند، درست یا نادرست، آسان یا سخت باشد، ولی در هر حال عملی است که به وسیله مغز صورت می‌گیرد و پیچیدگی آن، ارتباط با ساختمان چشم یا تیزی و کندی قدرت بصری خواننده ندارد بلکه بستگی به عادات ذهنی خواننده دارد. عاداتی که بر حسب آنها تحریکات بصری تعبیر و تفسیر می‌شوند»

«پشمان ما به منزله دوربین عکاسی است. دوربین عکاسی فقط نور تصویری را که در مقابل آن قرار گرفته از خود عبور می‌دهد، ولی ظهور و چاپ عکس در جای دیگر صورت می‌گیرد. پشمان ما نیز در هنگام خواندن، تصویر کلمات را پدیدرنگ به مغز می‌فرستد ولی کندی تعبیر یا طول کشیدن ظهور تصویر، ارتباطی به کار آنها ندارد»

«سرعت خواندن به عادات ذهنی بستگی دارد. اگر مغز ما عادت کرده باشد که کلمات نوشته را تک تک و آهسته آهسته بپذیرد و تعبیر کند، چشم ما

تیز ناچار به تبعیت از قدرت جذب مغز، آهسته حرکت می‌کند و همان مقداری به آن عرضه می‌کند که آمادگی پذیرش آن را دارد. برعکس اگر مغز ما عادت کرده باشد که با سرعت بیشتری این تحریکات بینایی را جذب کند، چشم ما نیز به پیروی از آن تدبیر حرکت و گستر درنگ می‌نماید. حرکات چشم ما در هنگام خواندن به طور خودکار به وسیله قدرت جذب مغز تنظیم می‌شود.

بر روی پرده شبکه چشم که تصویر اشیاء را می‌گیرد و به مغز ما می‌فرستد، قطعاتی است که سلول‌های بینایی بیشتر دارد به نام لکه زرد. تصویرهایی که روی لکه زرد می‌افتد دقیق‌تر، روشن‌تر و صریح‌تر است هر چه از لکه زرد دورتر شویم، تصویرها کم رنگ‌تر می‌شود. اما از اطراف لکه زرد هم می‌توان استفاده کرد. تصویرهای مربوط به لکه زرد را تصویرهای مرکزی و تصویرهای اطراف و پیرامون لکه زرد را تصویرهای محیطی می‌گویند.

«سلول‌های مغز یک خواننده کم مهارت، عادت کرده است که فقط در مقابل تصویرهای روشن و صریح که از لکه زرد یا حوزه مرکزی به آن می‌رسد واکنش نشان دهد و در مقابل تصویرهای محیطی بی‌اعتنا باشد. در حالی که سلول‌های مغز یک خواننده ماهر عادت کرده است که نه تنها در مقابل تصویرهای مرکزی حساس باشد، بلکه در مقابل تصویرهایی که از اطراف لکه زرد به مغز می‌رسد نیز واکنش نشان دهد. پس ساختمان چشم خواننده کم مهارت و خواننده ماهر یکی است، اختلاف در عادت و نوع استفاده از دستگاه مغزی است.»

اکنون ببینیم در بهترین شیوه گویندگی باید چه کنیم و به چه رفتارهایی عادت کنیم، مخصوصاً در خواندن مطالب و درک و دریافت مفاهیم.

گوینده باید بتواند هم از حوزه لکه زرد استفاده کند، هم از حوزه تصویرهای محیطی. در کلاس‌های تدفوقی، دانشجویمان و مستفایان را طوری تربیت می‌کنند و آموزش می‌دهند که ذهن خواننده کم مهارت، که به

تبلی عادت کرده، تغییر عادت دهد و فعال شود. تصاویر خط و نوشته را سریعتر و بیشتر، هم از نگاه زرد و هم از پیرامون آن دریافت کند و به مغز بفرستد. اما همان‌طور که گفته شد، خواندن در اتندخوانی به معنی انتقال خط و نوشته به ذهن است و نه با صدای بلند خواندن، که در خوانندگی ماهر سرعت این کار با سرعت جذب و دریافت معنی یک اندازه می‌شود.

گوینده می‌تواند خواندن خط و نوشتار، و انتقال آن به مغز، و سپس درک و دریافت معنی، و فهم مطلب را مثل یک خواننده ماهر انجام دهد، و آن را از بیان و گویندگی جدا کند. این قسمتی از وظیفه گوینده است. پس از طی این مرحله، حالا می‌تواند جمله یا پاراگراف و بندی را که به مغز انتقال داد، و مفهوم و معنی آن را فهمیده، تبدیل به بیان کند.

اگر گوینده این کار را به درستی و با دقت انجام دهد، مشکلی نخواهد داشت. انتقال مفهوم نوشته و اجزای جمله، و درک و دریافت معنی کاملاً خوب و به جا انجام می‌شود و پس از تبدیل مطالب به آوا یعنی بیان، گویندگی صورت می‌پذیرد. اما متأسفانه به دلیل عدم نظارت، پس از مدتی ذهن گوینده دچار تبلی می‌شود و عادت می‌کند که سرعت جذب ذهنی و دریافت معنی در مغز او کم شود و به سرعت بیان و گویندگی برسد. آگاهی که گوینده باید از آن بپرهیزد توجه بفرماید که خوانندگی ماهر مجبور نیست که جمله‌های نوشته را با صدای بلند و مثل گوینده بخواند. او بدون آوا جمله‌ها را می‌خواند (یعنی درک می‌کند) سرعت خواندن و سرعت درک مطلب هر دو را بالا می‌برد. (با می‌توان گفت هر دو آنها را یکی انجام می‌دهد) ولی همین خوانندگی ماهر اگر لازم شد که جمله‌های مطلب را بیان کند، و مراقب هم نباشد، کم کم گرفتار تبلی ذهن خواهد شد و سرعت درک و دریافتش کم خواهد گردید. (مخصوصاً اگر رعایت فن بیان، درنگ، تعلق، تعلق‌گذاری و امثال آنها هم در میان باشد)

نتیجه آن خواهد شد که پس از مدتی، خواننده ماهر با گوینده جمله‌های نوشته را بیان می‌کند بدون آنکه به معنی آنها توجه کافی و لازم را داشته باشد. نوشته را کلمه کلمه می‌خواند. تکلمه کلام دیگر رعایت نمی‌شود. بیوستگی و وابستگی جمله‌ها و ترکیب‌ها ترک و بیان نمی‌شود و همه سعی گوینده در این خواهد بود که بیخ نزد وقتی از چنین گوینده‌ای سؤال شود که چه خواندی؟ نمی‌داند. زیرا چیزی از جمله‌های بیان شده در خاطرش نمانده است!

برای اینکه نمونه‌هایی از این نوع اشتباه‌ها ارائه دهیم، مدتی را دیوهای داخل و خارج را گوش کردیم، رادیوهای فارسی زبان، و در کنار رادیو دفتر یادداشتی گذاشتیم که موارد را به سرعت بنویسیم. نمونه‌ها بسیار زیاد و اغلب تکراری است. خوشبختانه بعضی از همکاران دقت کافی دارند و بسیار خوب گویندگی می‌کنند. متأسفانه عده‌ای هم سهل‌انگارند که امیدوارم توجه عیب و اشکال کارشان بشوند. در اینجا نه نام شبکه و فرستنده، و نه نام گوینده است. داخل و خارج هم ندارد. همه فارسی زیادت و باید به زبان فارسی که با آن حرف می‌زنند و گویندگی می‌کنند، علاقه‌مند باشند و عشق بورزند.

گفتن این موارد هم برای هدایت بعضی جوان‌ها و توجه عزیزان و همکاران دیگر است. اما نمونه‌ها، مثلاً در این جمله:

«... پس از آن بود که دستور مهلا نهیایی (مکتب و تعلق بی‌مورد) به پوسا، شیخان صادر شده، با این شکل خواندن، معنیش این است که دستور جمله به روستا شیخان داده شده و آنها جمله شیمیایی کرده‌اند. در حالی که معنی جمله این است که به روستا شیخان جمله شیمیایی شد. پس بیان جمله باید این طور باشد...» پس از آن بود که دستور مهلا نهیایی به پوسا، شیخان صادر شد. اگر هم ویرگول و تعلق را در جایی می‌خواهیم رعایت کنیم، باید قبل از فعل باشد.

البته ممکن است در این جمله تا اندازه‌ای ضعف تألیف هم بوده باشد. ولی در هر صورت معنی و مفهوم جمله این است که به روستا شیخان جمله شیمیایی

شده که دستور آن هم توسط شخصی معروف به «علی شیبایی» صادر گردیده بود.

این نمونه و چند نمونه دیگر که خواهیم گفت، فقط به دلیل نشان دادن اجزای جمله، تعلق و درنگ بیجا و بی‌نوبتی به معنی جمله است. نمونه‌های دیگر هم، همین عدم دقت را نشان می‌دهد. گاه بر اثر این شلط ضوابطی‌ها که در عینت به دلیل گذاشتن (احتمالاً) ویرگول و یک توقف کوتاه (در جایی که نباید) وجود می‌آید، چنان به دور از انتظار است که شونده عبرت می‌کند. به این جمله توجه کنید:

• جوی با انار، به کشف ۲۰۰ جسد (تذکری مکتب) در اورهای هسته بمبوی در بران چنین گشته.

وقتی جمله با این مکتب ناچجا و اشتباه پس از جسد، بیان شود معنی جمله این می‌شود که وی، یعنی (گوینده کلام بعدی)، آن سخن را در گورهای هسته جسمی گفته است. پس، گوینده باید تمام جمله را یک نفس و بدون کمترین مکثی تا واژن چنین گفت که نقل قول است، ادامه می‌داد:

• جوی با انار، به کشف ۲۰۰ جسد در اورهای هسته بمبوی در بران چنین گشته. با این جمله، ضمن مخالفت با هرگونه آتش پس، با رژیم اشغالگر است.

در اینجا هم باید و توقف قبل از گفت باشد. ضمیر می‌گوید که با هرگونه آتش پس با رژیم اشغالگر مخالفت شده، ولی گوینده پس از اعلام مخالفت با آتش پس، مستول سخن را با رژیم اشغالگر به گفتگو می‌نشانند. بیسبب تفاوت چقدر است!

نمونه دیگر، بسیاری از کشورهای اروپایی ترور شیخ بلسون را توسط اسرائیل محکوم کردند. با این شکل خواندن، اصل مسئله که شیخ یاسین توسط اسرائیل ترور شده، نامفهوم شد. باید جمله یکسره (اما می‌شاید بسیاری از کشورهای اروپایی ترور شیخ بلسون توسط اسرائیل را محکوم کردند. البته در اینجا نمی‌توانیم از گناه به

گردن نوبسته یا سردیس ضربه است که همراه را در جای مناسب نگذاشته است ولی این بهانه برای غلطخوانی قابل قبول و درست نیست. بدون ضربه جای همراه و به همین صورت هم. اگر گوینده توجه کافی به معنی و مفهوم ضربه داشت و فکرتش فعال و متمرکز بود و بی‌جهت و بیجا مکث و توقف نمی‌کرد، آنگاه معنی و مفهوم به طور کامل منتقل می‌شد؛ بسیاری از اشعار و آهنگ‌های تروپ شعری با همین واسطه اسرائیل، مشکوفاً کردند.

نمونه دیگر... صدها شعر در شدیدترین طوفان آریا چینی، در یک اردیبهشت استه شدند. در اینجا هم معلوم است که در یک قرن اخیر متصل و مربوط است به شدیدترین طوفان و باید جمله را بکسر و تا قبل از کشته شدن دانشمند صدها شعر در شدیدترین طوفان آریا چینی در یک اردیبهشت استه شدند.

نمونه دیگر جدول استند، (مکتب بیجا) توسط ما دیوانه انداد (آریا) برانید آریا بر بند، یک مأموران (بیگانه) انداد، توتل را کشف کردند؛ نه اینکه آن را بر از مونا کسید گرین نمودند. ملاحظه می‌فرمایید که بیشتر معنی عوض می‌شود؛ نمونه دیگر، هابند، و فرستادن ما زمانه ملل متحد (مکتب بیجا) به ابراه گشت. در این مورد هم به ایران، ادامه جمله قبل است و نباید آن را جدا کرده هابند، و فرستادن ما زمانه ملل متحد به ابراه گشت.

آخرین نمونه در این مورد، هم از صد سر و ده بیس از اعلام باهان جنگ (مکتب و توقف بیجا) توسط رئیس یهودی آمریکا جان دود را از دست دادند. فکر کنید بیشتر خنده‌دار شده است که این جمله را گوینده یکی از ادیب‌های بیرون مرزی (ژانویه آمریکا) هم بیان کرده باشد. گریه فرقی نمی‌کند؛ شلطف، شلطف است!

همه این نمونه‌ها و صدها مورد شبیه آن، در همه برنامه‌ها و مخصوصاً در بخش‌های خبری شنیده می‌شود. در بعضی موارد خیلی مهم نیست و شونده از آن می‌گذرد و در بسیاری موارد، به کلی معنی و مفهوم عوض می‌شود.

اینجا فقط نمونه‌های بدخونی و اشتباه در سکت و توفیق بیجا و نامناسب به دلیل فعال نبودن ذهن و فکر گوینده است. نمونه‌های دیگری هم که خواهم گفت از همین جنس (عدم توجه) ولی از نوع دیگر سخن است.

مثلاً «تکیه‌های غلط و بیجا»

.. لاهوت رفت در بازارهای جهان به ۲۲ دلار و ۲۹ سنت رسید تکیه کلام را روی «سنت» گذاشت. یعنی در این جمله «سنت» از همه واژه‌های دیگر بهتر است؟ حتی از دلاریا باید تکیه روی «۲۲ دلار» باشد.

نمونه دیگر: ... در این ماده ۲۰۰ هزار پایی در آمدند چرا تکیه روی «پایه» مگر دیگران «از دست در می‌آیند؟ تازه از «پای» در آمدند فعل مرکب بیوست است. نمی‌توان به هیچ وجه تکیه کلام را فقط در مورد «پای» اعمال کرد! این دیگر نهایت «بی‌فکری» است. تکیه کلام در جمله معمولاً بر روی واژه یا ترکیب‌هایی اعمال می‌شود که بهتر و مورد نظر باشد و در این جمله «۲۰۰ تیره» مهم است. در این ماده ۲۰۰ هزار پایی درآمدند.

نمونه دیگر: ... سرواژه نارنج بود لرا دانشند باید تکیه کلام روی «سرواژه» باشد. تکیه روی «خوده» بی‌معنی است! مثل این نمونه: به مصاف مرفان ^{نارنج} خواهد رفت. روی بدیهیات که نباید تکیه کرد. مگر دیگران چه کار می‌کنند. همه به مصاف می‌بخان خود می‌روند. پس به مصاف رفتن مهم است تعداد جمله‌هایی که گوینده تکیه کلام را روی «خوده» و «خوش» می‌گذارد بسیار زیاد است. شما در هر بخشی خبری در شبکه‌های داخلی و خارج این تکیه اشتباه را خواهید شنید.

.. خواهد گفتگو با همسایگان ^{نارنج} است

.. این سرواژه به دست را پندگانه ^{نارنج} شود نشده شد است

.. وارد هشتین روز ^{نارنج} شود در دنیا

.. زندگی احوال ^{نارنج} چنگ است

و... نهادت در برابر نیروهای مهاجم را اشتهار دهد می‌دانند

نمونه دیگر:

اندون، کزایش وضع دهای آشوب‌توجه، ارمایند مگر تا به حال وضع هوایی مثلاً «اطلاق» را می‌گفتند؟ که حالا «کشور» تکیه دار شده است؟

نمونه دیگر:

- جوامع بگ زلزله در جنوب ایراد تکیه روی «یکه» بیجا و غلط است.

و چند نمونه دیگر:

.. به اتمام خدمتی دران کشور گشت رهند. انسان یاد دست زدن می‌افزاید

.. به کشور دید بازگرداند، می‌دود. «بازگردانده» شدن فعل مرکب است و

باید به صورت ترکیبی ادا شود «بازگردانده» شده در این صورت معنی

درست اصلی را دارد. تکیه روی «باز» یک معنی دیگر می‌دهد و اشتباه است.

.. طرح کسی نباید از او بند نکلند. در این جمله اصل، باید است و تکیه کلام

به هدایت معنی و مفهوم، باید روی «بند» باشد.

.. یک زن جهانگرد، برادر چراغ دهد چاه سپرد. مگر دیگران بر اثر جرماعات

«دیگری» چنان می‌سازند؟

و باز صدها نمونه در همین مورد هست که می‌توانید در هر برتانه یا

بخش‌های خیری ببینید.

و چند نمونه از نشانستن ترکیب‌ها وابسته و پیوسته که گاهی معنی جمله را

بکلی دگرگون خواهد کرد، «در طرح صلح اعرابیه»

«در طرح صلح اعرابیه» باید «طرح صلح» را به صورت ترکیب وابسته

ادا کرد. «مذووعیت» ابد از کشور، گنیت اجزا ترکیب اصلی است و نباید از

کشوری جدا ادا شود. که خوانده شد «مذووعیت» ابد از کشور، که پیداست بیشتر

معنی آن نامناسب و بد است «معاون اول» نامش «جمهوری» معاون اول و رئیس

جمهوری دو ترکیب وابسته‌اند که به هم اضافه شده‌اند نه اینکه، معاون اول

رئیس جمهوری، «سورابه حافظی صاحب کلام». ترکیب سه واحدی یا زنجیره اشکاف به تالی اضافه شده است.

«در گشت و راز این هفته شنبه دستور کار به صورت ترکیب وابسته ادا می‌شود همین طوره این هفته خود و بسیاری نمونه‌های دیگر».

بگذارید چند نمونه دیگر را هم از نوع کاربرد غلط حرف ربط و یا پیوندک «و» و تلفظ جابه جایی «و» با «ه» عرض کنم:

گویند ضرب و شتم را جدا کرده به صورت ضرب و شتم خوانند. در برابر کتف و شپز را که دو مرحله جداگانه عملیات است به صورت وابسته گفتند. در این جمله در این بولت مقدار راحی لایحه کتف و ضبط کردند که اشتباه است و معلوم می‌شود دانشمند دید تصویرهای کلمات محدود و عملیات ذهنی کم و ضعیف بوده است.

«... وقت و ... حال آن را دارند کند» مثل مورد قبل است که باید جدا بیان می‌شدند و «... حال آن را دارند».

«در گوشه و گوشه را» در گوشه و گوشه خوانند. مثل: «سیاست صبر و انتظار» که سیاست صبر و انتظار خوانده شد.

و یک نمونه دیگر که کمی پیچیده‌تر است:

«لبه پای به اهداف مورد نظر، دستار صبر و استقامت و تمهیم جوی است» که خوانده شد... دستار صبر و استقامت و تمهیم جوی است» صبر و استقامت» در یک مجموعه قرار دارد و می‌توان این دو واژه را با آوایی (آ) خواند: «صبر و استقامت» ولی تمهیم جوی ترکیب جداگانه‌ای است و باید با آوایی (و) متصل و بیان شود.

و جمله: «زندگی کرده با هنر تنها راه گریز از روزمرگی و زیبا زیستن است» را استفسار گویند چنین خوانند: «زندگی کرده با هنر تنها راه گریز از روزمرگی و زیبا زیستن است» در این جمله (که ظرافت نحوی خاصی دارد و توجه بیشتری

را می‌طلبند) حذف صورت گرفته است. و در نتیجه با تغییر آوایی «وزه» و «آه» دو معنی پیدا می‌کند:

۱- «پیوند با آوایی «وزه» زندگی کردن با هنر. تنها راه گریز از روزمرگی (و) «تنها راه» زیبا زیستن است.

۲- «پیوند با آوایی «آه» زندگی کردن با هنر. تنها راه گریز از روزمرگی (و) «گریز» از زیبا زیستن است.

وقتی پیوند با آوایی «آه» انجام می‌شود پیوستگی بیشتر است. به طوری که می‌توان گفت: زندگی کردن با هنر. تنها راه گریز از روزمرگی و تنها راه گریز از زیبا زیستن است. روزمرگی و زیبا وابسته به هم خواهند شد.

ولی وقتی با آوایی «وزه» باشد، پیوند کمتر است و زیبا زیستن. جدا از روزمرگی خواهد شد. «زندگی کردن با هنر. تنها راه گریز از روزمرگی. و تنها راه زیبا زیستن است.» این از ظرافت‌های بیان فارسی است. چیزی که تنها با فن بیان و گویندگی صحیح و رعایت کامل آنها صورت می‌پذیرد.

این نمونه‌ها (همانطور که عرض شد) غیر از شطط‌خوانی‌ها و تلفظ‌های اشتباه مربوط به اطلاعات حافظه است. اینها و موارد مشابه بیشتر به دلیل عادت به روشنائی و عدم توجه به معنی و مفهوم جمله‌های پیام است. پیداست که در چنین مواردی، گوینده به تبلی ذهنی دچار شده و فکر در گویندگی ندارد یا آن‌را از دست داده است. کلمه کلمه خوانند. ارتباط میان اجزای جمله را رعایت نکردن و بی‌توجهی به واژه‌های زیرتجسیری، نتیجه و حاصل تبلی ذهن و گویندگی بدون فکر است.

راه چاره چیست؟

تنها راه حل این مشکل بزرگ این است که کاری کنیم تا فکر و ذهنمان در گویندگی فعال بشود و بعد این فعالیت را حفظ کنیم. باید عادت تبلی ذهن،

جایش را به فعال شدن ذهن و فکر بدهد و بتوانیم به «گویندگی همراه با فکر» برسیم.

من همیشه به گویندگان جوان و به هنر بیان کلاس‌ها می‌گویم که در هنگام گویندگی یک «مثبت فرضی» را در نظر داشته باشند، با این نمودار:



در این نمودار یک زاویه مربوط به توانش زبان + تفکر + مغز است. در یک زاویه پشیم قرار دارد که خط و علامت نوشتاری را بیند و دریافت کند و زاویه سوم مربوط به ذهان و مجموع اقدام‌های گفتاری است. تا علامت نوشتاری را بیان نماید.

هنگام گویندگی، پشیم گوینده تمام خطوط و علامت نوشتاری پیام را می‌گیرد و آنها را به مرکز توانش و مغز ارسال می‌کند. در این زاویه است که فعالیت‌های ذهنی، همچون یک رایانه (کامپیوتر) برای درک و دریافت‌های لازم انجام می‌شود و پس از شناسایی اجزای جمله و توج رابطه آنها با هم و مطابقت با اطلاعات قبلی و حتی خلاقیت‌های هنری بیان و هماهنگی با اصول فن بیان و گویندگی، فرمان اجرا (ایمان گویندگی) به اقدام‌های گفتاری صادر می‌شود. خلق سوم این مثلث نقطه‌بین شده است (حرکت از پشیم به ذهان) زیرا مورد استفاده نیست، حتی می‌توان آن را حذف کرد. در این خلق نباید حرکتی انجام شود و بیان گویندگی جز از مسیر پشیم به مرکز توانش و فعالیت‌های مغزی نباید صورت بگیرد. اگر توانش، فعالیت‌های ذهنی و فکر نباشد، گویندگی به صورتی انجام خواهد شد که نمونه‌هایش را (مستقی از ضرورتاً) مشاهده فرمودید.

تمرین‌های لازم و مفید، برای فعال کردن ذهن و فکر در کتاب دوم ارائه خواهد شد. فعلاً و به‌طور خلاصه راه‌پیمایه این است که از جمله‌های کوتاه، شروع به گویندگی کنیم و پس از خواندن هر جمله، سعی کنیم با کشک ذهن خود، آن را بازگویم و تکرار کنیم و هنگام خواندن هر جمله سعی کنیم آن را بخاطر بسازیم. وقتی موفق شدیم، جمله‌های دیگر را هم به همین نحو بخوانیم و تکرار کنیم تا بتوانیم جمله‌های بلندتر و حتی یک پارگراف یا بند را بخاطر بیآوریم. به این ترتیب فکر و ذهنمان فعال می‌شود و از تبلی ذهنی نجات پیدا می‌کنیم و به گویندگی ابدآل می‌رسیم.

در آن صورت نگاه دومی پیدا می‌کنیم که پیشاپیش و سریعتر از سرعت گویندگی مطالب را می‌بیند و آن را به مغز و مرکز فعالیت‌های ذهنی و مغزی می‌فرستد و مورد بررسی و شناسایی قرار می‌گیرد و هنگامی که به آن قسمت از مطلب رسیدیم، فعلاً ذهن ما از مضمون آن آگاه شده است و کمتر ممکن است غلط و اشتباه خوانده شود.

دستگاه آوایی زبان^۱

زبانی که ما روزانه به کار می‌بریم، چون دستگاه بزرگی است که کار آن، نتیجه همکاری دستگاه‌های کوچکتری است که در آن قرار گرفته‌اند. زبان را می‌توان متشکل از سه دستگاه دانست؛ دستگاه صوتی یا فونولوژی، دستگاه دستوری یا گرامر و دستگاه واژگان.

دستگاه صوتی عبارت است از نظامی که بین عناصر آوایی زبان وجود دارد؛ دستور یا گرامر عبارت است از نظامی که بین عناصر معنی‌دار زبان وجود دارد؛ و واژگان عبارت است از مجموعه لغاتی که اهل زبان در دسترس دارند و روابطی که بین آن لغات برقرار است.

دستگاه‌های صوتی و دستوری زبان، دستگاه‌هایی سخت به هم بافته‌اند و در نتیجه، رفته در آنها مشکل‌تر و تغییرات آنها کندتر است. برعکس، دستگاه واژگان زبان، دستگاهی آنچنان به هم بافته نیست و در نتیجه تقوُّد در شبکه ارتباطی آن آسانتر است. کم و زیاد شدن یا تغییر ارزش عناصر صوتی و دستوری، موجب تغییر ارزش عناصر دیگر دستگاه زبان می‌شود ولی کم و

۱. در این فصل، بحث در رابطه سلسله زبانشناسی، بین زیاد و کمتر از ده تا صد زبان باطنی است.

زیاد شدن یا تغییر عناصر واژگان، یعنی لغت، مستلزم چنین تحولی در ارزش عناصر دیگر نیست. این از ویژگی‌های مهم هر زبانی است که قسمت‌هایی از آن که جزو ارکان زبان محسوب می‌شوند به منزله پایه‌های ساختمان زبانند. مانند دستگاههای دستوری و صوتی، در معرض تغییر نباشند و نشود در آنها قویا کرد، زیرا در آن صورت، دستگاه بزرگ زبان به سانگی مورد تهاجم قرار می‌گیرد و از لاسی ویران خواهد شد.

مثلاً در دستگاه صوتی هر زبان، تعدادی صدا وجود دارد که بعضی از آنها صامت و بعضی دیگر مصوت‌شمارند. این تعداد صدا، در زبان‌های مختلف، متفاوت، ولی برای هر زبانی معین و مشخص است. به عنوان مثال، دستگاه صوتی زبان فارسی که دارای شش مصوت است نمی‌تواند به آسانی تغییر کند و مصوت‌تازمائی را در خود بپذیرد یا مصوتی را از جمع خود بکاهد و خارج کند.

همچنین است تغییر در دستگاه دستوری زبان.

زبانی مانند فارسی یا انگلیسی که دارای تمایز دوگانه مفرد و جمع است نمی‌تواند به سانگی تغییر کند و یک تمایز سه‌گانه را مانند زبان عربی که بین مفرد و تنبیه و جمع فرق می‌گذارد، بپذیرد یا برعکس زبانی بیون عربی نمی‌تواند به سانگی یکی از این عناصر، مثلاً عنصر تنبیه را از شبکه دستوری خود خارج کند.

چنین تغییراتی موجب برهم خوردن روابط موجود در کل دستگاه زبان می‌شود. مثلاً کم یا زیاد شدن عنصر دستوری تنبیه، تنها در نحوه جمع بستن اسمها مؤثر می‌افتد، بلکه صرف افعال را نیز متغیر می‌سازد و صرف ضمائر را نیز دگرگون می‌کند و بسیاری تغییرات دیگر...

ولی ساختمان واژگان چنین نیست. کم و زیاد شدن یا تغییر عناصر واژگان یعنی لغات، به آسانی صورت می‌گیرد، بدون آنکه باعث به هم خوردن روابط

موجود در زبان گردد. سازمان واژگان زبان و طبیعت آن چنین است. زیرا واژگان هر زبان، آیینه فرهنگ مردمی است که به آن زبان تکلم می‌کنند و از آنجایی که عناصر فرهنگی زبان، چه مادی و چه معنوی، پیوسته در تغییرند، طبیعی است که واژه‌های زبان نیز، که در حقیقت نام آن عناصر فرهنگی هستند، تغییر کنند.

بسیاری از استادان ادب و زبان‌شناسان، در مورد ورود واژگان به زبان‌ها، نظر یکسان و مساعدی دارند.

استاد خاتلری می‌نویسد:

«من نمی‌دانم آسختگی لغاتی از زبانی در زبان دیگر، برای این یک، چه سنگ و عاری است؟ زبان خالص مانند نژاد پاکه افسانه‌ای است که خواب می‌آورد»

و استاد محمد بیروین کتابانی،

«داخل شدن واژه‌های بیگانه در زبان، نه تنها بدان زبانی نمی‌رساند، بلکه مایه وسعت و توانگری آن هم می‌شود»

بگذریم از مصیبت‌های تازوای تنی چند که هر ازگاهی، فریاد یا کساری زبان فارسی از لغت‌های بیگانه را سر می‌دهند و البته بیشتر نظرشان روی لغت‌های عربی است. از نظر استادان واقع بین، فرقی بین زبان‌های بیگانه نیست. چه عربی و چه شیر عربی. هر واژه‌ای که وارد زبان فارسی می‌شود، به شرط پذیرفته شدن از سوی اجتماع و مرزداران و نگاهبانان زبان افغانستان، باید تابع شرایط و قوانین ماندگاری زبان فارسی بشود. در غیر این صورت آن وارد بیگانه است و باید از ساخت زبان فارسی طرد گردد.

واژه‌های عربی که در طول تاریخی بیش از هزار و چهارصد سال وارد زبان فارسی شده‌اند، باید جزو دستگاه واژگان زبان ما محسوب شوند. بسیاری از این واژه‌ها، معانی اولیه خود را از دست داده، معنی تازه و جدیدی گرفته‌اند.

بسیاری با واژه‌ها یا فرم‌های زبانی فارسی ترکیب شده‌اند و بسیاری دیگر پس از قرن‌ها استفاده منسوخ شده. در متون کلاسیک یا اشعار قدیمی، جزو گنجینه‌های ادبی ما در آمده‌اند. زبان فارسی در این چهارده قرن با واژه‌های ترکی، مغولی و عربی هم، همین گونه برخورد کرده است. یعنی اگر واژه‌ای را مردم پذیرفته‌اند، در حقیقت به آن جواز ورود و قبول داده‌اند. جزو واژگان زبان فارسی در آمد، همیای واژگان فارسی، در کار ارتباط و تفهیم و تقاضا به کار رفته است.

«آنچه به استقلال و موجودیت یک زبان زبان‌های بی‌رمان تأثیر می‌رساند، رفته‌گردن خصوصیت‌های صرفی و نحوی یا دستوری بیگانگان در زبان می‌زبان است. هر قومی که کلمه بیگانگی را می‌پذیرد، تحت آن را موافق لهجه خود تغییر می‌دهد و آنگاه قاعده‌های صرف و نحوی زبان مادری خویش را درباره آن اجرا می‌کند!»

البته این جریان یک طرفه نیست، جوامع انسانی به مقتضای وضع جغرافیایی، تبادلی، سیاسی، دینی، اقتصادی و شرف کم و بیش با هم در تماس هستند و عناصر فرهنگی که واژگان زبان است به زبان آنها رفته می‌کند. این امر طبیعی است. آنچه نباید صورت بگیرد، همان‌طور که بیان شد، قبول ساختاری واژه یا تعبیر بیگانه است. یعنی نباید واژه را به گونه‌ای استفاده کنیم که به قوانین دستوری یا آوایی زبان ما عقلی وارد سازد و آن را از قاعده طبیعی خود منحرف نماید. این رفته در قوانین دستوری و تغییر آوایی آن را در اصطلاح «کاپیتولاسیون ادبی» می‌نامند که در فصلی مورد بحث قرار گرفته است.

از زمانی که رادیو ساخته شد و گفتار به عنوان زبان ارتباطی این رسانه به

کار گرفته شد. دستگاه فونولوژی با آوایی زبان فارسی مورد هجوم و ضربه قرار گرفت. قرن‌ها، زبان در شکل نوشتاری آن در ایران، مورد استفاده بود. شعر و نثر فارسی دری، به قلم نواتای شاعران و نویسندگان نامدار این سرزمین، جایگاه شایسته‌ای یافته بود و بر قلم‌های عقل و اندیشه و سخیل، جلوه‌گری می‌کرد. و دستگاه دستوری، با گرمی زبان فارسی نواتای مقابله با هر هجومی را داشت. که البته به بازی پاسداران فرهنگستان صورت می‌گرفت. در این یک قرن و اندی، که از انتشار روزنامه در ایران می‌گذرد، زبان نوشتاری تحولی پیدا کرد و نثر ساده روزنامه‌ای رواج یافت. بسیاری از ادیبان، برای راهنمایی نویسندگان جوان‌جزوه‌ها و کتاب‌ها نوشتند. دبیران استادان دانشمند هم، دلسوزانه در کلاس‌های درس، فنّ ساده‌نویسی و درست‌نویسی را به شاگردان خود آموختند و نثر پارسی کم‌کم از آن حالت متکلف و متعینانه گذشته جدا شد و به طرف سادگی گرایید. استادان، ادیبان، زبان‌شناسان و صاحبان اندیشه، که در حقیقت پاسداران زبان فارسی و نگهبانان قوانین آن هستند، همیشه مراقبت می‌کردند و هرگاه خطا و اشتباهی در نوشته‌ای می‌دیدند، بلافاصله و از راه‌های گوناگون گوشزد می‌نمودند که خوشبختانه مؤثر واقع می‌شد، زیرا برای اصلاح نوشته و بهبود آن، یک نوع پذیرش در جامعه از قبل به وجود آمده بود و هنگامی که استادی، یا نویسنده صاحب نظری، به نثر نویسنده جوانی ایراد می‌گرفت و او را راهنمایی می‌کرد، نویسنده جوان، به راحتی می‌پذیرفت و متنون هم می‌شد. همین‌طور بود درباره شعر، به ویژه در آئین‌های ادبی، که امری کاملاً پذیرفته بود و این پذیرش و قبول و اصلاح، به صورت یک فرهنگ و یک رفتار ادبی و اجتماعی شایسته، در ایران، رواج داشت که هنوز هم دارد.

اتفاقاً، این رفته و این فرهنگ قبول و اصلاح، بیشتر درباره شکل نوشتاری و گونه مکتوب زبان بوده است.

پس از شروع کار رادیو، نمود گفتاری زبان، تنها وسیله ارتباط در این رسانه گردیده است. پیام‌ها، گزارش‌ها و خبرها، همه به صورت آوا و سخن مملو، از رادیو پخش و شنیده می‌شود و همه چیز تبدیل به آوا شده است؛ از نوشته‌های امروزی تا انواع ترانه‌های کلاسیک و از شعر تو تا اشعار مختلف شعر در سده‌های پیشین. رادیو یک رسانه شنیداری است.

در رادیو همه چیز، مبتذل به صدا و آوا می‌شود و طبیعت این رسانه چنین است. به این ترتیب دستگاه آوایی یا فونولوژی، ارزش و اعتباری، همیابد و هنگامی دستگاه دستوری یا گرامری زبان پیدا کرد. البته، زبان در ذات خود، این اعتبار و ارزش را به دستگاه آوایی ندهد زیرا که دستگاه آوایی یکی از سه رکن زبان است. اما چون مورد استفاده هنگامی، در یک شکل فراوان، قانونمند و همه‌گیر قرار نگرفته بود، قسمت‌هایی از این ارزش نهفته بود و کاملاً رعایت نمی‌شد.

پس از رادیو که زبان در گونه و شکل مملو، کاملاً به کار گرفته شد و مسئله بیان مشترک و بیان معیار مطرح شد، ارزش و اعتبار آوا و دستگاه آوایی زبان هم، آشکارتر و شناخته‌تر گردید. البته نه کاملاً، چرا که هنوز هم در راه شناختن بیشتر شکل مملو، زبان هستیم و تا دستیافتن به «بیان معیار» و قوانین و دستورهای آن، باید مجدداً کوشش و پژوهش کنیم و ابعاد آن را بشناسیم. ابعادی که شامل طول و عرض و ارتفاع می‌شود. از این جهت ابعاد صدگانه هندسی را به کار بردم که در گفتار عادی، زبان به صورت طولی و در یک خط است که رشته یا زنجیر کلام نام دارد. در نوشتار طول و عرض هر دو صدای دارد ولی در بیان رادیو و در بیان معیار، واحدهای زیر زنجیری، در حکم بعد سوم آن است.

صاحبان فکر و اندیشه، استادان ادبیات، زبان‌شناسان، نویسندگان، شاعران و همه عاشقان ایران و دلسوزان زبان فارسی، همان گونه که در حفظ و

هر است نوشتار و گونهٔ مکتوب زبان، همیشه و در هر حالی گوشا و مراقب بوده‌اند. امیدواریم در امر بیان و ویژگی‌های گونهٔ مکتوب زبان- زبان رادیو- و تعین معیارهای آن نیز به طور کامل و دقیق سعی کنند و از هر فرصتی برای تبیین اصول بیان معیار بر اساس قوانین زبان‌شناسی و زبان فارسی- استفاده کنند و بدانند که چون این کار تازگی دارد، از تکرار آن نباید خسته و مأیوس شوند و نگفتارند زبان و بیان فارسی به برابطهٔ سلیقه‌های فردی کشیده شود.

باید بدانیم که دو رکن اساسی آوایی و دستوری زبان، از پایه‌های استحکام کاخ رفیعی است که رودگی، فردوسی، بیخی، سعدی، حافظ و دیگران، از زبان زیبا و شیرین فارسی دری، بی افکندماند و این چنین قرن‌ها در برابر باد و باران حوادث و آسیب‌های زمانه یا رها و استوار باقی‌مانده است.

باید بدانیم که برای تلفظ و ال‌طهایی که از زبان‌های دیگر وارد زبان فارسی شده و احتیاج ما آن را پذیرفته و جزو واژگان ما قرار گرفته، نمی‌توان به دلخواه و بنا بر سلیقه‌های شخصی، عمل کرد.

باید استادان ادبیات و زبان‌شناسی، همان گونه که برای نوشتار، و شیوه‌ها و سبک‌ها و قواعد آن، دلسوزند و مراقبت‌های همیشگی دارند، برای گفتار، لحن‌ها و تلفظ‌های گوناگون و گاه اشتباه و ناپسندی هم که از یک رسانه محیر شنیداری- گفتاری- شنیداری پیش و شنیده می‌شود، نگران و مراقب باشند.

دهها کتاب دستور زبان داریم که قوانین آن را استادان یا مبالغهٔ ستون ادبی و شعرهای مختلفه، از دل کتاب‌ها بیرون کشیده‌اند و حاصل پژوهش‌های چندین ساله خود را، برای راهنمایی نویسندگان و شاعران جوان منتشر کرده، در دسترس آنان قرار داده‌اند، اکنون نیز باید برای دستور بیان و تلفظ کلمات فارسی اصیل و دخیل (وارد شده در زبان فارسی) همان دلسوزی و مراقبت را داشته باشند و آن را اعمال کنند. البته این حرف به آن معنی نیست که مراقبتی در کار نبوده و قواعد و اصولی را گوشزد نکرده‌اند، بلکه هدف توجه به اهمیت

«بیان» است و اینکه حساسیت کار، بسیار بیشتر از این حرف‌هاست. از سوی دیگر، هنوز هم بسیاری از مسئولان و مدیران رسانه‌های گفتاری، بیان را در این رسانه‌ها به اندازه نوشته، مؤثر در انتقال پیام نمی‌دانند. با حداقل آن توجه و حساسیت لازم را ندارند. آن اندازه که برای ویرایش نوشته‌ها و متن‌های برنامه‌ها، مراقبت دارند، برای درست خواندن و رعایت فنون بیان و تلفظ کلمات و استفاده درست و بجا، از واژه‌های زیر زنجیری که در خط نوشته، نشانه و علائمی برای آن منظور نشده ولی در بیان مطالب و انتقال صحیح پیام‌ها نقش غیر قابل انکار دارد، ندارند.

از سال‌های پیش، گه‌گاه در روزنامه‌ها و مجلات و در مقاله‌های متعدد دیدیم که اغلب استادان، در همین زمینه‌ها تقصیر نوشته‌اند. از جمله آنها خوب است به مقاله کوتاهی از کتاب «زبان و تفکر» از دکتر محمدرضا باطنی اشاره کنیم با نام «رادیو و تلویزیون، دو قلم زبان فارسی». نویسنده محترم در پیشگفتار کتاب، اشاره می‌کند این کتاب مجموعه‌ای است از مقالاتی که نگاشته در دو سه سال اخیر. در زمینه زبان‌شناسی نوشته است و در پایان تاریخ آذرماه ۱۳۴۹ را دارد.

یجاست که این مقاله مربوط به قبل از انقلاب و زمانی است که تعداد رسانه‌های صوتی و تصویری ما، از یک چهارم امروز هم کمتر بود. به همین دلیل اگر هیچ تغییری در میزان و مقدار تلفظ خوانی‌ها، پیش نیامده باشد، از جهت کیفیت حداقل، پیش از چهار برابر شده است. یعنی بیشتر از چهار برابر آن زمان تلفظ خواننده می‌شود و این زیاد شدن تلفظ‌ها و اشتباهات واقعاً هندار دهنده است و باید برای آن فکری کرد. آنچه دکتر باطنی در این نقد کوتاه به آن اشاره می‌کند، همه مطالبی است که امروز هم به همان اندازه آن روز اهمیت دارد و اگر گوش شنوایی باشد (که هست) بسیار کارساز است. دکتر باطنی می‌گوید:

هائز آنجا که رادیو و تلویزیون، دو وسیله ارتباط جمعی هستند که نفوذ آنها شدید و میزان عملشان بسیار وسیع است، می‌تواند به طور غیر مستقیم در بالا بردن سطح زبان فارسی در میان شنوندگان و بینندگان خود، سخت مؤثر باشد و مؤثر نیز بماند. ولی تأملاتمان گویندگان رادیو و تلویزیون، بنابر تجویز کسانی که خطّ مثنی زبانی این دو دستگاه را تعیین می‌کنند، به ضیال خودشان می‌گوشت فارسی «بی‌غلطی»^۱ به توده مردم عرضه کنند. در زبان فارسی دستکاری‌ها و دخالت‌هایی می‌کنند که از لوق سلیم هر فارسی زبانی، مثنی خود آن گویندگان نیز، به دور است و با هیچ منطقی آن را نمی‌توان توجیه کرد. «رادیو و تلویزیون خود را در نقش قسم زبان فارسی جلوه می‌دهند و به مردم وانمود می‌کنند که فارسی طبیعی و عادی که آنها [مردم] صرف می‌زنند، غلط است و باید آن طور که گویندگان رادیو و تلویزیون تجویز می‌کنند صرف بزنند؛ باید به فتح اول بگویند شجاعت، تکرار، عدالت، باید به ضم «ج» بگویند چنان و چنین، نباید بگویند «مردانه» باید بگویند «امردانه» باید به فتح «به» بگویند «کالبه» به سکون «ته» بگویند «رستگاره» به سکون «ره» بگویند «مهربان» به سکون «ده» بگویند «روردگاره» و دخالت‌های دیگری از این قبیل.»

«این دستکاری‌های تاج‌ها به فارسی گویندگان رادیو و تلویزیون، چه‌رهای ساختگی و «من در آوردی» داده و چون این تصرفات از قس زبان فارسی به دور است، اغلب شنوندگان صیران می‌مانند که چرا گویندگان رادیو و تلویزیون این طور صرف می‌زنند.»

«توجهی که مسئولان رادیو و تلویزیون برای این تصرفات عرضه می‌کنند، از این دو مقوله خارج نیست: اگر کلمه فارسی باشد، تلفظ گذشته آن

۱. لاهد آن، روح، پل‌س راه‌پس سرنگند!

را ملاک درستی و نادرستی قرار می‌دهند و اگر کلمه عربی باشد، تلفظ آن را در زبان عربی به‌عنوان ملاک ارائه می‌دهند.

«از لحاظ زبان‌شناسی، این دو ملاک هر دو باطل است و نمی‌توان به آنها استناد نمود»

دکتر باطنی سپس دلایل رد این دو ملاک را می‌آورد که به طور خلاصه چنین است:

«اولاً صورت و تلفظ کلمه در گذشته به هیچ وجه ملاک تلفظ آن در عصر حاضر نیست و نمی‌تواند ملاک تفاوت درست و غلط قرار گیرد. اگر چنین ملاکی درست باشد، ما باید به عقب برگردیم و بیستم داریوش و خشایار شاه چگونگی حرف می‌زده‌اند، حتی از این هم باید دورتر برویم و بیستم اقوام آریایی یعنی اجداد داریوش و خشایار شاه، چگونگی حرف می‌زده‌اند تا گفتار آنان را معیار زبان فارسی امروز قرار دهیم. بنابراین گذشته نمی‌تواند ملاک تلفظ زبان در زمان حال باشد»^۱

«ثانیاً اینکه این کلمات در عربی فلان طور تلفظ می‌شوند، پس در فارسی نیز باید همانطور تلفظ شوند، فرض غلطی است»^۲ هر زبانی نظام صوتی خاصی خود را دارد. وقتی زبانی واژه یا واژه‌هایی را از یک زبان بیگانه می‌گیرد، آن را در دستگاه صوتی خود جذب می‌کند و مانند عناصر بومی خود با آنها رفتار می‌کند. به عبارت دیگر، وقتی واژه‌ای در زبان قرض گیرنده پذیرفته شد، زبان داغ خود را بر آن می‌زند و هر توجّح تفسیری که لازم باشد به آن می‌دهد تا هماهنگ با نظام کلی آن زبان گردد.

۱. به‌دائری‌لم، «بار فارس و نارس تلفظ کلمات در لغت و تاج‌المعجم» در کتاب تلفظ ندرام، اولین کتاب‌های مصور و واژه‌نامه است.

۲. تنها تلفظ نادرست، نه معنی تلفظ نادرست و از سر زبانی، بلکه تلفظ نادرست نادرست است.

بنابراین از لحاظ زبان‌شناسی (و بیان معیار گویشگانی راندیو و تلویزیون) هیچ دلیلی وجود ندارد که ما با سماعت بگوئیم تلفظ کلمات بیگانه در زبان اصلی را الگو قرار دهیم.

هر واژه بیگانه‌ای که وارد زبان فارسی، به عنوان زبان فرضی گرفته می‌شود باید تابع دستگاه‌های آوایی و دستوری این زبان گردد. تلفظ (حتی معنی و کاربرد) گذشته و واژه‌های بیگانه پس از قبول، تابع زبان فارسی می‌شود وگرنه حکم تجاوز پیدا می‌کند و ما ایرانیان نباید اجازه چنین تجاوزی نسبت به زبان فارسی را به هیچ زبانی دهیم.

همچنین در مؤسسه سینتار زبان فارسی در صدا و سیما، دکتر علی‌اشرف صادقی زیر عنوان «مضامین تلفظی و بیانی در صدا و سیما» پس از ذکر مقدّماتی، تلفظ‌های رایج در صدا و سیما را به سه دسته تقسیم می‌کند که دسته سوم تلفظ‌هایی ناشی از داشتن تصور نامرست درباره تلفظ کلمات زبان فارسی است و به مناسبت، به ذکر یک قاعده زبان فارسی می‌پردازد و می‌توانیم به این قاعده را سبب این اشتباهات می‌داند. دکتر صادقی می‌گوید:

«در زبان فارسی هیچ کلمه بسیطی دیده نشده که در آن سه صامت پایانی وجود داشته باشد، زیرا تلفظ کردن سه صامت پشت سرهم برای ایرانیان دشوار بوده است. حال اگر در نتیجه ترکیب شدن دو کلمه با هم، که کلمه اول دارای دو صامت پایانی باشد و کلمه دوم (ظهِماً) با صامت آغاز شود و در نتیجه، سه صامت در کنار هم قرار گیرند، معمولاً میان صامت دوم و سوم یک مصوّت افزوده می‌شود. مثلاً ترکیب «ارنج» با «مند» به صورت «ارنج‌مند»، ترکیب «مهر» با «بان» به صورت «مهربان» و «مهر» با «گان» به صورت «مهرگان» یا «مهرگان» در می‌آید.»

«تا چند سال است که می‌بینیم گویشگران راندیو و تلویزیون، این کلمات را برعکس تلفظ هزار و چند صد ساله آنها به صورت «ارنج‌مند»، «مهربان» و

«مهرگان» تلفظ می‌کند و به قیاس با آنها کلمات «شاور» و «ترگدن» را نیز به «شاور» و «ترگدن» بدل می‌کنند.

صحبت‌هایی دکتر صادقی تأیید همان حرفه‌هایی است که دکتر باطنی و دیگر استادان از سالیان پیش گفته‌اند و می‌گویند.

می‌توان مدعا نمود دیگر از این دست غلطها را بر آنچه به عنوان مثال آورده شد، اضافه کرد، مثلاً بیان زیبا و خوش آهنگ (معنی خوشبویی) «قطره» را «قطره» با کسر «ج» کلمات «شهاد» و «شوار» را که همیشه با فتحه تلفظ شد، با کسر «ز» و «ج» قراخ به معنی آبش و راحت را با کسر «ف» که معنی دوری و هجر می‌دهد («فران») و حتی ترکیب «لوقات قرانته» را «لوقات فرانته» (فرانته) می‌گویند که از بیان غلط می‌شود و همه برون بقیه را تهیه می‌فرمایند! و مدعا نمود دیگر - حتی «تلوزیون» را با سکون «ل» و گاه با کسر «و» به صورت «بیل وایون» و «بیل فن».

جالب توجه آنکه بسیاری از این غلطها، حتی صورت و تلفظ گذشته آنها هم، بدان گونه که گفته می‌شود و می‌گویند در هیچ لغتنامه‌ای نیست. تلفظ بعضی کلمات را هم که فرهنگ‌هایی لغت به دو صورت ضبط کرده‌اند، گویندگان و مجریان یا مسئولان، ضبط اول را که مرجح است کنار گذاشته‌اند و صورت دوم را که به‌طور و نازو است (به سلیقه خود) یا دلایل دیگر برگزیده‌اند.

در مورد دو کلمه «پنین» و «پنان» باید بگویم که از همان سالهای نخست ایجاد رادیو در ایران، گهگاه بعضی از مجریان و گویندگان به تبعیت از تلفظی که در افغانستان و شهرهای مرزی استان خراسان وجود دارد، و شاید هم به عنوان خودنمایی^۱، برخلاف اصول حاکم بر زبان فارسی یا بهتر بگویم «بیان

۱. همان بار، بلد بهر جماع و مشاغل ترنید، شده، بدو.

فارسی» و بدون توجه به انتخاب و راضایی فرهنگ‌های لغت. به صورت چنان و چنین باضم «چ» تلفظ و بیان می‌کردند.

در اینجا آن قسمت از سخنان رهبر معظم انقلاب را که در فصل «کایتولایون ادبی» آورده بودم، تکرار می‌کنم که بسیار بجاست و از این مشکل سخن می‌گویند:

«امروز واقعاً شاهد و مریعی لازم است که مشکلات به وجود آمده برای زبان فارسی را رفع کند و نگذارد از سیرها و جریان‌های غلط، آب‌هایی را به اسم زبان وارد دریاچه زبان فارسی کند و زبان را آلوده سازد. واقعاً بالاترین صحیحی لازم است. می‌گویند: «لفظ مشهور بهتر از صحیح مجهول است. البته این در جاهایی درست به نظر می‌رسد. اما ترکیب‌هایی را که یکی از عوام آن را ایجاد کرده و یکی دیگر از عوام از او تقلید کرده است و بعد هم دیگران بی‌دری آن را گفته‌اند و نوشته‌اند نمی‌شود واقعاً ملاک قرار داد و نمی‌توان گفت چون این ترکیب معروف شده است، ما باید آن را قبول کنیم. این گونه ترکیب‌ها را باید حذف کرد و الا زبان به کلی ضایع خواهد شد.»

تا حدود ۶۵ سال قبل، همه گویندگان و مجریان، چنان و چنین را با کسر «چ» («چنین» و «چنان») تلفظ می‌کردند. چنانکه همه ایرانیان اینگونه تلفظ می‌کنند. در فرهنگ‌های لغت مانند: فرهنگ معین، فرهنگ عمید، فرهنگ امروز، فرهنگ القیامی قیاسی زبان فارسی و فرهنگ دهخدا، «چنان» و «چنین» با هر دو تلفظ «چ» و «چَ» آمده است. و فرهنگ دهخدا که کاملتر شرح داده، اگرچه «چنان» را محقق «چوتان» و «چنین» را محقق «چونین» دانسته و ضمن آوردن نمونه‌های متعدد شعر و نثر و همه ترکیباتی که از آنها ساخته می‌شود نظیر: چنانکه، چنانچه، هم چنین و هم چنان... در پایان است نوشته: «این کلمه را در هند با ضم «چ» ادا می‌کنند، اما تلفظ ایران با کسره است. افزون بر این در حالتی هم اضافه کرده است: «در تداول عامه مردم

ایران به کسر اول تلفظ می‌شود» (به‌من پنین و پتان) (پنی: «پنین» و «پینان»)

و تلفظ «پنین» و «پینان» با موسیقی و آهنگ زبان فارسی، هماهنگی بیشتری دارد. اصالی مردم هم همین‌گونه است و دکتر باطنی استاد زبان‌شناس هم بر تلفظ «پنین» و «پینان» با ضم «چ» به دلائل زبان‌شناسی، ابراز گرفته. تلفظ با کسر «چ» را مجاز و درست دانسته‌اند (پنین و پتان)

در همان یازده سال پیش یکی از مجریان رادیو مشهد که به تهران منتقل شده بود، همراه خود، این تلفظ افغانی را سوغات آورد و درست صدقاً فرمایش مقام رهبری شد. عده‌ای هم ندانسته و با تصور درست بودن این‌گونه تلفظ‌ها به خاطر شکل ظاهری واژه، با ترکیب، آن را تکرار کرده‌اند و از تلفظ آوایی فارسی و فاعده‌مند آن دور شدند.

عجیب‌ترین قسمت این تقلیدها، اینجاست که این تلفظ‌ها حتی به نمایش‌ها، فیلم‌ها و سریال‌ها هم رفته و رسوخ کرده است:

مثلاً در یک سریال تلویزیونی که نمایشی از زندگی عادی مردم و حوادث ساده و معمولی، است در صحنه‌ای، بازیگران که از مردم عادی (شاید کم سواد یا بی سواد) جامعه هستند، در صحبت‌هایشان «پنین» و «پینان» می‌گویند و دم از «پنیربانی» می‌زنند. شاید نمی‌دانند که با این تقلید زنده و تازنده از گویندگان، بیشتر حرف زدنتان مضحک و خنده‌دار شده است و بیشتر از روال طبیعی حرف زدن عادی و آهنگ کلام فارسی درست و معیار فاصله گرفته‌اند. اینها از ساده‌ترین و معمولی‌ترین غلط‌هایی است که هر روز از رادیو و تلویزیون می‌شنوم.

خط‌های ایران و خط فارسی

زبان به صورت شفاهی و گفتاری وسیله‌ای است زنده و در جریان، اما غیر قابل ثبت و نگهداری. در ارتباط‌های انسانی و در محدودهٔ زمان و مکان، قابل استفاده است؛ یعنی در یک زمان معین استفاده می‌شود و بلافاصله مستهلک می‌گردد. بدون آنکه آری از آن باقی بماند، و در لحظه‌ای بعد، دیگر وجود ندارد. (همچو در ذهن و یاد انسان). در مکانی محدود شنیده می‌شود و به مکان‌های دیگر قابل انتقال نیست و در همان مکان هم محو و نابود می‌گردد. زبان گفتاری در حقیقت هیچ حد و مددگی از خود باقی نمی‌گذارد.

زبان‌شناسی، فاصله زمانی پیدایش زبان گفتار، تا اختراع نموده‌های خطی و ثبت نوشتاری آوله‌ای گفتار را، پانصد هزار تا یک میلیون سال تخمین می‌زند. البته همین زمان دقیق اولین گوشه‌های انسان در راه ابداع خط و نوشتار، کار آسانی نیست. ولی می‌توانیم مثلاً تقاضی‌های شاره‌های کشف شده از دورهٔ پارینه سنگی را که شاید ده هزار سال از عمر آنها گذشته باشد، طلبه‌ای در کار اختراع خط و انتقال اندیشه بدانیم. اما از همان زمان تا اختراع کامل علائم خطی و کشف القای نوشتاری نیز، باز زمانی در حدود پندین هزار سال را محاسبه می‌کنند. یعنی پندین هزار سال طول کشید تا انسان متفکر، و سخنگو پس از کشیدن اولین تصویرها، به خط تصویری یا تصویر نگاری اولین

نمودها و نمونه‌های انتقال اندیشه) و سپس به ویژه نگاری و سرانجام به نوآوری القبا دست پیدا کند.

بعضی از زبان شناسان این نظریه را قبول دارند که می‌گویند، شبان، اولین مخترعان خط القبایی بودند و می‌گویند که آنها نزدیک به پنج هزار سال پیش خط القبایی داشتند. بعضی‌ها سومریان و بعضی دیگر مصریان را صاحبان اولیه این اختراع می‌دانند. برخی هم این نوآوری را به ساکنان نخستین ایران زمین نسبت می‌دهند. خط میخی پارسی باستان که در کتیبه‌های هخامنشی کشف شده نشان دهنده وجود خط در ایران باستان است.

حقیقت هرچند باشد، شکی نیست که بشر با اختراع القبا به یکی از بزرگ‌ترین کشف‌ها تامل آمد بشر موفق شد سلسله پیوسته گفتار را برای نخستین بار به اجزای آوایی جداگانه بخش کند و برای (اجزای آوایی) یا واج‌ها نمادهای خطی مجزا ولی ترکیب‌پذیر (حرف‌های القبا) برگزید. هخامنشیان از چند خط برای مکالمات اداری، کتیبه‌ها و ستون دینی استفاده می‌کردند. برای کسب اطلاعات بیشتر می‌توان به کتاب دکتر سرشمس‌الدین ادیب سلطانی «در آمدی بر پیچیدگی شیوه خط فارسی» از انتشارات امیرکبیر مراجعه کرد.^۱

دکتر ادیب سلطانی در این کتاب از دهها کتاب، مقاله و رساله تحقیقی از پژوهشگران ایرانی و خارجی نام برده که همه درباره خط و به طور کلی خط‌های ایرانی و تاریخ خط و کتابت در ایران، بررسی‌های سودمندی انجام داده‌اند.

در این کتاب، خط‌های اصلی ایران با ارفاق نمونه حروف عبارتند از: خط میخی با و سبستان، با میخی هخامنشی، که تماماً القبایی- هجایی است و از

۱. و سایر اطلاعات که در این فصل نیز از همین کتاب است.

بیب به راست نوشته می‌شود. هر یکی زبان شانسان خط میخی هخامنشی را نوآوری داریوش بزرگ می‌شمارند.

خط هاجیه در همان دوران هخامنشی، خط آرامی نیز در ایران به‌کار می‌رفته است. خط آرامی پایه خط‌های پهلوی اشکانی و ساسانی قرار گرفت. خط پهلوی از راست به بیب نوشته می‌شود.

زبان اوستایی در حقیقت زبان اوستایی بسیار کهن است و از دو لهجه تشکیل یافته: «الفبا زبان اوستایی کهن یا زبان‌گانه‌ها» یا «گانه‌ها» که بیشتر آن سروده خود زرتشت پیامبر بزرگ ایرانی دانسته می‌شود و (با زبان اوستایی هم‌اکنون).

«خط اوستایی» «باز» یا «دین دهر» یا «دین دهر»، تاریخ ابداع این خط اوستایی را که اکنون در اختیار ماست در حدود سده‌های چهارم تا هفتم میلادی تخمین زده‌اند.

ظاهراً در زمان ساسانیان، هیرکان به هنگام بازنویسی اوستا و گناهان، آلبای کتونی اوستا با خط دین دهره را اختراع کرده‌اند. زیرا اصل اوستا در حمله اسکندر نبود گردیده بود «بر طبق روایت‌های تاریخدانان اسلامی و یک مدرك ساسانی». در زمان هخامنشیان، اوستا روی دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود که به دست اسکندر سوزانده شده است^۱.

دکتر ادیب سلطانی می‌گوید:

«باید بی‌تردید دیاکونوف تصریح می‌کند که با یگانگی‌های سلطنتی هخامنشیان به دست اسکندر در ثلث آخر قرن چهارم پیش از میلاد، نابود گردید».

و سپس در همان صفحه کتاب در یادداشت آورده است: «سعودی که در

سال ۳۲۶ هجری در گذشته. در کتاب «سراج الذهب» می‌نویسد: و کتب
 هذا کتاب فی اثنی عشر الف جلد بالذهب.

«محمد جبر طبری نیز که در سال ۳۱۰ هجری وفات یافته. در تاریخ
 خود از دوازده هزار جلد گاو که اوستا روی آنها نوشته شده بود بحث می‌کند.
 در شاهنامه آمده است که ۱۲۰۰ فصل اوستا روی نخته زرین نوشته شده بود.
 قدیم‌تر از این استاد، نامه منسوب تیر «Tair» هیردان هیرد اردشیر
 بابکان است که گفته‌اند به پادشاه طبرستان. جشنشنام نوشته. در آن گوید:
 «می‌دانی که اسکندر از کتاب دین ما، دوازده هزار پوست گاو پیوسته به
 اسطوخ» او در یادداشت‌ها: «تاریخ نگارش نامه مزبور زمان خسرو اول
 انوشیروان است.»

متدلی که فوق العاده اهمیت دارد و همه زبان شناسان بر آن اطلاق نظر
 دارند. این است که مطالعه بر روی زبان و پژوهش درباره آن. در حقیقت از
 زمانی ممکن می‌شود که خط به وجود آمده است. نظریات قطعی را همیشه از
 روی قراین و اشارات و با دلائل علمی و با تکیه به استاد می‌توان اظهار داشت و
 یکی از مهم‌ترین استاد و دلائل و شاید اصلی‌ترین آنها درباره زبان. وجود خط
 و کتابت است که باقی می‌ماند و باقی هم مانده است.

البته از روی آثار کشف شده در نقاط مختلف کره زمین. بسیاری چیزهای
 مربوط به زندگی انسان‌های هزاران سال پیش را می‌توان دریافت و گاهی هم
 ممکن است با حدس و گمان به وجودشان اشاره کرد. به جز حکمت و
 اندیشه‌های پیچیده معرفتی و مسائل فرهنگی. برای فهم این مسائل نیاز به
 مدارک و اسنادی داریم که در زبان به صورت شفاهی و گفتاری ممکن نیست و
 مسلماً زبان نوشتاری و خط و کتابت. بستر مناسب بیان اندیشه‌ها و حتی انتقال
 آنها است. در زمان معاصر هم برای عرضه افکار متعالی و پیچیدگی‌های

فکری و کلامی. حتماً باید از خط و کتابت استفاده کرد. (جدداً از امکانات تکنولوژی امروز)

از مشاهده بناها و آثار باستانی شاید بتوان به نحوه زندگی و پیگونگی رفتار انسان‌هایی بود. ولی هرگز نمی‌توانیم بدایم اندیشه‌های خاص و معنای انسان‌ها و حکمت و معرفت آنها پیگونه بوده است. همان طور که نخواهیم دانست آوازه‌ای زبان پیگونه بوده است و مردمان در گذشته چه لهجه و لحنی داشته‌اند.

دکتر خاخری در زبانشناسی و زبان فارسی اشاره می‌کند که: «اختراع خط (خط القیابی) ظاهراً یک باره کمی پیش از هزار و پانصد سال قبل از میلاد مسیح در شاورمیانه انجام گرفت و از آنجا القبا به تدریج به صورت‌های مختلف در همه جهان پراکنده شد و اکنون در هر جا که نوشتن معمول است القبا وجود دارد. اختراع خط استعمال زبان را آسانتر کرد.» «همین که خط ظاهر شد استعمال آن در بسیاری از مراکز تمدن شیوع یافت و استفاده از زبان را سهل‌تر و شایع‌تر ساخت.»

«زبان به انکای خط به عالی‌ترین درجه کمال رسید و اندیشه آدمی، هرچه بیشتر از آن استفاده کرد انسان به وسیله زبان و خط به اختراعات جدیدی نایل شده است.»

به این ترتیب و با کمک دانش زبان شناسی از روی آثار باقی مانده از خط‌های نخستین و باستانی، می‌دانیم که حداقل، سه هزار و پانصد تا چهار هزار سال پیش، انسانی که به طور متوسط پانصد هزار سال از توانایی سخن‌گویی و ارتباط کلامی‌اش را پشت سر نهاده بود، توانست از مراحل خط‌های تصویری، هجایی و شیره بگذرد و به خط القیابی دست یابد. دکتر خاخری در همان کتاب درباره زبان‌های ایران می‌گوید:

«در هزاره سوم پیش از میلاد مسیح، قومی وجود داشت که به زبان خاصی تکلم می‌کرد. زبان شناسان از قرن نوزدهم زبان آن قوم را «هندو آریایی» نامیده‌اند.

بعدها، طوایفی از این قوم جدا شدند و در اکناف جهان پراکنده گشتند... دکتر خانلری معتقد است به علت پراکنده شدن این اقوام، زبانشان به شعبه‌هایی تقسیم شد که یکی از آنها را امروزه «هندو ایرانی» یا «آریایی» می‌نامند. ارتباط و نزدیکی دو زبان «هندی» و «ایرانی» مزید اصل واحد آنهاست. هر دو قوم ایرانی و هندی در آثار کهنی که از ایشان باقی مانده، خود را به نام واحد «آریایی» معرفی می‌کنند.

«آریوش» در کتیبه‌هایی که از او باقی است خود را «آریایی» و آریایی تازه می‌خواند. و همین لفظ است که بعدها کلمات «ارانه» و «ایران» به معنی سرزمین و جایگاه آریاییان از آن مشتق شده است.»

در زبان هندی نیز کلمه «آریایی» معارف اقوامی است که به زبان سنسکرت سخن می‌گفته‌اند. معنی این کلمه درست معلوم نیست ولی گمان گروهی از دانشمندان بر این است که لفظ «آریایی» در زبان این اقوام به معنی «آزاده» و «پاک» تואیدیه است.»

«همین که زبان قوم «آریایی» به دو شعبه ایرانی و هندی تقسیم شد، شعبه ایرانی آن با سرعت بیشتری تکامل یافت و چون این زبان در سرزمین بسیار پهناوری، که از یک سو به صحرائی گبی و ماورای رودهای سیحون و جیحون و از سوی دیگر به آسیای صغیر و حدود سوریه می‌رسد بسط یافت. به زودی آن نیز به شعبه‌هایی منقسم شد.»

«از نخستین شعبه‌های زبان ایرانی اطلاعات فراوانی نداریم و تنها از دو شعبه مهم آن استاد و مداری برای ما باقی است. این دو شعبه یکی یلاری باستان و دیگری اوستایی خوانده می‌شود.»

دکتر خاتری دربارهٔ زبان‌های ایران اضافه می‌کند:

«پارسی باستان نام زبانی است که در سرزمین پارس در دوران هخامنشیان متداول بوده است. شاهان این خاندان از کوروش بزرگ (۵۲۹-۴۸۶ ق.م.) تا اردشیر سوم (۳۵۹-۳۳۸ ق.م.) شرح رزم‌ها و پیروزی‌های خود را به این زبان بر سنگ‌ها یا لوح‌های زرین ثبت کرده‌اند. مهم‌ترین این نوشته‌ها کتیبه داریوش بزرگ در بیستون و کتیبه‌های تخت جمشید و نقش رستم و شوش (فرمان بنای کاخ) و ترعه سوتر است.»

«این کتیبه‌ها معمولاً به سه زبان نوشته است: یکی پارسی باستان که زبان مادری این شاهان بوده، دیگر زبان عیلامی یا زبان محلی ولایت شوش، و سوم بابلی که زبانی سامی است و از زبان‌های قدیم‌تر در ناحیه دجله و فرات و کشورهای همسایه آن رواج داشته است.»

«کتیبه‌های داریوش اغلب با این عبارات آغاز می‌شوند:
خدای بزرگ است اورمزد.

که این زمین را آفرید.

که آن آسمان را آفرید.

که مردمان را آفرید.

که مردم را شادی آفرید.

که داریوش را شاهی داد.

او را بر دیگران شاه کرد.

او را بر دیگران فرمانروا ساخت.»

«و در کتیبه ترعه سوتر در دنبال این عبارات که شاید دعایی یا شعری است، چنین می‌آورد:

«داریوش شاه می‌گوید: من پارسی‌ام، از پارس (آمدم) و مصر را گرفتم.

(پس) فرمودم تا این جوی را بکنند از رودی به نام براوه (نیل) که در مصر

روان است تا دریایی که از یارس می‌آید. پس این جوی گنده شد چنانکه من فرمودم؛ و گشتی‌ها از راه این جوی از مصر به یارس رفتند چنانکه من خواستم.»

دکتر خاتری با اشاره به گوش‌های دانشمندان انگلیسی، فرانسوی و آلمانی برای خواندن نوشته‌های شاهان هخامنشی و آشکار شدن راز کتیبه‌های گمشده، فهرست کاملی از آنها را بدست می‌دهد و می‌گوید:

«فهرست کتیبه‌هایی که از شاهان هخامنشی به زبان پارسی باستان به جا مانده است از این قرار است:

۱- کتیبه «اربارسته» پدر سوم داریوش (همدان).

۲- کتیبه «ارشام» پسر اربارسته (همدان).

۳- ۴- کتبه نوشته از کوروش بزرگ (۵۵۹-۵۲۹ ق.م.) در مرهاب.

۵- کتیبه داریوش بزرگ (۵۲۱-۴۸۶ ق.م.) در بیستون.

۶ تا ۱۲- کتیبه‌های داریوش در تخت جمشید.

۱۳- کتیبه داریوش در نقش رستم.

۱۴ تا ۲۱- کتیبه‌های داریوش در شوش.

۲۲- کتیبه داریوش در کنار تخته سوتر.

۲۳- کتیبه داریوش در کوه الوند.

۲۴- کتیبه داریوش در همدان.

۲۵ تا ۲۶- کتیبه‌های خشایارشا در تخت جمشید.

۲۷ تا ۲۹- کتیبه‌های خشایارشا در شوش.

۳۰- کتیبه خشایارشا در کنار دریاچه وان.

۳۱- کتیبه خشایارشا در الوند.

۳۲- کتیبه خشایارشا در همدان.

۳۳- کتیبه اردشیر اول هخامنشی در تخت جمشید.

- ۴۴- کتیبه اردشیر اول هخامنشی (محل نامعلوم).
- ۴۵ و ۴۶- کتیبه‌های داریوش دوم در شوش.
- ۴۷ تا ۵۰- کتیبه‌های اردشیر دوم در شوش.
- ۵۱ تا ۵۳- کتیبه‌های اردشیر دوم در همدان.
- ۵۴- کتیبه اردشیر دوم (یا سوم) در تخت جمشید.
- ۵۵- کتیبه اردشیر سوم در تخت جمشید.
- ۵۶ تا ۶۰- وزندهای زمان داریوش اول.
- ۶۱ تا ۷۵- مهرها و طرف‌های کتیبه دار مربوط به دوران داریوش و خشایارشا و اردشیر و شاهان دیگر هخامنشی.
- در مقدمه «هزار سال تر پارسی» از کریم کشاورز نیز، نویسنده ضمن برشمردن کتیبه‌ها، سکه‌ها، طرف‌ها و سایر آثار باقی‌مانده، به آثار مکتوب هم اشاره دارد، به این ترتیب:
- ۱- کتاتنامۀ اردشیر بابکان
- ۲- زنبولزند
- ۳- کتاب «درخت آسوریک (محل خرما) و ز»
- ۴- بدعشن
- ۵- دینکرت
- ۶- یادگار زبیران
- ۷- ضرر کوانان و رنگ (ضرر قبادان و یرنگ)
- ۸- مایککان شترنگ (کتاب شطرنج)
- ۹- آبدیه لوت سامی که ساکستان (عجایب و دجته‌های سرزمین ساکستان- سیستان)
- ۱۰- ضویشکاربه رماکان (وظایف یرکان- جوانان)
- ۱۱- اندرز گوناگان (اندرز به کودکان)

۱۲- مانیگان هزار دانشان (کتاب هزار قاعده رسم)

۱۳- شهرستان‌های ایرانشهر، و غیره.

«در این دوره ساختمان دستوری زبان» به فارسی امروز نزدیک است. شیوهٔ حروف، تانها و ضمیرها که در اواخر دوران زبان فارسی باستان در شرف متروک شدن بود، بالکل کنار گذاشته شده.

دکتر ضائری در همان مقاله می‌گوید:

«نمونه دیگری که از زبان‌های ایرانی باستان باقی مانده، زبانی است که در کتاب‌های مقدس آیین زرتشت به کار رفته و به این سبب آن را زبان «اوستایی» می‌خوانیم. از جمله این آثار یکی کتاب «گائدها» یا به تلفظ امروز فارسی «گائان» یعنی «سرودها» است که کهن‌ترین قسمت اوستا شمرده می‌شود و منظوم است و احتمال غالب آن است که از خود زرتشت، پیغمبر باستانی ایران باشد. قسمت‌های دیگر اوستا چنانکه می‌دانیم «یشت» و «یشت» و «ویدیواته» نام دارد. هیچ یک از آنها کامل و به صورت اصلی باقی نمانده است.»

تألیف‌های دیگری نیز چون «ضدایانک» و «کلبه و دنده» و غیره وجود داشت و کسانی مانند ابن مقفع (روزی) از یهلوی به تازی ترجمه کردند و اکنون نه از اصل یهلوی آن اثری است و نه از ترجمه عربی آن خبری. ولی در همان اوان، بنای ترجمه و یا تألیف‌های مجددی به زبان فارسی توجیه قرار گرفتند. مثل «ضدایانک» که پایهٔ شاهنامه فردوسی و غیره می‌باشد.»

باز در مقدمهٔ هزار سال تر یارسی دربارهٔ اوستا چنین می‌خوانیم:

«از دیگری که از زبان باستانی ما باقی مانده اوستا است. اوستایی کهن‌ترین زبان ایرانی می‌باشد و در آغاز به خط آرامی- نوعی خط مستقی- نوشته شده بود. این خط مانند دیگر خط‌های ساسی حروف‌های مصوت را جزو

گفته نمی‌آورد و از قرن‌های نهم و هشتم پیش از میلاد در آسیای مقدم رواج فراوان یافت. اوستا را در عهد ساسانیان به زبان فارسی متوسط ترجمه کردند و نام ترجمه را ژند (یعنی «تفسیر» «توضیح») نهادند.^۱

ملاحظه می‌فرمایید. اطلاعاتی که همه زبان شناسان درباره گذشته خط و کتابت در ایران و از روی آثار متعدد و بی‌شمار در اختیار ما می‌گذارند، بیان است که وجود خط و نوشتار را در آن زمان‌ها به‌طور قطع نشان می‌دهد. در حالی که دکتر پور جوادی در مقاله خود می‌گوید:

«بزرگان ما در دوره اسلامی از وسیله مؤثر دیگری برای حفظ مآثر فرهنگی استفاده کردند و آن کتابت است. ایرانیان تا پیش از اسلام از این وسیله استفاده چندانی نمی‌کردند. بعضی‌ها گمان می‌کنند که کتاب‌های ایرانی در نتیجه جنگ‌ها و سوانحی که در قرن‌های اولیه اطلاق افتاد از بین رفته است. این نکته اگر هم صحت داشته باشد، تعداد آنها نمی‌بایست زیاد بوده باشد. ایرانیان به‌طور کلی استفاده چندانی از کتابت نمی‌کردند. اسلام بود که این شیوه نگهداری از حکمت و علوم و معارف را به ایران آموخت.»

شادروان احمد بهمنیار در مقاله «املائی فارسی» که در اصل، شطابذ ورودی آن و الاقمام به فرهنگستان بوده و در مقدمه لغتنامه دهخدا به نقل از مجله فرهنگستان، شماره ۴ هم آورده شده در جایی از آن (ص ۱۵۲) چنین می‌گوید:

«نتیجه دیگر که از مقدمه معروفی در نظر داشتیم و اکنون به عرض می‌رسانیم، لزوم ترویج وضع قواعد برای املائی فارسی است. یعنی مرتفع

۱. بعضی‌ها مقدمه «عین توره» خطی که در عهد ساسانیان بر پایه خط آرامی برای فرسا ساده‌اند، نام از پیش خط سید است.

احمدی، توضیح آن از خط فارسی است.

ساختن شیوب و تقاضی همین خط که امروزه بدان کتابت می‌کنیم و به دانشش افتخار و مباحثات داریم، من در اصل خط سخی بخارم و از کسانی هستیم که تغییر آن را نه تنها غیر لازم بلکه بسیار زیان آور می‌دانیم. خط امروز ما از فروغ خطی است که عرب اندکی پیش از ظهور اسلام از مردمان نیمه ایرانی عبره و ائبار فرا گرفته‌اند و تیاکان ما پس از غلبه اسلام این خط را به سبب کمال سهولت و اختصاری که نسبت به خط خودشان داشته است به میل و رغبت اعلا کرده و وسیله کتابت زبان ملی و مادری خود قرار داده‌اند.

دکتر ادیب سلطانی در «در آمدی بر پیچیدگی شیوة خط فارسی» و در اشاره تاریخی به خط فارسی نوین، پس از نقل نظر شامیروان بهمنیار می‌نویسد: «از نگرگاه تاریخی نمی‌توان باور داشت که این خط ناگهان در ایران پذیرفته شده باشد؛ مسلماً پندوش آن تدریجی و با آزمون و تجربه همراه بوده است. با این همه بر باید فریفته‌ها باید به این بی‌آمد رسید که پندوش کامل خط عربی برای فارسی نوین دیرتر از سده سوم هجری صورت نگرفته است. ظاهراً سده سوم هجری می‌بایستی به رقابت خط پهلوی با عربی پایان داده باشد».

در این کتاب که مطالب مفید و آموزنده بسیار دارد، بخشی به نظرها و دیدگاه‌های مختلف، از بسیاری استادان زبان و ادبیات درباره تغییر یا نگهداری یا اصطلاح خط کتونی فارسی اختصاص یافته است. که مطلقاً آن را به همه گویندگان جوان توصیه می‌کنم.

در شروع این بخش چنین آمده است:

ما بجه مربوط به زاده آرپایی فارسی است در این توده نیست که خط عربی، کامل شده فارسی خطی است تاخشی. برشش کاستی‌های خط عربی - فارسی دست کم از هزار و صد سال پیش مورد توجه اندیشه کاران بوده است؛ از جمله احمدبن طیب سرخسی، حمزة اسفهانی، دانشمند و فیلسوف علمی بزرگ

ایران زمین ابوریحان بیرونی، و حواجه رشیدالدین فضل‌الله، به کاستی‌های این خط اشاره کرده‌اند. در دوران نوین نیز این مطلب مطرح بوده است، که سبب آن را باید جدا از خود خط، هجوم فرهنگ باختر زمین و همراه با آن، ورود خط لاتین به کشورهای دیگر از جمله کشور ما دانست.

«تعداد ازهایی که از صد و پنجاه سال پیش تاکنون در زبان فارسی دربارهٔ برش خط، به صورت کتاب و مجزوه و مقاله و یادداشت و نامه به تشریح‌های دوره‌ای نوشته شده است، بسیار است و رای‌های بیان شده در این اثرها گوناگون است.»

و در اشاره تاریخی به خط فارسی نوین می‌گوید:

«خط فارسی نوین از خط عربی گرفته شده است. ظلهای خط عربی در تحلیل فرمایش، از خط آرامی مشتق گشته‌اند و خط آرامی چنانکه گفته آمد، از شاخه‌های قبای ساسی شمالی است.»

توجه به چند نکته دیگر دربارهٔ خط عربی-فارسی می‌باید نیست.

«با اندامی روشن شده است که القباهای قبئی و آرامی و کنعانی (عبری کهن) هر سه از قبای شمالی مشتق شده‌اند.»

«با این همه کار سامیان و قبای آنان کاستی داشت؛ ایشان صرف‌های صامت را «جسم» تصور داشتند که دیدنی است و آنها را نشان دادند و مصوت‌ها را «روح» که دیدنی نیست و آنها را نشان ندانند.»

این تذکر در همهٔ مخطوطات مستقر از امپای ساسی تأییدگذاشته است.

گفتار و نمادهای آوایی زبان را زبان‌شناسان دستگامی طبیعی می‌دانند. در حالی که خط و نوشتار را نمادی قراردادی می‌گویند. عصر نماد طبیعی آوایی را، یا صد هزار تا یک میلیون سال و عصر نماد قراردادی نظمی را چند هزار سال و حتی اختراع القبا را به زحمت تا پنج هزار سال تخمین زدند. پس انسان‌ها حق دارند گفتار را طبیعی خود بدانند. خط و نوشتار در سده‌های

نخست به صورت رمزی، میان عدة عضودی وجود داشت. در حالیکه همه مردم گفتار و حرف زدن بر ایشان امری رایج و عادی بوده است. چیزی مثل تقس کشیدن، راه رفتن و غذا خوردن، خط در انحصار عددهای از افراد اجتماع بود و دیگران به دیده اصحاب به آن می‌نگریستند. هم به خط و نوشتار اهمیت فوق العاده داده می‌شد و هم به کسانی که از این راز باخبر بودند این اندیشه و حتی قوت بیشتری می‌گرفت که در مواقع خواندن نوشته که برای دیگران مثل کشف رمز بود، خواننده پیام می‌توانست اضافه بر خط و جدا از خطوط نوشته شده از خود چیزی بر آن بیفزاید. همان اندیشه که به این جسم روح بدست و آن را زنده کند.

این فکر و این نوع نگاه به دانسته‌های نوشتاری را می‌توان با بسیاری از هنرها و تخصص‌های جامعه مقایسه کرد. مثلاً استاد جواهر ساز یا معمار ضربه و امثال آنها را تا همین صد سال پیش مجسم کند که حاضر نبودند دانش و هنر و تجربه خود را به آسانی در اختیار دیگران (مخصوصاً افراد ناباب و نامالجم) بگذارند و یا به اصطلاح برای خود رقیب و دشمن درست کنند. حتی بسیار اطلاق می‌افتاد که صنعت و هنری با سرگ استاد آن به ضایک سیرده می‌شد، بدون آن که شاگرد و شاگردانی تربیت شده باشند، تا بتواند جانشین استاد شود و تجربه و راه او را ادامه دهد.

برای نخستین بار یونانیان در حدود نهمصد سال پیش از میلاد مصوت‌ها را هم داخل خط کردند و «روح» را در کنار «جسم» نشانادند. در روزگار ساسانیان، موبدان و مغان زرتشتی که خط دین دهره را برای پلانونیسی و شرح اوستا اختراع کردند نیز همین کار را نمودند و مصوت‌ها را داخل خط قرار دادند. چنانکه می‌گویند خط دین دهره از این جهت کامل‌ترین خط است.

در باره خط اکنون فارسی می‌توانیم بگوییم که این خطی است که رودکی و فردوسی و نظامی و سولاتا و سعدی و حافظ و دیگران به وسیله آن

شاهکارهای شعری خود را نوشته و به دست ما رسانده‌اند و دانشمندان و حکیمانی چون ناصر خسرو، ابوالفضل بیهقی، قابوس ابن وشمگیر، نصرالله منشی، بیرونی، رازی، ابن سینا و صدعا نویسنده و متفکر دیگر از آن سود بردند. با همین خط آثار گذشتگان را خوانده و درک کرده‌اند و با همین خط افکار و تجربه و دانش خود را در اختیار دیگران و آیندگان گذاشته‌اند.

اصل، درست نوشتن و درست خواندن است که بسیاری از بزرگان و اهل قلم بر آن تأکید داشته‌اند. راهنمایی‌های ارزنده و مفیدی عرضه کرده‌اند. از جمله مقاله ارزنده (املائی فارسی) شادروان احمد بهنیار در مقدمه آهسته‌آهسته دهخدا را می‌توان نام برد و نیز از صدعا نوشته و مقاله و کتابی که تا امروز نوشته و چاپ شده و در دسترس است. فرهنگستان هم می‌تواند هدایت‌گر و مرزج شیوة کارآمد و یکسانی برای درست نویسی باشد.

آیا خط ما از خط ژاپنی‌ها و چینی‌ها هم مشکل‌دارتر است؟

روانشناس دکتر خانلری در زبان شناسی و زبان فارسی (ص ۲۵۲-۲۵۴) به ادگی از اشکال‌های خط و اختلاف در تلفظ، در دو خط فرانسوی و انگلیسی اشاره می‌کند که چالب توجه است. می‌گوید:

«در زبان فرانسه حساب کرده‌اند که برای نوشتن صدوی که «O» خوانده می‌شود و تقریباً با حرکت پیش یا ضمه فارسی معادل است، ۲۵ صورت به کار می‌رود که از این قرار است.»

و سپس هر ۲۵ واژه را می‌آورد و سرانجام می‌گوید:

«اینجا به این نمونه اکتفا می‌کنیم؛ اما اگر بخواهیم همه مشکلات خط فرانسوی و اختلاف مکتوب آن را با تلفظ امروزی بیت کنیم، کتابی خواهد شد و اینگونه کتاب‌ها را ادیبان و زبان شناسان فرانسوی خود نوشته‌اند»

«در خط انگلیسی هم دشواری و اختلاف با تلفظ، کمتر از فرانسه نیست.»
وقتی همین خط فارسی را با خط فرانسوی و انگلیسی که خط‌های جهانی

هستند مشابه کنیم. می‌بینیم اشکالات خط ما در حقیقت چیزی نیست.

از یک نظرگاه دیگر هم می‌توانیم به خط فارسی نگاه کنیم.

ملاحظه فرمایید یک کودک در فرانسه یا انگلیس به مدرسه می‌رود و نوشتن را با خط خودشان یاد می‌گیرد و تا رسیدن به ابتدای و بالاتر از آن مجبور است همان خط و شیوه نگارش را به کار ببرد در حالی که یک کودک ایرانی وقتی به مدرسه می‌رود تا نوشتن بیاموزد، با خطی شروع می‌کند که برای راحتی کار آموزش، حرکت‌ها یا عضوت‌ها را در بالا و زیر حروف برایش در کتاب گذاشته‌اند (تعدد کسره و ضمه) اما به تدریج که این کودک ایرانی به کلاس‌های بالاتر می‌رود و پاسواتر می‌شود، تعداد این علامت‌ها را کمتر می‌کند (هم در کتاب کمتر می‌نویسد، هم خود او کمتر می‌نویسد) زیرا تلفظ درست را یاد گرفته و به ذهن خود سیرده است.

وقتی همین کودک بزرگ شد و دبیرستان را تمام کرد و مثلاً به کارشناسی و بالاتر از آن رسید نوشتن اعراب را دیگر لازم نمی‌دانست چون بدون آنها هم به خوبی می‌خواند و می‌نویسد، حتی می‌تواند در بسیاری جاهای تشدید را هم نگذارد و مشکلی به وجود نیاید. همین طور علامت تون را، اما هر کجا می‌گردد ممکن است درک نوشته‌اش مشکل باشد یا برای راهنمایی ضواتنده، بی‌درنگ از اعراب (علامت‌های خارج از خط) استفاده می‌کند. خوب فکر نمی‌کند این از محصولات خط فارسی است؟

اگر ما از قاعده صنعت، فن‌آوری و دانش زمان عقب افتادیم، مشکل از خط ما نیست. اگر کامپیوتر یا رایانه را ما اختراع کرده بودیم، اکنون خط فارسی جهانی شده بود. به قول حضرت حافظ:

هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ساخت

و در نه اشرف تو بر بالای کس کوتاه نیست

از آنجایی که زبان با فکر رابطه‌ای ثابت شده و مستقیم دارد، و خط هم از

نمادهای زبان است (نماد نوشتاری). فکر در نوشتن و خواندن خط دخالت کامل دارد و می‌دانیم که نوشتن (نویسمی ذهنی زبان) نیرویی است ذهنی و مجرد که به کمک آن می‌توان اطلاعات انباشته شده در مغز و ذهن یا تاخودآگاه را به سطح آگاهی آورد و از آن استفاده زبانی کرد. در این مورد هم می‌توان گفت فکر، نقش فعال و زاینده‌ای دارد و خط فارسی خوشبختانه به گونه‌ای طراحی شده که موجب فعالیت بیشتر مغز و استفاده بهتر و بیشتر از فکر و توانایی‌های ذهنی بشود.

بدران و نیاکان ما زمانی همین خط را که پیچیده‌تر از اکنون بود به خوبی می‌نوشتند و می‌خواندند. آن زمانی که «ک» و «گ» و «ژ» و «ز» و «پ» و «ب» و «ج» و «چ» و «ح» و «خ» و «د» به صورتی واحد و همانند نوشته می‌شد. ولی آنها موقع خواندن و درک پیام و نوشته، به صورتی درست پیام‌ها را دریافت می‌کردند. توسعه هنگام نوشتن و زمانی مثلاً «ز» یا «پ» می‌نوشت و مرادش «ز» یا «پ» بود و می‌دانست که خواننده پیام هم آن را درست خواهد خواند.

اما چون زبان فارسی دری اضافه پیدا کرد و میزان پاسوآدان زیاد شد، بزرگان و زبان دانان چهارمادی اندیشیدند و این حروف را با اضافه کردن چند نقطه و یک سرکش از حروف مشابه متمایز کردند.

بسیار دیده شده که مثلاً دانش آموز یا دانشجویی در خواندن یک قطعه شعر یا یک متن کلاسیک از کتاب فارسی خود اشکال داشته و آن را غلط خوانده است (حتی بعضی از گویندگان). در این صورت باید علت غلط‌خواندن را پیدا کرد!

با یا چنین موردی قبلاً آشنا نشده است و قبلاً شعر و متن را مطالعه نکرده، یا بی علاقه نسبت به ادبیات و درس فارسی است یا تمرکز فکری نداشته (به قول معروف حواسش را جمع نکرده و فکرش جای دیگری بوده... یا اصلاً

کم سواد یا خدای نکرده بی‌سواد است که در هر صورت گناه را نباید به گردن خط انداخته مگر دانشجویان کشورهای دیگر در خواندن و ترکی مطالب زبان مادریشان دچار اشکال نمی‌شوند و غلط خوانتی و غلط نویسی ندارند؟

دانشجویان و دانش‌آموزان ایرانی (چه دختر و چه پسر) اغلب در سائیده‌های جهانی در هر رشته‌ای، (ریاضی، فیزیک، شیمی و...) رتبه‌های اول یا دوم را کسب کرده و می‌کنند. به قول یکی از دوستان زبان‌شناسی همین زبان فارسی دری با آن همه آثار فرهنگی و هنری که معلول از اندیشه‌های ناب و تفکرات بسیار والای انسانی است، توانسته ادبیات ایران و اندیشه‌های ایرانی را در جهان، ستار و برجسته نماید. پژوهشی همه جانبه و عمیق که صورت نگرفته است؟ کسی چه می‌داند؟! شاید زبان و خط ما هم در این مورد سهمی هر قدر کوچک و کم بر عهده داشته باشد!

برای رفع مشکلات خط هم، باید راه‌های درست و مستقیم را یافت. خط فارسی و خوش‌نویسی آن اکنون به مرز هنر رسیده و بسیاری از درجه‌ها هنر به آن نگاه می‌کنند و شاید همین ایجاد مشکل کرده است. اگر هنر است، دیگر نباید انتظار یک وسیله ارتباطی کارآمد و معقول را از آن داشت. هنر است و کاربرد هنری دارد. پس باید خطاطی، خوش‌نویسی، خط - تقاضی و انتقال آن را از خط تحریری (خطی که برای ارتباط‌های درست و بی‌عیب ایجاد کنیم و تقاضی، آموزش و انتقال هر نوع اندیشه است) جدا کنیم.

خط شکسته به‌کلی با خط نسخ و نستعلیق متفاوت است. برای نوشتن و خواندن این خط باید رموز آن را آموزش، زیرا تمام حروف، کلمات و ترکیبات آن در عین زیبایی و احتمالاً بی‌قاعدگی ظاهری، از اصولی پیروی می‌کند که دانستنش لازم است.

این خط برای ایجاد ارتباط‌های اجتماعی و فرهنگی مردم ساخته نشده است و نمی‌تواند برای ارتباط همگانی باشد. باید با دید زیبایی‌شناسی و هنری به آن نگاه کرد.

اکنون بهترین نظم خط برای کتاب و روزنامه و مجله و نامه‌های اداری و مسانده اسناد، همین خط‌های پشایی است و برای دست نوشته‌ها، هم درست‌نویسی یا خوانانویسی) خط تحریری‌ریز مناسب است. اما دشواری و مشکل اصلی در بد نوشتن است. در ندانستن اصول و قوانین نوشتاری است. در سهل‌انگاری و در تبلی است. در نرسیدن به «بهارت» است.

از حدود دوست سال پیش تاکنون، دهها بار به وسیله استادان ادب و زبان‌شناسان با فرهنگ دستور زبان فارسی نوشته شده است که هر کدام به نوعی کامل‌کننده هم‌اند و تا آنجا که من دیدم هر کدام حرفی برای گفتن و اصولی برای یاد گرفتن دارند.

همین‌طور دهها شیوه‌نامه برای درست نوشتن و درست خواندن خط فارسی تدوین شده است.

برای نمونه، شاید بهترین نمونه، از دو مقاله برارزش «دستور زبان فارسی» از جلال‌الدین همایی و «اسلای فارسی» از احمد بهمنیار، دو استاد بزرگ زبان و ادب پارسی می‌توان نام برد که به کارگیری و اهتمامی‌ها و دستورهای هر دو مقاله بهترین راهنمای ما برای رسیدن به اصول و قوانین درست نویسی زبان فارسی است. البته کتاب‌های مفید دیگری هم هست. باید آنها را خواند و از مجموع آنها، به اصولی همگانی و قاعده‌مند دست یافت، که همه از این بیروی کنند.

با همین خط به ظاهر ناقص (به علت نبودن اعراب در داخل خط) ولی کامل (ازیرا که هزاران کتاب ارزنده و گرانبهای نظم و نثر دارد) بلا هم به این بیت زیبای حضرت حافظ می‌رسیم که:

هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام مسامت

و در نه اشرف تو بر بالای کس کوتاه نیست

همین خط، با اسلای درست و منطبق بر قوانین درست‌نویسی و

درست خوانی، با رعایت فاصله‌گذاری‌ها و پیوسته یا جدا نویسی کلمات، پیروی از اصول دستور زبان فارسی و بهتر از همه توافق همه استادان و صاحب نظران در انتخاب شیوه‌ای یکسان^۱ می‌تواند باز هم سال‌های سال به ایران عزیز و ایرانیان فرهیخته خدمت کند و احتیاجات ما را همچون گذشته برآورد. به‌نحیه نیازی هم به اصلاح باشد که البته هست، باید مجمعی همچون «فرهنگستان» برای انجام آن اقدام کند. در مورد تکنولوژی و زبان رایانه، جوانان ما، باید ضمن یادگیری این فن، زبان آن را هم بیاموزند. یاد گرفتن یک زبان خارجی مثلاً انگلیسی نه تنها زبانی ندارد که بسیار هم لازم و مفید است.

۱. کسر، نشانه، تیره که استفاده ما در فن و رشته‌های شوره و -بسی یکسان‌ها پذیرفته
 به‌روز، در -در-م خط و ادبی فارسی، ولی که در -م حدائق فرهنگ و تاریخ روز چنین
 کسب و کسب خاطر در -م حدائق کسب و کسب